

# گوردیسم

نظریه و مفاهیم

بهراد خوشحالی

کلیه‌ی حقوق این اثر محفوظ و متعلق به:

[www.behzadkhoshhali.com](http://www.behzadkhoshhali.com)

می‌باشد.

## پیشگفتار

ملتی که حرفی برای گفتن دارد یا می‌خواهد در جامعه‌ی جهانی دارای نقشی باشد باید بتواند توان انسانی خود را افزایش دهد. از آنجا که پیشرفت در مقایسه با دیگران امری جبری است، یا باید آن را به دست آورد یا از میدان خارج شد.

ملت کرد اگر این بار هم در لاک اندیشه‌ها و نهادهای کهنه و از کار افتاده‌ی خود فرو رود نه تنها به زودی از دفتر زندگی رانده خواهد شد بلکه زاغه نشینی بی ارزش در دنیای آینده تنها سهم او خواهد بود.

برای ملتی که ملاحظات درازمدت سیاسی و نظامی مانع تحقق هویت ملی متعارف او شده و سال‌های سال مقاومت در برابر نیروهای مقاومت ناپذیر، بی حاصل تلقی شده است برداشتن فشار از راه‌های منطقی، دورنمای تحول جهان و استراتژی آتی را در برابر او آراسته تر از همیشه می‌نماید. امروز ماهیت کشمکش‌های دیرینه‌ی ملت‌ها بر اساس آرایش نیروهای جهان بر پذیرش واقعی ملت‌ها به معنی واقعی ملت، نظم یافته است و این دیگر جایی است که در آن از نقش بازوها کاسته شده و بر نقش مغزها افزوده می‌شود. به همین خاطر، در دهه‌های اخیر شاهد دگرگونی‌های گسترده در مرزها بوده ایم. چشم انداز تحولات آتی دنیا، تدبیر، تفکر، تحقیق، تلاش، آموزش و کوشش است و ملت باوری دیگر نه شووینیسیم که باور به ماهیت ملت‌ها بر اساس منطق و نه زور است.

از تدبیر، تفکر، تحقیق، آموزش، تلاش و کوشش سخن به میان آوردیم، عرصه‌ای که جولانگاه اندیشمندان و بال‌های پر قدرت پرواز آنها در میدان اندیشه است. اینجاست که زیربنای انسانی بر مبنای "زیرساخت اندیشه ورز"، عطش سیراب نشده‌ی انگیزه‌های بالای ملتی را که با بی عدالتی از هم گسیخته است فرومی‌نشانند ...

# گوردیسم

## طرح مساله

ملتی که حرفی برای گفتن دارد یا می‌خواهد در جامعه‌ی جهانی دارای نقشی باشد باید بتواند توان انسانی خود را افزایش دهد. از آنجا که پیشرفت در مقایسه با دیگران امری جبری است، یا باید آن را به دست آورد یا از میدان خارج شد.

ملت کرد اگر این بار هم در لاک اندیشه‌ها و نهادهای کهنه و از کار افتاده‌ی خود فرو رود نه تنها به زودی از دفتر زندگی رانده خواهد شد بلکه زاغه نشینی بی ارزش در دنیای آینده تنها سهم او خواهد بود.

برای ملتی که ملاحظات درازمدت سیاسی و نظامی مانع تحقق هویت ملی متعارف او شده و سال‌های سال مقاومت در برابر نیروهای مقاومت ناپذیر، بی حاصل تلقی شده است برداشتن فشار از راه‌های منطقی، دورنمای تحول جهان و استراتژی آتی را در برابر او آراسته تر از همیشه می‌نماید. امروز ماهیت کشمکش‌های دیرینه‌ی ملت‌ها بر اساس آرایش نیروهای جهان بر پذیرش واقعی ملت‌ها به معنی واقعی ملت، نظم یافته است و این دیگر جایی است که در آن از نقش بازوها کاسته شده و بر نقش مغزها افزوده می‌شود. به همین خاطر، در دهه‌های اخیر شاهد دگرگونی‌های گسترده در مرزها بوده ایم. چشم انداز تحولات آتی دنیا، تدبیر، تفکر، تحقیق، تلاش، آموزش و کوشش است و ملت باوری دیگر نه شووینیسیم که باور به ماهیت ملت‌ها بر اساس منطق و نه زور است.

از تدبیر، تفکر، تحقیق، آموزش، تلاش و کوشش سخن به میان آوردیم، عرصه‌ای که جولانگاه اندیشمندان و بال‌های پر قدرت پرواز آنها در میدان اندیشه است. اینجاست که زیربنای انسانی بر مبنای "زیرساخت

اندیشه ورز"، عطش سیراب نشده‌ی انگیزه‌های بالای ملتی را که با بی عدالتی از هم گسیخته است فرومی‌نشانند.

"بی عدالتی کهن" را چگونه می‌توان به "حقوق مالکیت" متحول ساخت؟ شاید تنها یک راه باقی مانده است، یا باید غرق شویم و یا با پریدن به درون آب های ناشناخته، به جستجوی آینده‌ای درخشان بپردازیم. راه سومی وجود ندارد.

"زیرساخت اندیشه ورز"، شاه مهره‌ی تعریف هویت، حقوق مالکیت و ره سپردن به سوی آینده‌ی درخشان است. زیرساختی که با تدبیر، تفکر، تحقیق، آموزش، تلاش و کوشش، اکنون را زیرسازی میکند تا آینده را معماری کند.

از آغاز مسالهی تجزیه‌ی سرزمین کردستان در سال 1639 که به دوپاره شدن این سرزمین با عناوین مجعول "کردستان عثمانی" و "کردستان صفوی" انجامید تا سالهای 1921 و 1922 که این بار واژگانی چون "کردستان ایران"، "کردستان ترکیه"، "کردستان عراق" و "کردستان سوریه"، هویتی مضاف بر این ملت تحمیل نمود، "جهان بینی کردی با نگرش فرامرزی" نه تنها پیش نرفته بل که به هیچ سمت و سوی هم حرکت نکرده است. نوعی نگرش دایره وار که همواره ما را به نقطه‌ی آغازین بازگردانیده، فقدان رویکردهای روشن، عدم قطعیت در تعریف روشن مفاهیم به لحاظ ساختار، مضمون و مسیر، ناتوانی در تعیین تکلیف بنیادها، تردیدها و تزلزلهای بی توجهی به روابط علت و معلولی و روی آوردن به اندیشه‌های دراماتیک، فقدان معیارهای ارزش گذاری، حرکات چرخشی فراوان و ... از مهم ترین ویژگی های این دوران خطیر بوده است. مهم ترین نتایج این وضعیت، عدم وجود یک نقطه تمرکز محوری

بوده که در آن، ملتی با تمامی فاکتورهای ملت بودن، هیچگاه نتوانسته است با قطعیت به پرسش های پیش روی خود پاسخ دهد، در لحظات تعیین کننده درست ترین تصمیم را اتخاذ کند و به خود ام‌کان دهد که برای خویشتن تصمیم گیری کند. اینجاست که اگرچه در بسیاری موارد، شاهد "عمل" بوده ایم اما این "عمل" به مثابه "اقدام"، هرگز به صورت جدی دنبال و کامل نشده است و در ادامه با اعمال دیگر گره خورده به جای کنش و واکنش های معقول، یا متوقف و یا مه آلود شده است. عدم قطعیت در عمل، حتی شخصیت‌ها را منفعل و خنثی هم کرده است، خنثی شدنی که بر اثر تداوم زمانی، در ویژگی های روانی نهادینه شده و به وضعیتی انجامیده است که در آن موقعیت روحی- روانی، تنها به بروز واکنش و نه کنش منجر شده است. در نتیجه ام‌کان اقدام تدریجا از بین رفته است، در حالی که عمل در معنای اقدام، شخصیت را تعریف، و روحیات، علایق و انگیزه‌ها را آشکار میکند. شاید در بهترین حالت، حرکت ما به مثابه اقدام، مثال آن ماهی ضرب المثل چینی بوده است:

"ما مثل ماهی بزرگی هستیم که از آب بیرون کشیده باشند (یا بیرون انداخته باشند). این ماهی با تمام نیرو پر می‌زند تا به آب بازگردد. در چنین شرایطی، هیچگاه نمی‌پرسد که جست و خیز بعدی او را به کجا می‌رساند. احساس او این است که وضعیت کنونی قابل تحمل نیست و دست به کار دیگری باید زد".

و به همین خاطر مساله‌ی کرد از قالب یک مساله‌ی ملی خارج شده به سیاست یک گام به پیش، یک گام به چپ و راست و یک گام به پس تبدیل شده است، گام هایی که بی توجه به ملت بودن، قدم در وادی کلیشه‌های چپ و راست گذارده و عمری را با آن تلف نموده است و یا گریزان از واژه‌ی ملت، بر آنچه نام "کرد" دارد واژه‌ی "قوم" افزوده تا فارغ از تکیه بر استدلال های منطقی که از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر کشیده می‌شوند، با توسل به اصطلاح منطقی به عوامل انتزاعی، عمدا یا سهوا ملتی را از

ماهیت حقیقی خود دور نگهدارند و دروغ بیافرینند یا در پوششی از کلمات خوش ادا با "برون باوری"، به "داروینیسیم اجتماعی" تعریف شده توسط خود گردن نهند.

حقایقی هست که در هیچ نظریه‌ای پیش بینی نشده و حقایقی هم هست که با همه‌ی نظریه‌ها در تضاد است. حقیقت ملت کرد، شاید یکی از این حقایق است که مستلزم "جهان بینی بالذات" خود است. کرد بودن هم یک هویت بالذات است، از این رو آن را نمی‌توان به "فلسفه‌ی مضاف" منتسب نمود و در کنار سایر موضوعات دیگر قرار داد تا از ابزارهای فلسفی برای تبیین ابتدا، انتها، مبدا و غایت آن موضوع استفاده کرد و نگاه‌های خاصی را بر آن تحمیل نمود. هویت کردی نیز خارج از این بازه نیست چرا که حفظ آن به مثابه مساله‌ی بودن یا نبودن است و بودن یا نبودن نیز به معنای حیات یا مرگ خواهد بود.

سوال بنیادین اینجاست که آیا ما حق حیات داریم؟ و آیا حق داریم آزادی را مترادف حفظ هویت بدانیم؟ بیگمان صاحب چنین حقی هستیم چرا که پاسخ صورت مساله‌ی حق داشتن یا نداشتن در اندیشه‌ی ما، "بودن" یا "نبودن" و بقا یا فنا خواهد بود.

اگر مطالب فوق را بپذیریم باید رو به ملت کرد بنویسیم، ملت کرد را مخاطب قرار دهیم، کرد را تعریف کنیم و اجازه ندهیم که کرد و هویت کردی به مثابه انسان و انسانیت زیر سلطه گرفته شوند. به همین خاطر باید در دل مفاهیم جای بگیریم و تعریف\_نه توصیف\_کنیم که چه کسی صاحب چه چیزی است؟ بیندیشیم و ببینیم که چه می‌خواهیم نه بنشینیم و نگاه کنیم که چه می‌خواهند و ...



باید با خلق مفاهیم نوین، هستی کرد را به او بازبشناسانیم، باید تراژدی آگاهی را به منطق شعور تبدیل و با مقاومت در برابر بار سنگین گذشته و اضطراب حال و یافتن اصلی عمیق و ضروری برای بنا نهادن یک هویت پایدار، تاریخ را جایگزین اسطوره و تئوری را جایگزین تقلید کنیم و ... اگرچه می‌دانیم کنار گذاشتن حقایق قدیمی برای پاسخگویی به حقایق جدید دشوار است اما باید پذیرفت که باید و باید پذیرفت که می‌توان ...

حال در جهانی که اکنون مرکز ثقلی ندارد به بزنگاه‌های قدرت اندیشیده ایم؟ در دورانی که ملت باوری در حال نشستن به جای جهان بینی های غالب است و دوران شکیبایی ملت های تحت سلطه به سر آمده است، آیا به وضعیت جدید اندیشیده ایم؟ آیا در دورانی که شیوه‌های اندیشیدن و تصمیم گیری، رو به تحول و دگرگونی می‌روند گذار از دوره‌ی توازن ناپایدار و بالا رفتن از پلکان فرایندت کاملی را "آینده بینی" نموده ایم؟ اکنون که نقشه‌ی سیاسی جهان در برابر دیدگانمان تغییر میکند، چه می‌کنیم؟ آیا در شرایطی که قاعده و احکام بازی از زیر فشار تغییر اجباری به تدوین، سازمان و اجرا دگرگون شده است به ابزارآفرینی اندیشیده ایم؟ آیا به جای فرورفتن درگودالی از نشانه‌ها و نمادهای ناپایدار، به گره خوردن با هویت خود فکر کرده ایم؟ فشار نیروهای سقوط آفرین را چگونه باید تعدیل و حذف کرد؟ چگونه باید پایگاه خودباوری، نفوذ و قدرت آفرید؟ در برابر کابوس های انحطاط اخلاقی چه باید کرد؟

و ...

واقعیت آن است که حقایق اجتماعی و سیاسی پیچیده تر از آن است که بتوان با اندیشه‌های انتزاعی به شرح آن نشست. واقعیت مهم تر آن است که نیروی انسان مبتنی بر مغز، اکنون نگهبان و تعیین کننده‌ی معیاری است که همه‌ی نکات مشترک در دیدگاه‌های گوناگون را می‌توان با آن سنجید.

شاید در کوتاه ترین کلام، رسالت "انسان مبتنی برمغزکرد" خلق یک جهان بینی است که جهت همه‌ی نیروها را به یکسو هدایت کند. سیر، سبک و مبانی نظری این جهان بینی باید به گونه‌ای سازمان یابند که دستاوردهای علمی و نتایج عملی آن تنها در خدمت یک هدف باشند: "هویت مشترک".

فراموش نباید کرد: ملتی که در خط دفاع بازی کند، هرگز برنده نخواهد شد چرا که کجا می‌رود و چه بر سرش می‌آید مهم نخواهد بود چون اساساً ناتوان از برانگیختن کنش بوده است. بنابراین باید با آفرینش نظریه‌ای نوین، قواعد جدید، تدوین و بر اساس آن، استراتژی نوین آفرید. نظریه‌ای که در اندیشه و آزادی مردم افق جدیدی را بگشاید و عامل محرک تاروپود دانش (knowledge) ، (ایده‌ها idea) و ذهن (mind) باشد. بدین ترتیب، تمام ابعاد وجودی چون طبیعت و سرشت، اخلاقیات و شخصیت، رهایی و نظم، انسان و قانون، جوانی و پیری، بایدها و نبایدها، جنگ و صلح، پیشرفت و زوال، درس‌های تاریخ و معنای زندگی و مرگ را دربرگرفته و به اندیشه‌ای "در خود و برای خود (in and for himself)" متحول خواهند شد.

ایده‌ی خوداندیش (self thinking idea) اندیشه‌ای برای "خود رهایی (self liberation)" و نظریه‌ی جهش ملت کرد به سوی تکامل و آزادی است که در تمامیت "خویش برجستگی می‌یابد و ملت کرد را به قلمرو راستین آزادی تمام عیار سوق می‌دهد:

"هنگامیکه افراد و ملت‌ها مفهوم آزادی تمام عیار را درک کنند، هیچ چیز مانند آن، چنین قدرت مهار ناپذیری نخواهد داشت تنها به این دلیل که این مفهوم در ذات ذهن و فعلیت آن است." (هگل 1831-

(1770)

بنیان نظری ما، تحلیل وضعیت کنونی جهان بر اساس یک رژیم استدلالی و فرایندی است که به آینده می‌انجامد، پروسه‌ای که آغاز شده و به تدریج منجر به شرایط جدید زیستن در جهان خواهد شد. شیوه‌ی نوشتاری این کتاب به صورت گزاره بندی و غیرتوصیفی است به گونه‌ای که بتواند با آفرینش ذهنیتی منظم در خواننده، چشم انداز تحولات سیاسی جهان را قابل تبیین سازد. نباید فراموش کرد که گذار از دوران کنونی، تنها با تدوین راهبردهای منطقی و واقع بینانه مم‌کن خواهد بود...

بیان مساله: آغاز یک سلطه با یک بی عدالتی:

1. پیمان زهاب 1639 : تجزیه ی نخست کردستان

نتیجه: به وجود آمدن دو هویت مصنوع:

الف: کردستان عثمانی

ب: کردستان صفوی

2. لوزان 1922 : تجزیه ی دوم کردستان:

نتیجه: از هم گسیختگی ملی کردها در قالب:

- کردستان (ترکیه)

- کردستان (ایران)

- کردستان (عراق)

- کردستان (سوریه)

تحلیل: سند 10 اوت 1920 "سور" که در مواد 62 و 63 و 64 آن بر حاکمیت کردها بر سرزمین خود به عنوان "هویت مستقل" صحه گذارده بود، در 25 نوامبر 1922 در شهر "لوزان" سوییس، استقلال ملت کرد را بر باد می دهد.

ماده‌ی 64 پیمان "سور": احترام به " حق تعیین سرنوشت ملت کرد"

سازوکار پیمان لوزان: ترکیبی از زور و باید

هدف:

- وادار کردن ملت کرد به نقشی که نمی‌خواهد. (تحت سلطه گی)
- وادار کردن ملت کرد به پذیرش قراردادی که علیرغم میل باطنی او بسته شده است.
- وادار نمودن ملت کرد به چشم پوشی از حق تعیین سرنوشت خود.
- جلوگیری از تشکیل کشور مستقل کرد

نتیجه:

- به وجود آمدن "بی عدالتی ساختاری" با ایجاد مرزهایی که هرگز منطبق بر واقعیت های جغرافیایی ملی نبوده است.
- الحاق اجباری بخش های مختلف کردستان به هویت های گوناگون
- تلاش برای ذوب ملیت کردها

چالش: ناتوانی مرزهای مصنوع در تغییر هویت

- ناتوانی سیاست ذوب ملیت کرد

اثر: آغاز نهضت های رهایی بخش ملی

علل تداوم چند پارگی و عقیم ماندن مبارزات:

- ناتوانی در درک وضعیت نوین جهانی.

- آغاز جنگ سرد

- حاکمیت جهان بینی های کلان بر عرصه ی سیاست جهانی.

- پافشاری بر حفظ وضع موجود مرزهای بین المللی کشورها.

- لزوم حفظ توازن کلان بین المللی.

(تداوم این وضعیت تا آغاز دهه ی نود میلادی از سده ی بیستم و پایان دوران جنگ سرد)

اثر: تلاش ملتها برای رهایی از مرزهای اجباری "زور" و "باید"

فورماسیون نوین: آغاز دوران توازن ناپایدار

مهم ترین علل ایجاد دوران توازن ناپایدار:

- فروپاشی جهان بینی های ایدئولوژیک

- گسست نظام های اجتماعی کهن

- تعارض ایدئولوژیک و تکنولوژیک

- ایجاد سازوکارهای دفاعی در برابر تغییر

- درگیری بین بنیادهای برابری خواه و واقعیت نابرابری خواه

ویژگی های عمومی دوران توازن ناپایدار:

- عدم شناسایی تهدیدها و فرصت ها

- فقدان نقطه‌ی ثابتی که تکیه گاه اهرم سیاسی قرار گیرد.

- تغییرات دایمی و سریع

- عدم حاکمیت رهبری بین المللی و جهانی

- ضعف های روانی نزد رهبران جهانی

- تمایل به خرید هم‌کاری

- عقب نشینی گام به گام از مسوولیت های بین المللی

- بی ثباتی در صحنه‌ی بین‌المللی

- عدم تعادل در صحنه‌ی بین‌المللی

ویژگی‌های ژئوپلیتیک دوران توازن ناپایدار:

- دگرگونی در خطوط مرزهای سیاسی

- تمایل کشورها برای ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای

نتیجه: اکنون نظام جهانی در آستانه‌ی "دگرگونی" است.

اثر: به وجود آمدن شرایط نوین:

- بازی جدید

- قواعد جدید

- ظهور بازیگران جدید

- نهادهای جدید

- شیوه‌های عمل جدید

- واقعیت‌های جدید

- ارزش‌های جدید

- بی‌اعتبار شدن راهبردهای پیشین



قواعد جدید:

- بازی های کاملا متفاوت
- ثابت نماندن معیارهای کهن
- ناپدید شدن تدریجی مقاومت
- ساختن ابزارهایی که به وجود آوردن آنها پیش از این ممکن نبود.

پرسش های فرا رو:

- در چه جامعه ای زندگی میکنیم؟
- در چه جامعه ای می خواهیم زندگی کنیم؟
- هدف نهایی کدام است؟
- مقصد نهایی کجاست؟
- چه انتخاب یا انتخاب هایی پیش روی ماست؟
- چگونه حرکت کنیم؟
- در چه ابعادی فعالیت کنیم؟
- چگونه فعالیت خود را سازماندهی کنیم؟
- امکانات زیربنایی را چگونه تعریف کنیم؟
- چگونه تدبر، تفکر، تحقیق و عمل کنیم؟

راه حل (کلان) :

- بهترین موضع را برای گشودن راه انتخاب کنیم.
- امکانات را با زمان مقایسه کنیم.
- امکانات و زمان را در برابر کیفیت ارزیابی کنیم.
- قابلیت تصویر سازی فرهیخته (educated imagination) را ارتقا بخشیم.
- توانایی کنترل پیوندهای نامرتب را داشته باشیم.
- قابلیت کنترل هرج و مرج را دارا باشیم.

تکنیک استاندارد دوران توازن ناپایدار:

- نظریه‌ی "هر ملت - یک دولت"
  - مرزهای تاریخی و مسایل ملی (به عنوان عامل چالش)
  - کشورهای همگن قومی (به عنوان راه حل)
  - ایجاد اتحادیه‌های منطقه‌ای (به عنوان عامل تثبیت)
- با توجه به شرایط نوین، تمایل ملت‌های تحت سلطه، آغاز یک بازی جدید بر مبنای "عدالت" است. عدالتی که مبتنی بر:
- توزیع عادلانه‌ی "حقوق مالکیت" باشد.
  - توزیع عادلانه‌ی "قدرت" باشد.

مفهوم کلیدی 1: عدالت:

احترام به حقوق طبیعی و قراردادی که برای همه‌ی افراد به رسمیت شناخته شده است.

مفهوم کلیدی 2: حق:

امری که انکارش ممکن نیست.

نتیجه: حق تعیین سرنوشت، عین عدالت و حقیقت است.

تحلیل:

در هر نقطه از جهان، یک یا چند منطقه برای گذار از دوران توازن ناپایدار وجود دارند. در کردستان،

دلایل:

1- ویژگی‌های منحصر به فرد ژئوپلیتیک شامل:

- جغرافیای قاره‌ای

- تسلط بر دو حوزه‌ی آبی بزرگ خاورمیانه

- دروازه‌ی ورود به شرق

2- ویژگی‌های منحصر به فرد ژئواکونومیک - ژئواستراتژیک:

- ذخایر عظیم نفت و گاز

- منابع سرشار آب

- سلول هدف مناسب برای اقتصاد مصرف آمریکا، اقتصاد تولید ژاپن و اقتصاد تولید - مصرف

اروپا

3- ویژگی های منحصر به فرد سیاسی:

- تجزیه‌ی سیاسی در چند مرحله

- نهضت های آزادی بخش ملی

- تجربه‌ی سرکوب های متوالی

- پویایی و پتانسیل نیروی محرک درونی

- تمایل به اتحاد سیاسی مجدد

- تمایل به اوتارشی (autarchy) شرایطی که هر کس خود حاکم خویش است.

چالش های پیش رو:

- "دیگری" تشخیص نمی‌دهد که جهان دگرگون شده و او ناگزیر از تغییر است.

- "دیگری" ناتوان از پذیرش حق تعیین سرنوشت ملتی است که سال‌ها تحت سلطه‌ی او بوده است.

- "دیگری" ناتوان از درک واقعیت های سیاسی- اقتصادی جهان کنونی است.

- دیگری ناتوان از سازگاری خود با واقعیت هاست.

- دیگری نمی‌داند که دوران توازن ناپایدار دوران اجبار به حرکت است.

نتیجه:

جدایی خواهی ملی، ویژگی خاص دوران توازن ناپایدار و دوران توازن ناپایدار، دوران تغییر مرزهای ملی است و این به معنای گذار از "بسته بندی های مرزی" به سوی "کشورهای همگن ملی" است. این دوران، آغاز روندهای جدید جغرافیای ملی است، دورانی که در آن جابجایی مرزها در هر نقطه از دنیا، راه را برای مشروعیت تغییر مرزها در جاهای دیگر باز می‌کند. بسیاری از کشورها که کردستان نیز بخشی از آنهاست، با پایان باید انگاری های نیرومند و ورود به دوران توازن ناپایدار، تحت تاثیر سازوکار هرملت \_ یک دولت از یکدیگر پاشیده خواهند شد.

در دوران توازن ناپایدار، وحدت های ناشی از چالش های بیستمی، به دولت - ملت های بیست و یکمی خواهد انجامید و هر ملت، خود را مستحق برخورداری از مزایای "زبان مشترک"، "زمین مشترک"، "میراث ملی مشترک" و "آرمان مشترک" خواهد دانست.

هویت گروهی در این دوران، نه بسته بندی مرزی یا کنسرواسیون ایدئولوژیک، بلکه هویت ملی و مبتنی بر تجانس های قومی خواهد بود. در قرن بیست و یکم، هویتها مرزها را به وجود خواهند آورد

نه مرزها هویت‌ها را. به همین خاطر در دوران توازن ناپایدار، کردستان به عنوان یک چالش قرن بیست و یکمی، دربردارنده‌ی همه‌ی ویژگی‌های دوران توازن ناپایدار خواهد بود.

از این رو:

- اندیشه‌ی کرد - ملت باوری در متن جهان بینی کردی قرار خواهد گرفت.
- اندیشه‌ی "کردیسم" از چارچوب مرزهای مصنوع فراتر رفته و به تمام سرزمین کردستان تسری خواهد یافت.
- دیدگاه‌های ایدئولوژیک به سود کرد - ملت باوری کنار گذاشته خواهند شد.
- قواعد همیشه معتبر "حقیقت سنجی" بر نگرش کردی القا خواهند شد.
- با واقعیت بخشی ماهوی به حقیقت کردی، ملت کرد به سوی همان مسیری که در ذات آن نهفته است، هدایت خواهد شد.

## فلسفه‌ی کُردیسم

در فلسفه‌ی کُردیسم، دولت ملی واقعی، لزوماً باید یک نهاد انسان‌گرایانه و یک ساختار متمدنانه باشد که نظم قانونی را برقرار می‌سازد و رعایت حقوق بشر به طور کلی و حقوق شهروندی به طور خاص را تضمین می‌کند. این مخلوق انسان‌گرایانه، یک ساختار انسان‌ساخته (man made) است که در آن مردم می‌توانند احساس امنیت کنند و مسوولانه در تمامی عرصه‌ها مشارکت داشته باشند.

در این فلسفه، سیاست نوعی فعالیت ویژه‌ی انسانی است که در آن، قلمرو خاصی برای کنش آزاد انسان وجود دارد و هویت ملی به عنوان سازنده‌ی شخص از طریق کنش متقابل بادیگران در یک محدوده ارضی و فرهنگی، معنای خاصی از خود و جغرافیای ویژه خود به وجود می‌آید. همچنین امکان احراز "خودبودگی" و هویت ملی مبتنی بر عضویت در جامعه انسانی است که در آن حقوق انسانی و برابری افراد می‌تواند در عرصه‌ی سیاسی تحقق پیدا کند.

در فلسفه‌ی کُردیسم، حس هویت مشترک که از طریق زبان مشترک و فرهنگ مشترک به پدیدآیی هویت ملی فرهنگی و هویت ملی زبانی منجر می‌شود، بنیاد ملی و عامل ایجاد حس نیرومند هویت در میان تمام ملت‌ها به صورت عام و ملت‌کُرد به ویژه و زیرساختش کوه افسانه‌ای استقلال است.

کُردیسم با این باور که هر شهروند با هر اعتقاد سیاسی که دارد، شهروند ملت‌کُرد و نه عضو کشورهای گروه سلطه است حقوق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را بر بنیاد ضروریات ماهوی خود تعریف و بر این اساس، مدافع حقوق برابر برای آحاد ملت در برابر سایر ملت‌های جهان، در عین احترام به حقوق آنهاست.

کُرد ملت باوری تلاش می‌کند با "چندارزش‌زدایی" و "چندگانگی‌زدایی" هویت یکپارچه‌ی ملی را به ملت‌کُرد بازگردانده و با گذار از مرحله‌ی "یکپارچه‌گی"، مردم کردستان را به این نظریه که ملت‌کُرد باید کشور خود را داشته باشد بر اساس تاریخ و میراث مشترک، سنت‌ها و زبان مشترک و آرمان و زمینه‌ی روانی مشترک، رهنمون شود.

کردیسم با دفاع از ایده‌ی تعلق داشتن کردها به یک ملت، ضمن تعریف هویت ملی در یک چارچوب جغرافیایی معین، تمام دوره‌های تاریخی ملت کرد را با یک خط مشترک به هم می‌پیوند و درمبارزه برای تعریف، بسط و تثبیت کرد کیست؟ و کرد چیست؟ تلاش می‌کند ضمن مفهوم بخشی به آنچه "کردبودن" معنا می‌دهد، شکاف‌های ناشی از تجزیه‌ی کردستان را با ایجاد یک سیستم مرکب از دولت مرکزی و نهادهای تثبیت شده‌ی اداری، قانونگذاری و قضایی پوشش داده و فرآیند ساخت دولت ملی یکپارچه را با تعریف کشور مستقل کردستان به انجام رساند. در این حالت، کردیسم به عنوان ترجمانی از ملت کرد، در دولت ملی کرد معنا می‌یابد.

کردیسم، قدرت غرور را با حس رسالت درمی‌آمیزد و آشکارا متضمن حس تعلق عاطفی شهروند به دولت ملی است. این حس تعلق، به شیوه‌های گوناگون، آمادگی گروهی را شکل می‌دهد که "دولت ملی" را بسیار ارزشمند می‌شمارد و بدین ترتیب، اعضای ملت را به فداکاری بی چون و چرا در راه آن وامی‌دارد. جان کلام آن که شهروندان احساس می‌کنند خوشبختی آنها با دولت، وابسته و عجین است.

ایجاد و حفظ وحدت و استقلال و حاکمیت دولت ملی، هدف بنیادین کرد ملت باوری است که با تحمیل نمادهای ملیت (پرچم، سرود ملی، قهرمانان و ...) به خلق نوعی سخنوری از ملت باوری انجامیده و با ایجاد ذهنیت "ما متمایز از آنها" به تشدید "ملت باوری سیاسی" منجر می‌شود. ایجاد ذهنیت "ما متمایز از آنها" بیشتر مبتنی بر نوعی ملت باوری نهادینه شده‌ی شهروندی است که اساس آن اصول سیاسی مانند مفاهیم قانونی و عقلانی شهروندی است و به دلیل میراث فکری و فرهنگی مشترک، حقوق خاص غیرقابل انتقال و حق زندگی، آزادی و جستجو برای سعادت نزد ما به پیدایش این ذهنیت انجامیده است. کرد در کردیسم، دارای زبان، اصول و رسومی است که آن را حفظ می‌کند. اوطالب یک ویژگی منحصر به فرد کردی است و به وسیله‌ی آن تمامی ملت‌های جهان را متقاعد می‌کند که "خود" برای خود و نه برای "دیگری" گام برمی‌دارد.



در کردیسم، اگرچه فرد همچون یک فاعل عاقل، مستقل و آزاد است اما در واقع، به جامعه تعلق دارد و با اهداف جامعه‌ی کردستان تعریف می‌شود. از این نگاه، استقلال اخلاقی راستین و ارزشمند، تنها با تعلق به جامعه‌ی کردستان تحقق می‌یابد و این ملاک تمایز آحاد ملت کرد از سایر ملت‌ها است. باور کردیسم آن است که "خود" باید جامعه‌ی خویشتن را حفظ کند چون از میان رفتن جامعه، استقلال و شکوفایی او را به مخاطره خواهد افکند. اجبار فردی برای حفظ جامعه‌ی خود، همان وظیفه‌ی شهروند برای دفاع از ملت خود است و بدین ترتیب، "همبستگی جمعی" به "همبستگی ملی" تبدیل می‌شود.

در کرد ملت باوری، تمامی حوزه‌ها با ضبط روح ملی، تجسم ویژگیهای منحصر به فرد ملت کرد هستند. از این نگاه، ملت‌ها ساخته و پرداخته‌ی عمل‌کردسیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مردمان خاصی هستند که در فعالیت‌های مشخصی شرکت داشته‌اند. ملت کرد و تجلی آن در حوزه‌های گوناگون، زیربنا و انسجام بخش ساختار سیاسی کشور مستقل کرد است و به آن معنا می‌بخشد. حوزه‌های گوناگون نیز در مقابل، از طریق فراخوان و در واقع، خلق تصویر وحدت آفرین ملت و هویت ملی، به حفظ دولت ملی یاری می‌رسانند. کردیسم در این واقعیت ریشه دارد که هر شهروندی، تصویرمشارکتی از خود به عنوان یک کل دارد. همچنین خلق تصویری از ملت و هویت ملی همراه آن، ضمن ایجاد وفاداری، مسوولیت و تعهد شهروندان به خلق هویتی فراگیر می‌انجامد که تفاوت‌های فرعی و وفاداری‌هایی همچون پیوندهای قومی یا دینی را که در رقابت با یکدیگر قرار دارند و ممکن است جمعیت ملی را دچار افتراق و تضاد کند پوشش می‌دهد.

شهروندی راستین در کرد ملت باوری متضمن چیزی بیش از صرف واگذاری حقوق و تکالیف معین به یک فرد است. در مفهوم کامل‌تر، شهروند شخصی است که وفاداری و تعلق اخلاقی نسبت به سرزمین و ملت خود حس می‌کند و حاضر است از برخی جنبه‌های نفع شخصی به خاطر جامعه‌ی وسیع‌تر بگذرد. کردیسم شهروندانی می‌خواهد که وفاداری آنها در درجه‌ی اول به کردستان باشد و کسانی که هویت کردی رابشناسند، بپذیرند و بر آن متعهد باشند.

کردیسم بامتجلی ساختن خودآگاهی تاریخی مؤثر (Effective historical consciousness) در برابر خود آگاهی تاریخی (historical consciousness) ، ضمن ارتقای سطح آگاهی ملت کرد، وجود و تداوم او را در کل سرنوشت او محقق می‌سازد. بدین ترتیب، ملت کرد درمی‌یابد مدت‌ها پیش از آن که خود را از راه ارزیابی خود بشناسد خود را در خانواده، جامعه و سرزمینی که در آن زندگی کرده به گونه‌ای بدیهی، درک نموده است .

از نظر کرد ملت باوری، کردستان، یک تمامیت یا یک کل منسجم (a cohesive whole) است که کلیه اجزای آن اعم از سرزمین، ملت، فرهنگ و زبان، ارتباطی اندامواره (ارگانیک) با یکدیگر دارند. بنابراین هرگاه نگاه به کردستان به مثابه نگاه به یک کل واحد صورت گیرد آنگاه هر اقدامیکه انجام شود، هر حکمیکه بیان گردد و هر هدفی که طرح شود درچارچوب یک جهان بینی معین و نگرش خاص نسبت به زندگی، همه‌ی ارزشها و روشها را توجیه، شرایط و اقتضائات را ارزیابی و انسجام در کنشها و واکنشها را تبیین خواهد نمود.

کردیسم از منظر فلسفه‌ی سیاسی نیز نه به معنای برتری خواهی ملت کرد و تلاش برای پایمال نمودن حقوق دیگران در جستجوی منافع حیاتی خود، بلکه قایل شدن به حقوق برابر برای تمام ملت‌ها در جهت حمایت از فرهنگ و جستجوی منافع هریک از آنهاست.

کرد ملت باوری اندیشه حاکمیت مردم، حق سیاسی آزاد، آزادی روح درون، دستیابی به حقیقت و آزادی معنوی، دریافت عدالت واقعی و پاسداری از ایمان ملی ملت کرد است. کردیسم اندیشه‌ای برای معنا بخشی به هستی و چیستی ملت کرد است.

## کردیسم و هویت ملی

هویت عبارت است از احساس تمایز شخصی، احساس تداوم شخصی و احساس استقلال شخصی. هویت در نگرش‌ها و احساسات افراد نمود می‌یابد اما بستر شکل‌گیری آن زندگی جمعی است. هویت از سه عنصر اصلی تشکیل می‌شود:

- عنصرشناختی ( آگاهی فرد از اینکه به یک گروه تعلق دارد)

- عنصر ارزشی (فرض‌هایی درباره‌ی پیامدهای ارزشی مثبت یا منفی عضویت گروهی)

- عنصر احساسی (احساسات نسبت به گروه و نسبت به افراد دیگری که در رابطه‌ای خاص با آن گروه دارند) .

هویت در واقع معطوف به بازشناسی مرز میان "خود" و "دیگری" است که عمدتاً از طریق هم‌سنجی‌ها و انفکاک خود از دیگری ممکن می‌شود. هویت هم‌چنین به معنای کیفیت یکسان بودن در ذات، ترکیب و ماهیت و نیز یکسان بودن در هر زمان و همه شرایط نیز هست.

از نگاه کردیسم، هویت مفهوم است و مفاهیم پیش از آنکه دارای تعریف باشند از تاریخ برخوردارند به این معنا که هر مفهوم در کشاکش میان واقعیت و اندیشه‌ها ساخته می‌شود و تعریف آن مفهوم، همان تاریخ کشاکش میان اندیشه‌ی پیرامون آن و واقعیت بیرونی است. هویت من تاریخ من است یعنی آنچه از گذشته تا امروز از خود تصور داشته‌ام (اندیشه) و آنچه از گذشته تا امروز از خود نمایانده‌ام ( واقعیت) .

در تلقی کرد ملت باورانه، دستیابی، ابراز و پایبندی به یک هویت مشخص، دونتیجه دارد: نخست: تفکیک، یعنی هنگامیکه من در برابر دیگران خود را به عنوان فردی یا هویت مشخص می‌یابم آن را در برابر دیگران ابراز می‌کنم و به چند و چون رفتاری آن هویت متعهد می‌مانم، خود را از دیگران جدا می‌کنم و اگر در برابر ایشان نباشم، حداقل چون گذشته با آنها همگام نیستم.

دوم: تجمیع، یعنی هنگامیکه در برابر دیگران، خود را به عنوان فردی با هویت مشخص درمی‌یابیم آن را در برابر آنها ابراز می‌کنیم و به چند و چون رفتاری آن هویت، متعهد می‌مانیم. در اصل سبک زندگی من (ما) ویژه گی خاصی پیدا کرده که می‌تواند با دیگران نیز اشتراکاتی داشته باشد.

از نگاه کردیسم، هویت، پیوندی ناگسستنی با تفاوت دارد و تفاوت‌ها همیشه دربرگیرنده‌ی قدرت هستند که توسط جامعه، حکومت و نمادها ساخته و توسط آنها حفظ و تقویت می‌شوند. بنابراین، هویت داشتن به معنای خاص و متمایز بودن، ثابت ماندن و به جمع تعلق داشتن است. هر فرد هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که از تمایز، پایداری و در جمع بودن خود اطمینان حاصل کند. مکان و فضا و یا به عبارت بهتر جغرافیا از مهمترین عواملی است که این نیاز هویتی انسان را تامین می‌کند. به بیان روشن تر، مرزپذیری و قابل تحدید بودن مکان (جغرافیا)، این مکان را برای آنها فراهم می‌کند که انسانها با احساس متمایز بودن، ثبات داشتن و تعلق به گروه، امنیت و آرامش لازم را برای زندگی کسب کنند. سرزمین نه تنها با ممکن کردن مرزبندی های عینی به واسطه ویژه گی های جغرافیایی مانند رودخانه، رشته کوه، دریا و از این قبیل، نیاز به تمایز را برآورده می‌کند بلکه با تقویت مرزهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی، هویت سازی را آسان تر می‌کند.

سرزمین به صورت بستری بسیار مناسب برای هویت سازی و تداوم بخشیدن به هویت درمی‌آید. همچنین به واسطه‌ی محدود کردن گستره‌ی روابط اجتماعی، تراکم روابط بی واسطه و چهره به چهره، نوعی همبستگی و انسجام اجتماعی نیرومند هم پدید می‌آورد

از نگاه کردملت باورانه، احساس تداوم و ثبات در طول زمان در تعریف هویت، نقش عنصر تاریخی را در هویت بخشی و تمایز آفرینی فرد از دیگری سامان می‌بخشد. بنابراین هویت از تعلق به گذشته‌ای تاریخی نیز معنا می‌یابد.

به باور کردیسم، احساس متمایز بودن خود از دیگران که چونان جزء جدایی ناپذیر هویت، خود را می‌نمایند نوعی نیاز به تأمین انسجام و همبستگی در نتیجه‌ی تمایل به خلق یک آرمان مشترک و حفظ آن را نیز در خودهای متمایز از دیگران به وجود می‌آورد.

کردیسم برای باور است که هر گروه تداوم خود را بر تاریخ استوار می‌کند و به همین خاطر می‌توان گفت ملت بدون تاریخ محکوم به نیستی است. انسان همواره برای حفظ تمایز خود از دیگری، روایتی از خویش تن می‌سازد تا در قالب آن، هویت واحدی را احساس کند. هویت در یک خط زمانی، خودها را با گذشته پیوند می‌زند و به تجربه‌های ملت در قالب تاریخ، انسجام و قابلیت می‌بخشد.

اما بررسی نقش و اهمیت فرهنگ در تعریف هویت و به تبع آن در کرد ملت باوری نیز بسیار ضروری می‌نماید. فرهنگ در کردیسم یکی از مهمترین و غنی ترین منابع هویت است. افراد و گروهها همواره باتوسل به اجزاء و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند زیرا این اجزاء و عناصر، توانایی چشم گیری در تأمین نیاز انسانها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. به بیان دیگر فرهنگ، هم تفاوت آفرین و هم انسجام بخش است. در این میان، یکی از مهمترین ارزشهای فرهنگی زبان است که مقدماً باید آن را تا سطح زبان مکتوب بالابد، آن را به حامل فرهنگ کرد و آرمان های ملی تبدیل و بر اساس آن، احساس احترام به فرد را در میان تمام ملت‌ها بالا برد تا بتوان در دنیای متمدن جایگاهی شایسته تر یافت. از نگاه کردیسم، ملت کرد در چارچوب نظریه "رهایی ذهنی" از سلطه، آرمان کردن برابری، عدالت و استقلال، به خودآگاهی دست یافته و حاصل جمع ارزشهای فرهنگی خود را در استقلال سیاسی تعریف میکند.

کردیسم در موضوعیت هویت، تفاوت مبنا و هویت مداری است و برای حفظ مشروع سازی خود، "هویت یقینی" را ابزار نموده کوچک ترین تفاوتها را برجسته و تشدید می‌سازد. همین تفاوت های کوچک است که در نهایت، پیروزی یک ملت را به ارمغان می‌آورد.

از نگاه کردملت باورانه، هویت ملی درکنار تعیین مرزهایی برای اجتماع سیاسی، موقعیت تاریخی ما را به ویژه در جوامعی از نظر اجتماعی و جغرافیایی شناور که منابع قدیمی‌تر هویت در آن تضعیف شده اند تعیین میکند. هویت ملی به ملت‌ها جایگاه واقعی ایشان را درجهان هدیه میکند، ملت‌ها را به واحد جمعی بزرگی تبدیل میکند و به آنها امکان می‌دهد جهان پیرامون را همانند چیزهایی که ساخته اند ببینند.

با فهم ملی، آنچه متضمن تصور فردبه عنوان عضو یک اجتماع ملی است، در چند بعد درخور توجه به چشم می‌آید:

1- اجتماع ملی مبتنی بر باور است یعنی ملت‌ها زمانی پدید می‌آیند که اعضای آنها یکدیگر را به همدیگر متصل میکند و خواستی مشترک برای تداوم زندگی مشترک است. بنابراین هنگامیکه فردی خود را متعلق به یک ملت خاص می‌داند می‌پذیرد که با هم ملیت‌های خود، باورهای مشترک و تعهدات متقابل دارد.

2- هویتی که تداوم تاریخی را تجسم می‌بخشد سبب می‌شود ملت‌ها وظایفی را پذیرفته و تلاش مشترکی را برای ایجاب، تقاضاکنند. بنابراین اجتماع ملی تاریخی مجموعه‌ای از تعهدات و وظیفه‌هاست. نهادینه شدن این مساله که ما در یک ملت به دنیا آمده ایم تعهد برای تداوم حرکت به سوی آینده با راهنمایی پذیری از گذشته را ایجاد خواهد کرد.

3- مساله‌ی هویت فعال در هویت ملی و تصمیماتی که درچارچوب مفهوم ملت اندیشیده و اجرا می‌شود یک هویت ملی را از هویت ملی دیگر متمایز میکند.

4- پیوند یک گروه از مردم به یک مکان جغرافیایی خاص، بُعد دیگری از هویت ملی است. به باور کردیسم، این عنصر سرزمینی است که ارتباط بین ملت‌ها و دولت‌ها را پدید می‌آورد. از این نگاه، دولت، سیستم اقتدار مشروع بر یک منطقه‌ی جغرافیایی می‌تواند باشد.

5- مشارکت اجتماع ملی در سرنوشت خود نیز که در قالب مفهوم هویت ملی، به تعریف "منش ملی" می‌انجامد و به ایجاد "فرهنگ عمومی‌مشترک" منجر می‌شود یکی دیگر از این ابعاد است.

6- زمینه روانی در مفهوم هویت ملی نیز حایز اهمیت است. اجتماعی ملی که با یکدیگر در مکانی جغرافیایی جمع شده اند از سرنوشت مشترک برخوردارند، به واسطه‌ی ویژگی‌هایی که در آن سهیم هستند به یکدیگر تعلق دارند، دارای عناصر هویتی خاصی هستند که آنها را از "دیگران" متمایز می‌کند، منش ملی منحصر به خود دارند، فرهنگ عمومی‌مشترک را ایجاد کرده اند، یک دست و فراگیر هستند و عموماً در سطوح میانه و کلان، برداشت‌های یکسانی دارند و هنجارهای اجتماعی آنها شبیه یکدیگر است. زمینه‌ی روانی مشترکی به وجود می‌آید که آنها را به قالب یک ملت می‌ریزد و باور مشترک و تعهد متقابل، قدمت تاریخی، منش فعال، وابستگی به یک قلمرو خاص و متمایز شدن از دیگر اجتماعات "کنش روانی" به وجود می‌آورند که سبب احساس و ادراک تمایز آحاد ملت از دیگر منابع جمعی می‌شود و سرانجام به تعریف "هویت ملی" می‌انجامد.

7- فرهنگ ملی مشترک در تدارک فراهم آوردن بستری مناسب برای وحدت بخشی، ذات باوری و درونگرایی هویت ملی است. فرهنگ ملی خود را در عالیترین مرتبه‌ی سلسله مراتب فرهنگ‌ها قرارداده و همه‌ی فضایل را در گام اول، به خود منتسب و متصف می‌کند. البته این به معنای نارواداری نسبت

به دیگر فرهنگ‌ها و ناهمزیستی با آنها نخواهد بود. فرهنگ ملی نه تنها به سرکوب و محدود کردن فرهنگ‌های ملی نمی‌پردازد بلکه فرهنگ‌های فراملی را هم که وحدت و همبستگی ملی را از قالب سطح به بعد می‌برند، جهت تقویت فرهنگ ملی به خود می‌پذیرد. هدف کردیسم، جلوگیری از آمیزش و اختلاط فرهنگی از طریق پیراستن فرهنگ ملی نیست بلکه مهم‌ترین هدف آن افزودن به گنجینه‌ی ذخایر این فرهنگ از طریق آراستن آن به مصادیق فرهنگی و در نهایت، نیروبخشی به فرهنگ ملی به لحاظ کمی و کیفی است. کردیسم براین باور است که تاثیر تکثیر فرهنگ‌ها در این دوره از تاریخ، انواعی از امکان‌ها و موقعیت‌های جدید می‌آفریند که می‌تواند هویت ملی را بارورتر، متکثرتر، متنوع‌تر و کامل‌تر نماید. در چارچوب پذیرش این مساله و موقعیت‌های جدید حاصل از کنش و واکنش‌های متعامل فرهنگ‌هاست که هویت‌های ملی امکان همزیستی و آمیزش در کنار یکدیگر می‌یابند.

از نگاه کرد ملت باورانه، هویت ملی کردی برای یک شهروند کرد، هویت ناب و اصیل او در برابر دیگر هویت‌های ساختگی و تحمیلی و راهنمایی پویا و معتبر برای همه‌ی نیازهای ملت کرد، مشکلات و هر آنچه جامعه‌ی کرد در داخل و خارج با آن مواجه است خواهد بود. حیات عقلانی ملت کرد، حاصل یک اندیشه‌ی ناب کردی، اصیل و کارآمد است که راه درست داوری را در یک نظام فکری به ملت کرد نشان می‌دهد. این نظام با اعطای اندیشه‌ی نو و عمل نو به ملت کرد، راهنمای او برای عرصه جدید و تمام شؤون زندگی خواهد بود. کردیسم اندیشه‌ی عملی ساختن هویت مستقل کرد برای رسیدن به یک تعادل در خاورمیانه و به تبع آن در جهان نیز هست.

نکته‌ی دیگری که توضیح در مورد آن ضروری می‌نماید انحراف‌های روانی و ذهنی ازمساله‌ی هویت ملی است. از نگاه کردیسم، حتی کسانی که وانمود می‌کنند در شرایط عادی نسبت به ملیت بی تفاوت هستند، در لحظه‌های حساس که به سرنوشت کل ملتشان مربوط می‌شود به سادگی درمی‌یابند تعریف آنها از هویت به گونه‌ای است که خوشبختی شان را کاملاً مرتبط با اجتماعشان می‌دانند.



بسیاری دیگر از افراد، آگاهانه احساسات مربوط به هویت ملی را سرکوب می‌کنند. آنها این را به تصور درستی دلایل خودشان انجام می‌دهند. اشکال ناخوشایند یا منحرف شده‌ی ملی‌گرایی در برخی کشورها در قالب هایی چون شوونیسم، پاتریوتیسم (میهن پرستی) و چائوینیسم (میهن پرستی متعصبانه) عامل بنیادین این طرز تلقی می‌تواند باشد. از نگاه کردیسم، درجایی که هویت یک گروه قومی در معرض تهدید قرار گیرد یا آرمان های سیاسی مشروع به خطر افتد اگر خودش را در قالب یک ملت تصور نکند و آرمان هایش را با نگاهی ملی‌گرایانه مطرح ننماید لزوماً ره به خطا برده است.

فرهنگ در "کردیسم"، قلمروی است که در آن تلاش معنوی و خلاق جریان دارد. این نظریه تلاش می‌کند با شکستن ساختارهای ذهنی ناخودآگاه، انسان کرد را در مسیر غلبه‌ی تدریجی بر عادات و باورهای اجمالی قرار داده، او را به سوی قلمرو معنوی "تلاش خلاق" هدایت کند.

از نگاه "کردیسم"، فرهنگ، مجموعه‌ی شناخت و ارزشها یا به عبارتی مجموعه شیوه‌های رفتار، فنون، عادات و ارزشهایی است که مبین هویت یک گروه اجتماعی است. این دیدگاه، همچنین، میراث اجتماعی فرهنگ مشترک شامل نوع خاص تکلم، باورها، ارزشها، هنجارها، ایدئولوژی، آداب و رسوم و وجدان و خودآگاهی طبقاتی، سبک و شیوه‌ی زندگی است.

در "کردیسم فرهنگی"، چون تمام شکل ساخت های فرهنگ به یکسان شایسته‌اند، گروه سلطه حق ندارد هیچ نوع برتری برای خود قایل باشد. از این نگاه، سلطه اجازه نخواهد داشت سبک رفتار خود را به عنوان قاعده‌های عمومی‌ارایه و ادامه دهد. در "کردیسم فرهنگی" تمام فرهنگها به یک اندازه مشروعند و هیچ‌کس را نباید به خاطر فرهنگ منحصر به خودش سرزنش کرد. با توجه به این دیدگاه، هر ملتی شخصیت فرهنگی خود، هر فرهنگی ارزشهای اخلاقی خود، سنتهای اجتماعی خود و شیوه‌های رفتاری خود را دارد و تمام تلاشها معطوف رهنمون شدن منابع فرهنگی به سوی توسعه و عمومیت بخشی فرهنگ کردی است.

در "کردیسم فرهنگی" هرآنچه که بیگانه است و هرآنچه که بدون دلیل اساسی وارد زندگی ملتی شده است سبب بیماری ملت میشود و آن ملت، اگر بخواهد سالم بماند، باید آنها را دور بریزد. نگاه "زیبایی شناخت" "کردیسم" نیز بدین معناست که هرآنچه در جهان تولید می‌شود زیباست اما خود کرد نیست. یک کرد از تمام آثار هنری، فکری و ... لذت میبرد اما نمیتواند با آنها زندگی کند، چراکه هر اندازه خوراک روحی یک ملت از گوشت و خون خود او باشد، همان اندازه به خویشتن خویش پی برده و بر خود تسلط مییابد. از این نگاه، هر شاه‌کاری وطنی دارد و هنر کردی را با هیچ چیز دیگر نمیتوان مقایسه کرد: "برای بازیافتن حس یگانگی و تجلی شور و شوق هویت جمعی، بر حقوق دانان است که راه و روش های سنتی، عادات و رسوم، پندها و ضرب المثلها، حاصل کار دسته جمعی و ثمره‌ی کوشش خودجوش و بی‌هیاهوی روح ملت را تجلیل کنند. بر شاعران است که از روح ملی در برابر هجوم افکار بیگانه به دفاع برخیزند، زبان را با گذاشتن کلمات ناب به جای کلماتی که ریشه‌ی غیر ملی دارند پاک و منزه کنند، گرد فراموشی از گنجینه‌ی ترانه‌های عامیانه بزدایند و حتی در آثار خویش از ادب عامه با آن طراوت و معصومیت و کمالی که تشخص و فردیت ملت هنوز در آن مصون مانده و هماهنگ و یک صدا تجلی می‌یابد سرمشق بگیرند." (هردر 1803-1774)

"کردیسم"، ضمن هماهنگ نمودن افراد با جامعه، ت‌حکیم بخشی وحدت ملی، تضمین تمامیت و همگون‌یکلی جامعه و تبدیل روحیه‌ی فردی به روح جمعی، معرف "هویت فرهنگی" نیز هست:

"هویت فرهنگی هسته‌ی حیاتی شخصیت انفرادی و اجتماعی است. هویت فرهنگی اصلی است حیاتی که تصمیم‌ها، رفتارها و اعمالی که "اصیل‌ترین" شناخته شده اند از آن الهام می‌گیرند." (قطعنامه‌ی یونسکو 1982)

در "کردیسم"، فرهنگ، یعنی "روح ملی" که بدان تعلق داریم.

"کردیسم" با این نتیجه‌گیری که هر ضابطه‌ی منتج به تبعیض، بی اساس و خودسرانه است، عدل و انصاف ناشی از یک قانون ملی را در برابر استبداد و بی عدالتی قرار می‌دهد.

"کردیسم" بر این باور است که چه در مکتب "حقوق طبیعی"، چه در مکتب "حقوق تاریخی" و چه در مکتب "حقوق اکتسابی"، تمامی مردم، انسانهایی با حقوق و تکالیف یکسان هستند. بنابراین، اصالت کردی جایگزین هر نوع خصیصه‌ای است که به نام "ویژه گیهای معلوم"، تمیز دهنده‌ی جدا کردن جماعتی از جماعت دیگر است.

در "کردیسم"، قانون اساسی مجموعه‌قوانینی است که با توجه به مردم، آداب و رسوم، مذهب، اوضاع جغرافیایی، روابط سیاسی، ثروتها و خصایص نیک و بد ملت کرد، شایسته‌ی آن ملت است. از این نگاه: "قانون به معنی واقعی و کامل آن، مجموعه‌ای نیست که از آسمان برای ملتی نازل شده باشد بل که آن را باید مجموعه روابط متعدد و مرکبی دانست که به وجود می‌آیند، رشد می‌کنند، دگرگونی می‌پذیرند و به برکت آنها افراد یک جامعه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. قانون به طور کلی چیزی است که به یک اجتماع، ماهیت خاص و یگانه‌ای می‌بخشد و سبب می‌شود که این اجتماع از اجتماعات دیگر متمایز شود". (منتس کیو 1775-1689)

از نگاه "کردیسم"، "میهن پرستی بدین معناست که شهروند، از این واقعیت آگاهی یابد که نیازهای او همان نیازهای عمومی است و دیگر این که خود را با دولت به مثابه پاسدار عظمای این نیازها یکی احساس کند:

"روح فقط در صورتی فعال است که به آن صورتی که خود را می‌شناسد و دولت به مثابه‌ی روح ملت هر دو همان قانونی باشند که بر همه‌ی روابط درون دولت و نیز در عین حال بر رفتار و آگاهی شهروندان آن نافذ و ساری باشند. در نتیجه، قانون اساسی هر ملتی به طور کلی بر چگونگی و گسترش خود آگاهی آن ملت مبتنی است". (هگل 1831-1770)

"کردیسم" با یافتن منابع ضروری برای تجدید حیات خود در اعماق خویش از طریق حفظ نظام ارزشی خانوادگی معنوی و حفظ ارزشخانوادگی اجتماعی، تسلط بر آشوب امیال، تنگنای منافع شخصی و اندیشه‌مند نمودن، آرزوهای "شدن" را به بار مینشانند.

"کردیسم" با پرهیز دادن "ملت" از غلتیدن به دام "آشفستگی" و "انحراف" اخلاقی، ضمن ارزشگذاری برای ارزشهای پایدار و تلاش برای نشان دادن ملت کرد بر مدار "ارزش واحد"، او را یاری میدهد تا از بند ارزشهایی که به نام آنها به انقیاد کشیده شده است، رهایی یابد. آن، همچنین با تلفیق اراده‌های افراد و مصون داشتن اجتماع از قلب ماهیت، ضمن بازیافت ویژه گیهای اجتماعی ملت و مقید نمودن افراد به انطباق هویت جمعی، جامعه را به منشأ خود و به یکدیگر پیوند میدهد. "کردیسم" شور و شوق "هویت مشترک جمعی" و بزرگوارانه‌ترین اندیشه برای نشان دادن ملت کرد به مدار تمدن بشری در قالب یک "هویت مستقل" است.

سلول هدف "کردیسم"، جغرافیای سرزمینی است که کردها در آن ساکنند. گروهی که احساس میکنند به یک اجتماع تعلق دارند، علاوه بر مرزهای جغرافیایی، به وسیله قوانینی که توسط خود ایشان تدوین گشته است، مقید میشوند. نتیجه مقید شدن افراد در قالب قانون، پذیرش و عضویت در اجتماع به عنوان شهروندی است. در واقع، فضای اجتماعی که توسط قانون به وجود می‌آید، هویت فرد را به عنوان "یک شهروند" در آن اجتماع به رسمیت میشناسد، فضایی که به عنوان خانگی تمامی شهروندان شناخته شده و ویژگی برجسته آن، همسانی فرهنگی است. این بدان معنا است که عناصر "همسانی فرهنگی"، "اجتماع گروهی از مردم" و "قانون"، این قید را به وجود می‌آورند که اجتماع گروهی از مردم با فرهنگ همسان، مستلزم "تعلق آنها به یکدیگر" است که در قالب یک "واحد سیاسی منفرد" گردهم می‌آیند و گردهمایی آنها مبتنی بر اصل "رضایت" است. در این حالت میتوان گفت یک عضو ملت، متعلق

به دولت است و یک شخص، فرصت خواهد داشت با انتخاب ملتی که مایل به پذیرش عضویت در آن است، از عضویت قانونمند خود در آن اجتماع مطلوبیت کسب نماید:

"از آنجا که حس جاه طلبی دنیا را فرا گرفته است در روزگاران پیکارها و خونریزی‌ها که قسمت بزرگی از تاریخ را تشکیل می‌دهند رضایت افراد برای تشکیل و ابقای جوامع، کمتر مورد نظر قرار گرفته است. و بنابراین بسیاری کسان، قوای قهریه را با "رضایت مردم" اشتباه گرفته اند و چنین پنداشته اند که غلبه و تسخیر یکی از راه‌های تشکیل دولت است. ولی باید دانست که ایجاد حکومت از طریق غلبه و تسخیر با تشکیل اصولی آن، همان قدر متفاوت است که فروریختن یک بنا با برپاکردن آن. در حقیقت برای تشکیل یک اجتماع بر این روال، باید اجتماع دیگری که قبلاً تاسیس شده است تباہ شود اما بدون رضایت مردم، به هیچوجه نمی‌توان جامعه‌ای به وجود آورد.

متجاوزی که خود را با دیگری در وضع جنگ قرار می‌دهد و ظالمانه به حق او می‌تازد به هیچ وجه نمی‌تواند از این طریق برای خود نسبت به فرد مغلوب، حقی ایجاد کند و بر این امر، همه‌ی کسانی که معتقدند دزدان و راهزنان بر مردمیکه می‌توانند زور خود را اعمال کنند و نیز بر افرادی که قهرا به پیمانی تن در داده اند حق حکمرانی ندارند هم رای هستند. آیا اگر دزدی به زور وارد خانه‌ی من شود و با گذاشتن خنجری بر گلویم، مرا به امضای سندی وادار سازد که به موجب آن، همه‌ی دارایی و اموالم به او انتقال یابد بدین وسیله برای او حق و عنوانی به وجود خواهد آمد؟ بدیهی است که چنین شخصی را فقط می‌توان چیره گر ستم‌کار خواند که به مدد زور و تیغ خود، مرا وادار به تسلیم کرده است. گزند رساندن و جنایت کردن، اعمال یکسانی هستند خواه مرتکب آنها یک فرد تاجدار باشد و خواه یک عامی‌ناچیز. عنوان فرد مهاجم و تعداد ملازمان رکابش در توجیه عمل او تفاوت و اثری ندارد جز آن که شدت کردارش را افزون می‌کند. تنها تفاوت آنان در این است که دزدان قوی پنجه، ضعیف تران را کیفر می‌دهند تا آنان را در انقیاد خود نگاه دارند ولی خود به دریافت نشان‌های پیروزی نایل می‌آیند زیرا قویتر از آنند که دست ناتوان عدالت بتواند عقوبت واقعی ایشان را معین سازد.

این امر حقیقت دارد که فرد غالب معمولاً به مدد زور خود و شمشیری که بر سینه‌ی مغلوبان قرار می‌دهد وادارشان می‌کند که در برابرش سر تعظیم فرود آورند و تسلیم حکومتی شوند که دلخواه اوست ولی سوال اینجاست که وی بنا به چه حقی می‌تواند چنین کاری کند؟ اگر گفته شود که مغلوبان با رضایت خود تسلیم می‌شوند و این امر برای غاصب ایجاد حق می‌کند، پس باید پذیرفت که چنین شخصی برای به دست آوردن عنوان حکمرانی خود، الزاماً به رضایت افراد مغلوب نیازمند است. ولی نکته این است که آیا وعده‌هایی که فرد غالب بدون هیچ حقی، به زور از مردم می‌گیرد می‌تواند به منزله‌ی رضایت مردم به شمار آید و چنین اقوالی تا چه حد آنها را مکلف می‌سازد. من در جواب می‌گویم که چنین وعده‌هایی به هیچوجه آنها را مکلف نمی‌سازد زیرا هر آنچه فردی با زور از من بگیرد من حق آن خواهم داشت که در وقت مقتضی از او بازستانم و او موظف است که چیز ستانده را بازپس دهد... زیرا قانون طبیعت چون فقط از طریق قواعدش مرا مکلف می‌کند نمی‌تواند از طریق نقض قواعدش برای من ایجاد تکلیف کند و یکی از نمونه‌های نقض این قواعد، زورستانی است. بنابراین حکومت غالبی که به زور به مغلوبان که نسبت به آنان دارای هیچ حقی نیست اعمال گردد... تکلیفی را بر آنان بار نخواهد کرد". (جان لاک، 1704-1632).

بدین ترتیب می‌توان بر این باور صحه گذارد که:

"هرگاه ملتی بتواند یوغ اسارت را از گردن خود بردارد و چنین کند، درست با همان حقی آزادی خود را بازپس گرفته است که به وسیله‌ی آن، آزادی را از او سلب کرده بودند... اگر عمل آنان که در آغاز مردم را از آزادی خود محروم کرده اند مشروع و توجیه پذیر باشد پس عمل کسی هم که بعداً آزادی خود را بازپس می‌گیرد توجیه پذیر خواهد بود... زیرا چون زور، هیچگونه حقی را به وجود نمی‌آورد هیچ دلیلی وجود ندارد که یک لحظه به اطاعت خود ادامه داد... هر ملتی حق طغیان علیه سلطه را دارد." (روسو 1778-1712)

در جهت دستیابی به موقعیت توسعه، کردها باید یک اتحادیه به مثابه گروه به وجود آورند و یک شاخص سیاسی را به عنوان عامل انسجام در دولت - ملت تعریف نمایند. در غیاب نهادها یا دیگر ابزارهایی که ممکن است این فرم‌اسیون را به وجود آورند، کردها "هویت" را به عنوان عامل تمایز از دیگری برمیگزینند. هویت از این نگاه، شاخصه‌های "زادبوم" و "زاد فرهنگ" در چارچوبه‌ای مشخص است که خصوصیات مشترک "کرد بودن" را خلق کرده است.

"کردیسم"، حرکت به سوی تشکیل "یک گروه همسان" است که پیش از این، جغرافیای سیاسی ویژه‌ای داشته‌اند. نقطه‌ی آغاز "کردیسم"، تلاش این گروه همسان به صورت فردی یا جمعی برای تشکیل "دولت" و گسترش آن به عنوان یک واحد ارگانیک به تمام حوزه‌ی "جغرافیای سیاسی" سرزمین کردستان است. در "کردیسم"، تمام عناصر اجتماع با گسترش دولت، در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، از حرکت‌های متضاد که موجب خنثی کردن و نابود ساختن یکدیگر باشند خبری نیست و اندیشه‌ی هماهنگ، منجر به آن می‌شود که سلیقه‌ها، سرگرمی‌ها و فعالیت‌های گوناگون در عین تفاوت ظاهری، ماهیتا رشد و توسعه‌ی جمعی را فراهم و در قالب اراده‌های سازمان یافته، به عمل سیاسی منجر شوند:

"کار ما جبران کردن زیان‌ها و سازش دادن و تعادل بخشیدن است. ام‌کان می‌یابیم که ناهنجاری‌های گوناگون و اصول متضادی را که در اذهان و امور مردم وجود دارد در کلیتی یکدست متحد کنیم. از این جریان، نه تنها نوعی کمال در سادگی بل که چیزی به مراتب بالاتر از آن، یعنی نوعی کمال در پیچیدگی پدید می‌آید." (برک 1797-1729)

"کردیسم"، ورود به (entry to) ، مشارکت در (participation in) و شناسایی به وسیله (Identification with) است که در یک فرهنگ متعالی در یک فضای وسیع جمعیتی که وسیله‌ی یک واحد سیاسی محصور شده است، تعریف می‌شود. چسب اجتماعی در "کردیسم"، زبان مشترک، آرمان مشترک، حقوق، قوانین و آموزش است.

"کردیسم"، همچنین مبتنی بر تاریخ ملی به عنوان یک عامل "باید انگار" است و نیروی آن با قدرت متکی بر تاریخ، تشدید میشود. عناصری که در کنار سایر متغیرها به عنوان عوامل ثابت در "کردیسم" به شمار میآیند. تاریخ، ارزشها، اساطیر و نمادگرایی هستند که در کنار یکدیگر، "سنتهای ملی" را به وجود میآورند.

کردیسم، یک "ضرورت اجباری (Compulsive necessity)" برای تشکیل یک جامعه سیاسی معین است. آن، هم سازنده است و هم میتواند عنصر بنیادین حرکت جامعه به سوی جریان توسعه و تکامل باشد. در این میان، آنچه مهم است، حضور دائمی ملت باوری کردی در حیات سیاسی جامعه و تأثیر مستقیم آن بر روند حرکتی جامعه است. این حضور دائمی و تأثیر مستقیم است که به نام "هویت ملی" شناخته میشود. هویت ملی، تراوش روانی (psychologic) یک احساس عقلانی در قالبی "سیاسی" است. "کردیسم"، رجوع به نیازهای داخلی و معین یک جامعه و در واقع، پاسخ به آن به عنوان یک نیاز روان شناختی است و در این میان، هویت، عامل گردهم آوردن مردم در قالب یک "جامعه" است.

"کردیسم"، ضرورتاً یک "تحرك توده‌های (Mass Movement)"، لطیف (Volatile) و پویا (dynamic) است که در جامعه انباشته و در حکومت متجلی میشود. پل جامعه - حکومت در انباشت و تبلور "کردیسم" نیز طبقه یخبهی جامعه است که رفتار و ارتباط را در هر دو حوزه‌ی مذکور تعیین میکند. اما ویژگی بنیادین "کردیسم"، وجود آن به عنوان انگیزه اولیه‌ی است که در پروسهی طبیعی حرکت جوامع به سوی مدنیت و توسعه ساخت مییابد. حتی میتوان گفت "کردیسم"، نتیجه‌ی طبیعی تکامل اندیشه در جامعه کردستان است. در این میان، هویت به عنوان زیربنای آگاهی ملی نیز حدود سیاسی یک قلمرو را به صورت طبیعی نشانگذاری میکند. بدین ترتیب میتوان گفت "کردیسم"، یک ویژگی بنیادین در میان یکایک افراد در یک قالب جمعی است. همین ویژگی، سبب شکلگیری حوزه‌ی فرهنگ سیاسی و حوزه‌ی محیط سیاسی در یک قلمرو شده و حس مالکیتی به اعضای آن جامعه



میبخشد. بنابراین، "کردیسم"، علاوه بر تأثیر درونی، در تظاهرات برونی نیز در قالب فرهنگ سیاسی، قلمرو سیاسی، حکومت و ... نمود پیدا میکند.

خاطرات، ارزشها، اساطیر و نهادها به عنوان یک وجه تمایز در یک جامعه نسبت به جامعه دیگری عمل میکنند و تغییر در هر کدام از آنها یا تغییر تفسیر هر یک از آنها میتواند به دگرگونی ساختار جامعه منجر میشود.

در سوی دیگر همین عناصر میتوانند نقشی اساسی در انگیزش ملتباوری، هدفگذاری پروسه و بومی کردن آن ایفا کنند. بدین ترتیب، این عوامل توسط نخبگان در جامعه به صورت ایده‌آل طرح شده، وجه منطقی پیدا کرده و شیوهای ارگانیک به مفهوم "ملت" میبخشند تا پروسه دستیابی به مفهوم "ملت" را در سریع‌ترین زمان ممکن سامان بخشند. ملیت در "کردیسم"، یک جریان خود ادراکی (Self realization) است.

تاریخ در "کردیسم"، رل مؤثری ایفا میکند بنابراین باید به وسیله‌ی یک روش ویژه تفسیر و توسط یک مسیر ویژه بازآفرینی شود، چراکه تاریخ، پوشش و حافظه‌ی یگانه‌ی مردم در یک ملت است که باید به یک آگاهی واحد دگرگونی یابد. بنابراین، تاریخ، یک عنصر حیاتی در "کردیسم" و یک ابزار مؤثر برای پیروان آن است. تاریخ در "کردیسم"، م‌کانی برای واکاوی میراث پیشینیان و ابزاری برای مقایسه‌ی ملل و فرهنگهاست.

تاریخ برای اعضای ملت، ابزاری تعریف میکند تا به وسیله‌آن، یک "حافظه واحد" برای ملت کرد تعریف کند. حافظه‌ی واحد یا حافظه‌ی تاریخی، نقش مهمی در به وجود آمدن و تعریف "هویت ملی" بازی میکند و عامل مهمی در پیوند فرهنگ به گذشته است. اگر حافظه‌ی تاریخی نبود (و نباشد)، هویت

هم وجود نداشت (و ندارد) و اگر هم هویت وجود نداشته باشد ملت وجود نخواهد داشت. حافظهی تاریخی، کلید جریان سازی موفق "ملتباوری" است. حافظه تاریخی، با تعریف "هویت"، "اجتماع" و "ملت" برای جامعه، ضرورتی اجتنابناپذیر است که تأثیر آن بر تمامی حوزهها به عنوان یک انگیزش ضروری در ملتباوری، غیرقابل اغماض مینماید.

حافظهی تاریخی، "هویت" را هدایت میکند که آن نیز به نوبهی خود، تصویرسازی از ملت را سامان بخشی میکند و تداوم این وضعیت، به ایجاد واحدهای سیاسی و در نهایت به تبدیل آن به ملت - دولتها میانجامد. حافظهی تاریخی با هدایت هویت، تاریخ را به "اکنون" میآورد. این تاریخ به اکنون آورده شده، "تاریخ مثبت" یا تاریخ انتخابی از گذشته است که به ساخت دولت میانجامد و معماران این ساخت، "نخبگان" و "تودهها" خواهند بود.

"کردیسم"، گذشته را به بیکران پیوند میدهد، زمان را به "اکنون" میآورد و اکنون را به آینده میپیوندد. "کردیسم" به معنای تغییر صفحهی زمانی از "گذشته" به "اکنون" و از "اکنون" به "آیندگی" (Futurity) است. آن، ملت را فناپذیری جمعی و تاریخ را نقطهی کانونی این ابدیت میداند.

از نگاه "کردیسم"، تاریخ، حافظهی جمعی و طبیعی یک جامعه است که به عنوان موتور محرک آن جامعه عمل میکند.

در این میان، اگرچه "هویت"، خود را عرضه میکند اما این حافظهی تاریخی است که به مدد روان شناسی، آن را نهادینه میکند. حافظهی تاریخی که بدین ترتیب، هویت را سامان میبخشد، ابزاری برای یکپارچگی هر جامعه است. یکپارچگی جامعه نیز مستلزم گذشتهی مشترک است. حافظهی تاریخی یک عنصر "سابژکتیو" در تعریف مفهوم ملت نیز هست.

...

استفاده از زبانهای مادری به عنوان زبان رسمی، یک مرحلهی مهم برای وحدت بخشی است:

"ملت‌ها یک روح همگانی و یک وحدت اخلاقی دارند که آنان را آنچنان می‌سازد که هستند و این وحدت به ویژه در زبان تجلی می‌یابد." (دومستر)

زبان مادری به عنوان زبان رسمی، به معنای شهروندی و عضویت در چارچوب ملت است. انطباق زبان مادری و زبان رسمی بر یکدیگر به معنای "انگیزش کردیسم" خواهد بود که این نیز به معنای تلاش برای یکپارچه سازی و طراحی وحدت ملی است. ترویج زبان رسمی و نهادینه سازی آن، به معنای تلاش برای سیاسی سازی توده نیز خواهد بود. زبان رسمی در جهان امروز، آینهی تمام نمای ملت باوری در کشورهاست. به عبارت دیگر، دولت - ملت‌های جهان، نه با درجهی توسعه اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بلکه با "زبان رسمی" و "حق تعیین سرنوشت ملی" به عنوان شناسه در سازمانها و نهادهای بینالمللی شناخته میشوند.

"حق تعیین سرنوشت ملی" در "کردیسم" به عنوان یک بنیاد تعریف میشود. هرگاه "حق تعیین سرنوشت ملی" را به عنوان یک فرمول بپذیریم، آنگاه مسیر حرکت به سوی ملیت تضمین و خلأ حضور یک تئوری شفاف در "کردیسم" پر خواهد شد.

ملت‌های جهان با تشخیص بخشی سیاسی به هویت، دولت - ملت‌های خود را تاسیس و تقاضای خود برای "حق تعیین سرنوشت" را به هویت سیاسی بینالمللی تبدیل نموده‌اند. "کردیسم" نیز "حق تعیین سرنوشت" را به عنوان فرهنگ غالب، در چارچوب مرزهای سرزمین خود در دستور کار قرار داده و بر این باور است که اندازهی پیچیدگی تغییرات روی یک جامعه، ظرفیت آن جامعه را تعیین خواهد کرد. در این میان، روابط بین فرهنگ و سیاست، به تقویت پیچیدگی ظرفیت جامعه منجر خواهد شد. نقطهی تلاقی فرهنگ و سیاست در "کردیسم"، "حق تعیین سرنوشت" است که منتهای پیچیدگی تغییرات در یک جامعه با آرمان ملت‌باوری به شمار می‌آید.

"کردیسم"، اثبات هویت ملی در قالب "دولت- ملت" است و به عنوان یک نظریه، "سیمایی سیاسی" است که بیانگر رخسارهی طبیعی رابطهی فرد با مجموعهی خود است. "ایسم(ism)" در "کردیسم" یک "عمل(Practice)"، جریانی از توسعه، یک کنش، یک ساز و کار تطبیقی و جبرانی و ایفای نقش بازیگری از سوی "تودهها" و "نخبگان" در پروسهی "ملت باوری" است.

ناسیونالیسم به عنوان یک "اصطلاح مدرن"، "خود شناسایی اجتماعی از انسانهاست که خود را به عنوان یک هویت متمایز در قالب یک واحد سیاسی، یک مکان جغرافیایی و یک فرهنگ متمایز تعریف میکنند. این به معنای "وجود تجانس" در یک واحد سیاسی و فرهنگی در "کمیت ویژه‌های" از همسانی است که شرط لازم برای ایجاد یک "دولت- ملت" به شمار میآید.

"کردیسم"، بازسازی واقعیت ماهوی کرد در ذهن و عینیت بخشی بدان است. "کردیسم" یعنی اشتراک در منافع، افکار، عواطف، خاطرات، بیمها و امیدها، آنجا که قلب، احساس و مغز درک میکند.

با "کردیسم" میآموزیم که جامعه کردستان، نیازمند یک دگرگونی سراسری است و یکی از پیش شرطهای این تغییر، اصلاح اندیشه به طور کلی است.

"کردیسم"، حرکت از ذهنیات پراکنده به عینیات منسجم، حرکت از تعادل ناپایدار "هنجارگرایی" به تعادل پایدار کرد ملت باوری و تلاش برای تثبیت واقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملت کرد است. هدفیابی در "کردیسم"، به معنای جستجوی هدف ملت کرد و فعال کردن نیروها و منابع کردستان برای دستیابی بدانها به گونه‌ای است که امکان ملزم کردن عاملان یک جامعه به اجرای عملی در چارچوب اهداف جمعی را طوری فراهم کند که بتوان منابع فردی و جمعی جامعه را در جهت اهداف طرح ریزی شده به کار گرفته و با تبیین دیدگاههای تعریف شده و ساخته و پرداخته، به دریافتهای مشابه و تعاریف

مشترک رسید تا آحاد ملت کرد دریابند که در وضعیتهای گوناگون چگونه باید عمل کرد. بدین ترتیب، به مدد "کردیسم"، قدرت در جامعه کردستان متراکم شده و ضمن ایجاد شبکه‌ای از مزربندی‌ها، با یونیفرمیزه کردن باور، اندیشه و مذهب، کردستان و کرد را از نظامهای مجاور متمایز سازد. این بدان معناست که حتی امور ظاهراً پایدار نظیر احساسات، اشکال هستی و حتی اشکال مردن را نیز وارد قلمروی "خود" میکند و به ایجاد همگونیهای تردیدناپذیر میانجامد. با وارد کردن این ارزشهای مشترک که زندگی افراد را در جهت هماهنگی و نظم دگرگون میکند، کاستیهای موجود از میان رفته و جامعه‌های یگانه و متحد به وجود خواهد آمد.

"کردیسم" محصول خودآگاهی و جزء ضروری تفکر یک کرد است و به عنوان نظریه‌ای که وجوه آن منحصراً خودآگاهی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ملت کرد خواهد بود "گرایش درونی" ملت را به سوی کامل شدن به مثابه یک ارگانیسم متبلور خواهد ساخت. بنابراین می‌توان گفت کردیسم "تعبیر خود به زبان خود" است و تنها به وسیلهی آن میتوان تمامیت و واقعیت کردستان را تبیین، توصیف و تشریح کرد. "خود" در این نظریه، تبلور ارزشها، هنجارها و اخلاقیات جامعه است که مورد پذیرش قرار گرفته و صورت نوعی اندیشه‌ی به سوی کمال رفتن ملت کرد را آشکار خواهد ساخت. "خود" در "کردیسم" همچنین در هر سه بعد "خودپنداره"، "خودارزیابی" و "ارایه‌ی خود"، با محوریت بخشی به هویت کردی، تفاوت (از) و شباهت (به) خود از (با) دیگران را تعریف میکند.

در این نظریه، کلیت کرد، غیرقابل تفکیک به اجزا و قابل انطباق به تمام سرزمین کردستان در همهی زمانها است.

در جهانی "کردیسم"، تعیین جهت، تعیین غایت و تعیین ابزار، دست یافتن به جهان واقعی ملت کرد و معنا پذیر نمودن آن در یک "مارپیچ صعودی" و پدید آوردن معانی و تعاریف یکسان از یک واقعیت مفهوم یک در قلمرو واقعیت، معنا، ساخت، عینیت بخشی، دانش و معرفت به نام "ملت کرد" است.

بدین ترتیب، همه کس و همه چیز به سوی هدفی واحد و معلوم پیش خواهند رفت و تار و پود مستحکم جامعه را تشکیل خواهند داد.

با تمام این تفصیل، مقصود از "کردیسم"، پرستیدن انسان کرد نیست بلکه پرستاری از او تا سرحد کمال و به این معناست که "کرد"، شایسته‌ی آن است که پذیرفته شود نه پرستیده شود. به همین خاطر میتوان گفت "کردیسم" در قلمرو سیاسی، دفاع از آزادی ملت کرد و در قلمرو فرهنگی، آموزش برابری است. "کردیسم" تنها نظریه‌ی کردستان شمول برای ملت کرد خواهد بود.

"کردیسم"، ایجاد یک دستگاه فکری معنادار است که به وسیله‌ی آن میتوانیم حقیقت وجودی ملت کرد را به "خود" او و جهان پیرامونش باز بنماییم. آن، شعور و جذبه فرق نداشتن با دیگران را در کالبد ملت کرد دمیده و دنیای بیمارگونه در رویایی از پراکندگی اراده‌ها را به عالم وحدت کامل متحول و تمایل مصرانه به ت‌حکیم شخص خویش یا پرورش بی حاصل قرابت را در امواج "هویت ملی" غوطهور میسازد. "کردیسم"، حیات هم‌پیکر و مثل هم در یک هویت واحد، تثبیت قطعی اصالت ملت کرد، آموختن حقیقت کردی، تابعیت ملی بخشیدن به اندیشه کردی، پذیرفتن قدرت خودآگاه جمعی ملت کرد، منطبق کردن ملت کرد با الگوی مطلوب و بازگرداندن او به گرد محور "هویت" و شب‌کهای از عادات و حالاتی است که "خود واقعی" او را تشکیل میدهند. این عادات و حالات، مبتنی بر شکل خاص، اندیشه‌ی خاص، عواطف خاص، زندگی خاص، احساسات خاص و حتی مرگ خاص است که به تمایز قطعی "کرد" از دیگری میانجامد. بدین ترتیب، اجرای درآمیخته در ترکیبی از "روح مشترک اجتماعی" و "اندیشه‌ی روح ملی"، به وفاق رسیده و "هویت واحدی" پیدا میکنند.

در این میان، نظم‌یکه توان معنا دادن به اجزای متشکله‌ی جامعه کردستان را داشته باشد، نظمی است که در آن همهی واحدها و عناصر ساختی و بخشهای مختلف آن با یکدیگر سازگاری دارند و یکپارچه‌اند، و ضمن نگاه کردن به کردستان به مثابه یک کل، به عنوان یک واحد کارکردی به آن مینگرند.

در "کردیسم"، انگیزه‌های فردی به صورت آرمانی با ارزشهای موجود نظام اجتماعی انطباق می‌یابند، خود واقعی کرد بر نقش اجتماعی او منطبق می‌شود و با طرح مشترک ارزشهایی که جنبه‌ی هنجاری دارند، کنش سیاسی، فرهنگی و اجتماعی معطوف به ارزش‌های مشترک پدید آمده و ملت کرد به آنچه "خود" ساخته است پاسخ خواهد گفت. آن همچنین با تعریف سازمان یافتگی در شب‌کهای از نقشها و مسوولیت عناصر، ضمن تأمین و تضمین بقای ارزشها و ثبات و انسجام ویژه گیها و تعیین مرزهای نظام، تلاش میکند الگوهای فرهنگی بنیادی را حفظ و نگهداری کند، به اعضای خود وحدت و انسجام بخشد، به اهداف جامعه‌ی کرد دست یابد و با محیط سازگاری و انطباق پیدا کند.

"کردیسم"، پیام‌آور یک حقیقت مطلق به نام "کرد"، قدرت اندیشیدن به جهان با ابزار زبان و اندیشه‌ی کردی، بازیافتن خدایان، سرزمین، عادات، زندگی و خرد جدا شده‌ی ملت کرد، مقابله با تجزیه‌ی انسانیت توسط مرزهای انسان - ساخته و نفی صورتهایی است که به نام ملت کرد، از سوی "دیگری" ترسیم شده‌اند، صورت‌کهایی که با عناوین گوناگون و مفاهیمی لبریز از انگهای کینه‌آمیز، "هویت حقیقی کرد" را نشانه رفته و در تعاقب ساختن "هویت مصنوعی" از سوی "دیگری" برای "خود" هستند.

"کردیسم"، "بیان هویت ملی کرد" به سیخه‌ی اول شخص جمع و تنها منطق موجود برای پذیرش مشروعیت کرد (به همان صورتی که هست)، احترام به اصالت‌های معنوی و احترام به ویژگی‌های فرهنگی اوست.

"کردیسم"، مکتب برابری فرصتها برای ملت کرد در برابر تمامی انسانها و یگانه راه گذار از عصیان کودکانه، قهر گذرا و هوس بی حاصل به سوی خردورزی، عدالتخواهی، حقیقتجویی و آزادیطلبی است.

"کردیسم"، اندیشه‌ی کرد را در موقعیت خاص خود قرار دادن، فراتر بردن این اندیشه از چارچوب مرزهای مصنوعی و سنجش اندیشه‌ی کردی براساس قواعد همیشه معتبر حقیقت سنجی است. آن،

حقیقت کرد را به جایگاه واقعی خود بازگردانده، مقولات به ظاهر واقعی را به زیر میکشد و جامعه را به همان مسیر اصلی که در ذات آن نهفته است هدایت میکند.

"کردیسم"، انعکاس غرور ملت کرد، باز پس دادن غرور ملی به ملت، بازگرداندن غرور موجودیت بی مانند کرد و اصالت او به "خود"، بازیافتن حس یگانگی، نفی "دیگری گزینی" به عنوان ابزاری برای تحرک سیاسی و اجتماعی در پروسه روبرو شدن با "دیگری" ناخود - ملت، به دفاع برخاستن از روح ملی در برابر هجوم "دیگری" و درمان قطعی تحت سلطه‌گی ملت کرد در برابر درمانهای ایدئولوژیکی است که برای هر موردی تجویز میشوند. ایدئولوژی‌هایی که با ارایه تئوریهای به اصطلاح خردمندانه به ملت، کرد را از فرهنگ خود دور و با این اقدام، هم نیروی مثبت‌گر و هم ویژه‌گی جامعه کردستان را از آن ربوده و تمام توانایش را گرفته (میگیرند) تا روحش را فاسد کنند و به سوی یک اندیشه‌ی واهی و یک کلیت کاملاً خیالی به "هویت ملی کرد" پشت پا زدند و (میزنند). به همین خاطر، "کردیسم" مقابله با طرز فکرهای خاص گذراست که تلاش میکنند به نام کرد، خود را تا حد ابدیت گسترش دهند:

"چون آدمیان به گروه یا دسته‌ای بپیوندند به جای آن که منافع و خیر خود را با کل اجتماع که که گروه‌ها و دسته‌ها جزیی از آن هستند یکی بدانند آنها را با منافع و هستی گروه یا دسته‌ای که خود به آن پیوسته اند، همسان می‌شمرند. وضع فرانسه در سال‌های پیش از 1940 که باید آن را دوره‌ی سقوط فرانسه نامید نمونه‌ی خوبی است. فرانسویان در درجه‌ی اول خود را سوسیالیست، کمونیست و جمهوری خواه می‌دانستند و فرانسوی بودنشان در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داشت. بدین ترتیب وحدت ملی آنان از بین رفت." (و. ت. جونز)

"کردیسم"، کلیگوییهای انسان‌گرایانه و مملو از شعارهای رنگارنگ، اما بیگوش و بیرنگ و بی خاصیت را به فلسفه‌ی "کرد به علاوه‌ی تمام خصایصش" تئوریزه میکند. "کردیسم"، برداشتهای آزادانه از کرد بودن را کنار گذاشتن است.



اکنون که تاریخ ملت کرد در پهنی پراکندگی‌ها گسترده شده و به گونهای پاره پاره گشته که نمیتوانیم تصویر خود را در پیشینیان خود جستجو کنیم، "کردیسم"، بی‌اثر کردن این خطوط را در پیوند گذشته به حال و آینده مییابد. "کردیسم"، خروج ملت کرد از بی‌جهتی تاریخ و قرار دادن گذشته، حال و آینده در یک جهت یا به عبارت دیگر، استقرار ملت کرد در زمان و مکان است. آن، همچنین زنجیره‌ی اندیشیدن از اسلاف به اخلاف از تراوشات یک ذهنیت کردی، قرون و اعصار ملت کرد را در قالب واقعی خود ریختن و کنار نهادن دیدگاههایی است که میراث ملی را چوب حراج می‌زنند.

"کردیسم"، تنها پس گرفتن گذشته نیست بل که حصول آینده نیز هست. به همین خاطر، در این نظریه، زمان "معنادار" خواهد بود.

مردمی که در اقیانوس این جهان در پی هویتی هستند اولین چیزی که نزدیکترین، بدیهیترین و در عین حال دست یافتنیترین نیز هست، همان "ملیت" ایشان است.

"کردیسم" با اصالتبخشی به واژه‌ی ملت، این واژه را چنانچه از ریشه‌ی لاتینی آن استنباط میشود، از مصدر تولد میدانند. (nascor) از دیدگاه "کردیسم"، "ملت، پایهی خرد و زیربناست که به وجدان افراد شکل میدهد و اراده‌ی اعضای تمامیت ملی است. بنابراین نمود خرد جمعی بوده و در تعریف:

"همبستگی‌گسترده‌ی خواهد بود که با احساس فداکاریهایی که افراد آن کرده‌اند یا آمادگی انجام آن را دارند به وجود می‌آید. مستلزم گذشته‌های هست اما در واقعیت کنونی ملموس خلاصه میشود و این واقعیت، عبارت است از بیان آشکار میل و راضی بودن به ادامهی زندگی مشترک. وجود یک ملت مبتنی بر توافق روزانه و آرای هر روزی همگانی برای در کنار یکدیگر ماندن است". (ارنست رنان 1880)

در "کردیسم"، انسان وقتی به وجود "خود" پی میبرد که بداند به یک "ملت" تعلق دارد و این تعلق، درکنش، احساسات و عواطف او به معنای تبدیل عقلانیت فردی به ارزشهای مشترک در قالب گروه انسانی است که "ملت" نامیده شده است.

"کردیسم"، علامت تساوی گذاشتن بین ملت کرد و دیگر ملل و ساختن دانایی و توانایی در قالب یک هویت جمعی به نام "ملت" است. "کردیسم" در روند تجربیات "ملت کرد" شکل پذیرفته، توسعه مییابد و غنیتر میشود.

از نگاه "کردیسم"، سلطه و انحصار، تحمیل جهتی یک سویه به ارتباط انسانهاست. بنابر این نظریه، چون تمام شکل ساختهای فرهنگ و جامعه به یکسان شایستهاند، سلطه، حق ندارد هیچ نوع برتری برای خود قایل و سبک و رفتار خود را به عنوان قاعدهی عمومی ارایه دهد.

"کردیسم"، انکار مطلق فلسفهی "Big Brother"، (برادر بزرگتر) در سیاست و ایدئولوژی، نفی فراتر و فروتر بودن ملت کرد، در هم شکستن تصاویر پیش ساخته و پیش پرداختهی سلطه از او، طغیان علیه خوار شمردن "خود" به عنوان یک کرد و پس دادن هویت از دست رفتهی "ملت کرد" به اوست. آن، همچنین با فراتر رفتن از ایدئولوژیگرایی که چیزی جز عوض کردن زنجیرها نیست، در تکیه بر کاپوی گسیختن تمام بندها و در تدارک آفرینش شاخصترین فراوردهی تاریخ سیاسی و اجتماعی برای رهانیدن "خود" از بند ستم "دیگری" و دفاع مشروع از خود در برابر حضور اشغالگر است.

"کردیسم"، حمایت از اندیشه در مقابل سوءاستفاده از قدرت، بی ارزش کردن هر زیستنی که از آن ملت کرد نیست و گذار از خودکامگی سلطه به اختیارات "خود" است. آن، همچنین قبول خود را جایگزین تقلید انحطاطآور "سلطه" کردن و تبدیل صور هستی خود به عامل غرور است.

از نگاه "کردیسم"، کرد مصداق مجسم ستمی است که قربانی آن شده و "کرد ملت باوری"، تصویر عینی رهایی از این صورت مجسم است. آن، با عدم پذیرش پاره پاره شدن ملت کرد، قراردادی را که بدون

رضای او دربارهاش بسته شده است را باطل و با تحمیل سیاستها، رویاها، خودپسندی‌ها و نظریه‌های خاص سلطه، به مقابله برمیخیزد.

در "کردیسم"، ملت کرد، دیگر صغیر و بدون بصیرت نیست که سلطه، کبیر و بینای او شود. از این دیدگاه، هدف، خروج ملت کرد از حالتی است که به لطف استعمار، صاحب نیاکانی از جنس دیگری شده است. "کردیسم"، ننگ "وحشیان خوب" را پاک کردن و حق بدر آوردن جامهی خدمت‌کاری است. آن، خطاب به سلطه میگوید: "اگرچه کردستان را به سلطه کشیده‌اید اما هرگز قلبهای ملت کرد را تسخیر نخواهید کرد".

"کردیسم"، فریاد رنج و خشم فروخوردهی دورانهای دراز مدت و تاریخی ستم بر ملت کرد و تلاش برای "رهایی ملی" است.

"حق تعیین سرنوشت" و کردیسم

آنچه در ادبیات سیاسی به عنوان "حق تعیین سرنوشت" شناخته میشود، حق مشارکت در جریان مردم‌باور حکومت و تأثیر آن بر آیندهی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعهی مشخص است. "حق تعیین سرنوشت" برای همهی انسانها، حق آنها برای توسعهی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است.

"حق تعیین سرنوشت"، همچنین با مفهوم عدالت در حقوق بینالمللی مترادف است: "انتخاب آزادانه روش زندگی براساس رضایت فرد یا جامعه‌های معین".

"حق تعیین سرنوشت"، یک اصل بنیادین بینالمللی است، در منشور حقوق بشر نیز آمده و به عنوان یک حق مدنی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی به رسمیت شناخته شده است.

## تئوری حق تعیین سرنوشت

این تئوری یک نظریه‌ی کلان‌الگوی انگیزش انسانی و شخصیتی است که در بستری جامع‌متجلی می‌شود. تمرکز این نظریه روی درجات رفتار انسانی شامل کنش و واکنش برای دستیابی به حداکثر فرصت انتخاب است. اما "حق تعیین سرنوشت" مبتنی بر فرضیه‌های است که ابتدا به ساکن، انسان را به عنوان یک موجودیت فعال با تمایلات رشد و روانشناختی و تمایل به برجستگی در جامعه می‌شناسد که کلیه ویژگی‌های اجتماعی را با حس خود (self) مطابقت می‌دهد. این انسان‌های طبیعی، اگرچه به صورت خودکار عمل نمی‌کنند و محیط اجتماعی بر رفتار آنها اعم از کنش و واکنش مؤثر است، اما ویژگی روانشناختی، مهمترین عامل تحرک آنها به شمار می‌آید. در تئوری "حق تعیین سرنوشت" و از نگاه روانشناسی اجتماعی، انسان با قرار گرفتن بین دو حد "موجودیت فعال فردی" و "تأثیرپذیری فعال اجتماعی"، رفتار، دیدگاهها و اندیشه‌ی خود را سامان داده و روند رو به رشد خود را تداوم می‌بخشد. "حق تعیین سرنوشت" به عنوان یک نیاز روانی، مستقل از جنس، گروه یا فرهنگ است و تنها در یک محدوده‌ی خاص، از عوامل قومی‌تأثیر می‌پذیرد. تئوری "حق تعیین سرنوشت" از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، به معنای یک نیاز پایه و معرف سلامت روانی در انسان است و عدم تمایل به آن، به عنوان یک آسیب روانی شناخته شده و به مثابه یک بیماری رفتاری در انسان تعریف می‌شود. این تئوری، بررسی انگیزش‌های انسانی با در نظر گرفتن نیازهای روانی برای دستیابی به استقلال شخصیتی است. روانشناسی اجتماعی و "حق تعیین سرنوشت" فرض می‌کند رفتارهای انسانی، منبعت از یک ریشه‌ی روانشناختی به دنبال دستیابی به هدف یا اهدافی هستند. تئوریهای انگیزش، از این رفتارها به عنوان "ارزشهای روانشناختی هدفیاب" نام می‌برند. در نظریه‌ی "حق تعیین سرنوشت"، به این نکته اهمیت داده می‌شود که انسان با محوریت بخشی به استقلال شخصیتی که ناشی از ویژگی روانی فرد در حالت تعادل است چگونه از میان اهداف گوناگون، همواره توجه خود را معطوف به هدفی می‌کند که به لحاظ کیفی، استقلال او را تأمین و حفظ کند. دیدگاه این مساله مبتنی بر یک نیاز روانی است. با این اوصاف، "حق

تعیین سرنوشت"، متعالیترین سطوح روانشناختی انسان در هدایت او به سوی "استقلال فردی" خواهد بود.

### سرشت نیازها در حق تعیین سرنوشت

سرشت نیازها در حق تعیین سرنوشت با رویکرد روان شناختی، برجستگی نیازها با هدف رشد، تمایز و بقاست که در فاز اجتماعی خود، سه هدف "اهلیت"، "ارتباط" و "استقلال" را متلبور میسازد. بنابراین "رشد"، "تمایز" و "بقا" که در یک سطح کیفی، نتیجهی انگیزش تمایل و هدف در تئوری نیازهای اولیه (نیازهای عامل تداوم حیات در محیط طبیعی) به شمار میآیند، با حرکت عمودی به سوی اهلیت، ارتباط و استقلال در تئوری نیازهای ثانویه (نیازهای پردازش شده از طریق نیروی عقلانی)، ظرفیتهای بالقوهی فرد را برای ورود به گروه اجتماعی آمادهی فعلیت میسازند. بنیادیترین نتیجهی نیاز ثانوی (استقلال)، عامل تمایل به "حق تعیین سرنوشت" در یک انسان طبیعی است.

### حق تعیین سرنوشت به مثابه یک مفهوم سیاسی و حقوقی

"حق تعیین سرنوشت" به مثابه یک مفهوم بنیادین در منشور حقوق بشر آمده و به عنوان الگویی در جهت دستیابی نوع بشر به "آزادی" و "صلح" شناخته شده است. به همین خاطر، ادعای حمایت از حقوق نوع انسان، ابتدا به ساکن با به رسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" آنها معنا پیدا میکند. "حق تعیین سرنوشت"، بازتاب اهمیت اجتماعات، گروهها، اقوام و ملتها در جامعهی جهانی و تاکید بر تساوی آنها به دلیل ماهیت انسان بودن آنهاست. آن، همچنین با تکیه بر لزوم صیانت از فرهنگ اجتماعات، گروهها، اقوام و ملتها، آزادی آنها را برای انتخاب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تامین و نه تضمین میکند. "حق تعیین سرنوشت"، همچنین تمایز نژادی، ملی و قومی گروههای انسانی را به رسمیت شناخته

و از حکومت می‌خواهد با به رسمیت شناختن این حق، اتباع خود را در موقعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود آزاد گذاشته و با هیچ مانعی مواجه نسازد.

"حق تعیین سرنوشت" بر این نکته پای می‌فشارد که هیچ انسانی حق ندارد به هر دلیلی، قدرت خود را بر دیگری به هر بهانه‌ای دیکته کند. آن همچنین، مبارزه‌ی گروه‌های نژادی، قومی یا ملی را در صورت مواجهه با هر نوع سلطه به رسمیت شناخته و آزادی انتخاب "سرزمین"، "حاکمیت" و "تابعیت" را از مصادیق "حق تعیین سرنوشت" میداند. "حق تعیین سرنوشت"، همچنین کلیه اشکال کولونیالیسم را به دلیل ماهیت سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گروه "فرداست" بر گروه "فرودست" کاملاً رد میکند. بنابراین، مفهوم "حق تعیین سرنوشت" در رابطه با استعمار نیز به معنای "لزوم استعمارزدایی" است.

#### تقسیمات حق تعیین سرنوشت

"حق تعیین سرنوشت" به "حق تعیین سرنوشت خارجی" و "حق تعیین سرنوشت داخلی" تقسیمبندی میشود. "حق تعیین سرنوشت خارجی"، به هنگام بروز یک وضعیت کولونیالی طرح میشود که در آن، یک سرزمین یا یک گروه ملی به صورت مستقیم تحت تأثیر تلاش برای تجزیه، توسعه‌طلبی یا تغییر هویت از سوی گروه سلطه قرار می‌گیرد. در این حالت، "حق تعیین سرنوشت خارجی"، با اذعان به حق استقلال گروه تحت سلطه، تمام ابزارهای ممکن را برای مقابله با گروه سلطه جهت بازیابی استقلال و مقاومت در برابر تجزیه، توسعه طلبی و تلاش برای تغییر هویت، مشروع خواهد دانست.

"حق تعیین سرنوشت داخلی" نیز هنگامی ظهور خواهد کرد که یک حکومت، با استفاده از ابزار قدرت، تلاش میکند گروه‌های تحت حاکمیت خود را با الگویی خاص، تعریف و آنها را از ماهیت واقعی خود منتزع نماید. مهمترین گروه‌های هدف در این حالت، نژاد، رنگ، گروه قومی یا گروه ملی ساکن در یک کشور هستند که به لحاظ ویژگی‌های فوق، از طبقه‌ی حاکمه‌ی آن کشور متمایز میشوند. در این حالت

نیز "حق تعیین سرنوشت داخلی"، فاکتورهایی چون تلاش برای "خودگردانی"، "ائتلاف" و "استقلال" را برای هر یک از گروههای هدف در صورت تلاش نامشروع طبقه حاکم، مشروع می‌شمارد.

"حق تعیین سرنوشت داخلی" در مواجهه با انواع تبعیض مانند تبعیض آموزشی، تبعیض مذهبی، تبعیض فرهنگی و تبعیض اقتصادی، ابتدا شروط رفع تبعیض را ارائه و در صورت عدم پذیرش آن توسط تبعیض کننده، تبعیض شونده را مجاز به انتخاب آزاد می‌کند. "حق تعیین سرنوشت"، یک حق ذاتی، یک جریان پیوسته و فرصت همیشگی انسانها برای انتخاب نوع حکومت و نظام اجتماعی و تغییر هر یک از آنها در صورت لزوم است.

#### حق تعیین سرنوشت در حوزه "مردم"

"حق تعیین سرنوشت" به طور عام، در مورد مردمی مفهوم پیدا می‌کند که به هر دلیل، از وضعیت موجود خود راضی نبوده و برای دستیابی به وضعیت مطلوب، خواهان "حق تعیین سرنوشت" هستند. اما به صورت خاص، مردم ممکن است به مجموعه افرادی با تاریخ مشترک، نژاد مشترک، هویت قومی مشترک، هویت فرهنگی مشترک، هویت زبانی مشترک، هویت مذهبی مشترک، هویت ایدئولوژیک مشترک یا الگوی زندگی اقتصادی مشترک اطلاق شود. مهمترین عامل در این میان، که شاید بتواند جامع کلیه عوامل فوق به صورت خاص در "حق تعیین سرنوشت" باشد، مفهوم "ملت" است که با جمع تاریخ مشترک، زمین مشترک، زبان مشترک و آرمان مشترک در میان مجموعه‌های از انسانها، حوزه‌ی مردمی را به صورتی تقریباً کامل متمایز ساخته و شرایط را برای اعمال "حق تعیین سرنوشت"، فراهم می‌سازد. به همین خاطر گفته می‌شود عمومیت‌ترین حوزه‌ی مردم به صورت خاص، مفهومی به نام ملت می‌تواند باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مفاهیمی چون دولت، کشور و حاکمیت، توان کمتری برای بررسی "حق تعیین سرنوشت" در برابر مفهوم ملت دارند.

## حق تعیین سرنوشت در حوزهی "سرزمینی"

در حوزهی سرزمینی، "حق تعیین سرنوشت"، سرزمینی را به رسمیت می‌شناسد که شاخصهای آن، فراتر از مرزهای سیاسی بینالمللی تعریف شده باشند. استقلال حقوقی این موضوع، تأثیر قدرتهای کولونیالی یا نامعادلات بینالمللی بر کیفیت تولید یا بازتولید برخی کشورها در "فضا - زمان" خاصی است. به این ترتیب ممکن است قدرت بتواند تعیین کنندهی کمیت و کیفیت استقرار گروههایی از مردم در یک سرزمین خاص باشد اما آن سرزمین خاص، تعیین کنندهی طبیعی کمیت و کیفیت استقرار ساکنان آن نباشد. استدلال دیگر، تأثیر قدرت بر چگونگی محدودسازی یک سرزمین و تحت تأثیر قرار دادن آرامش و امنیت آن به بهانهی حوزهی نفوذ و قدرت است.

## اصول حق تعیین سرنوشت

بنابر آنچه گفته شد مهمترین اصول "حق تعیین سرنوشت" عبارت خواهند بود از:

- حق داشتن انتخاب برای چگونه زیستن (choice) .
- توانایی قدرت تصمیمگیری برای طرح نیازها و تأمین آنها (controll) .
- توانایی ایجاد ارتباط به منظور مشارکت و استقرار امنیت با هدف بقا (Relationship) .
- دارا بودن ارزش و احترام به عنوان یک شخصیت در جامعهی بینالمللی (Dignit and Respect) .
- توانایی انتخاب در یک اجتماع با حفظ هویت خود (Community) .
- کارایی فرد به عنوان یک شخصیت و امکان ایجاد دیالوگ در هر سطح (Fiscal conversation) .



- داشتن توانایی برای ایجاد و پذیرش مسوولیت در تصمیمسازی و تصمیمگیری (Roles and Responsibility) .

- توانایی انسان برای انتخاب در کلیهی سطوح (Freedom) .

- توانایی انسان برای اعمال نفوذ جهت دستیابی به آنچه انتخاب کرده است (Authority) .

- ترتیب منابع انسانی و غیرانسانی به صورت رسمی و غیررسمی برای یاری رساندن به انسان جهت دستیابی به هدف (Support) .

- ایجاد و پذیرش نقشهای ارزشی در سازماندهی و اجرای اعمالی که جهت دستیابی به هدف انجام میگردد و اهمیتبخشی به رهبری در این مسیر (organization) .

از آنجا که "حق تعیین سرنوشت"، یک حق ذاتی و یک جریان طبیعی است، مهمترین فاکتورهای لازم برای آن، وجود انسانهای آزاد با توانایی انتخاب آزاد و مشارکت سیاسی و اجتماعی آنهاست. احترام به ارزشهای فرهنگی و کثرت ملی، فرهنگی و اقتصادی، پذیرش هویت‌های قومی و ملی انسانها و احترام به سرزمین، ارتباطات و منابع به عنوان ابعادی از ویژگیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز از دیگر فاکتورهای "حق تعیین سرنوشت" خواهند بود. "حق تعیین سرنوشت ملت کرد" در قالب "کردیسم"، هدایت به عرصهی آزادی ارادهی آحاد ملت کرد است.

## حقوق شهروندی و نظام حکومتی در کردیسم

مقدمه:

اغلب چنین ادعا می‌شود که دموکراسی و ملی‌گرایی، دو ایدئولوژی عمده‌ی رقیب در جهان هستند. آنچه در این ادعا نادیده انگاشته می‌شود آن است که این دو طرز تفکر، دارای ریشه‌ی تاریخی و ایدئولوژیکی مشترکی هستند و هر دو به این اصل انقلاب فرانسه که کلیه‌ی قدرت‌های سیاسی از مردم سرچشمه می‌گیرند، پایبندند. اعتقاد ملت‌باوران به حق تصمیم‌گیری مستقل مردم در محدوده‌ی مرزهای کشورشان با این اصل دموکراسی که مردم کشورها باید در مورد مسایل خود، مستقلانه تصمیم‌گیری کنند ارتباطی تنگاتنگ دارد.

با این تعریف، کردیسم در چارچوب مرزهای خود، قایل به تحمیل ارزش‌ها، فرهنگ، سنن و آداب و رسوم خود به دیگری غیر کرد نیست بنابراین نمی‌توان با تلقی انحصارگری از آن، کردیسم را در برابر دموکراسی قرارداد و احیانا مدعی انکار حقوق شهروندی غیر کردهای ساکن در چارچوب مرزهای کردستان شد.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که اراده‌ی ملی در کردیسم هرگز در تقابل با حقوق دموکراتیک قرار نخواهد گرفت و مقدم بر همه چیز، در جستجوی اراییه‌ی راه حل بهینه برای وصول به حق عمومی و آرمان مشروع همه‌ی انسان‌هاست خواه این حقوق در چارچوب مرزهای کردستان و خواه در خارج آن باشد. به رسمیت شناختن حقوق انسانی، آرمان کردیسم است.

"شأن ملی" هر فرد، "حقوق شهروندی" تعریف شده برای او در اجتماع است.

حقوق شهروندی در "کردیسم"، توسط حکومت به اعضای جامعه اعطا و نظام حکومتی، مبتنی بر "ناسیونالیسم دمکراتیک" خواهد بود. "کردیسم" با این برداشت که دموکراسی مدرن از ابتدای شکلگیری مفهوم خود، یک تئوری ملت باور بوده است و براساس این نظر که روش دمکراتیک در عبارت "رضایت ملی همگانی (general- national- will)" نمود مییابد، ناسیونالیسم دمکراتیک را به عنوان نظام حکومتی انتخاب میکند. از این دیدگاه، ملیت، مستلزم وجود یک سرزمین آبا و اجدادی و دموکراسی نیازمند یک جامعه مدنی است.

یک دموکراسی ناسیونالیزه، براساس قوانین شخصی انتزاعی تعریف نمیشود و ارتباطی به زندگی شخصی (و نه خصوصی) افراد ندارد. آن، موکداً محصول یک مشارکت تاریخی است. مردمانی که فاقد قدرت و توانایی لازم برای بنیان نهادن مشارکت سیاسی خود در یک سنت ملی انباشته (Accumulated national tradition) هستند، ظرفیت ملتسازی و پذیرش دموکراسی را نخواهند داشت.

از نگاه "کردیسم" و در چارچوب "ناسیونالیسم دمکراتیک" به مثابه مدل حکومتی، اجتماع ملی، به وسیله اعتقادات و سپارش متقابل ساخته میشود، یک پدیده تاریخی است که در آن، نسل گذشته و نسل آینده در زمان حال به هم پیوند میخورند، ملزم به سازماندهی و سپارش اعضای خود در نهادهایش است و به قلمروی خاص پیوند مییابد. در این تعریف، ملت به وسیله فرهنگ ملی متمایز از سایر ملتها تعریف و براساس ویژگیهای منحصر به خود تعریف میشود. همچنین دولت در شرایط حکومت ملت بر خود در یک اجتماع ملی، لزوماً باید مشخصه‌ی یک نظام دمکراتیک به خود گیرد. "ناسیونالیسم

دموکراتیک" در کردیسم، بنیان نهادن مشارکت سیاسی خود در یک سنت ملی انباشته در قالب رضایت ملی همگانی است.

"شهروندی (citizenship) " یک "هویت مشروع"، "یک حق مشروع" و "یک شناسهی اجتماعی" است. "تابعیت سرزمینی"، "مشارکت در حاکمیت" و "مقاومت در برابر خارجی"، نتیجهی ملت باوری مدنی است که همگی براساس اصل "رضایت (willing)" در جامعه حاصل میشوند.

اصل "رضایت" یکی از ارکان مهم "کردیسم" به شمار میآید. به همین خاطر، شهروندی انتخاب و ملیت را تعیین میکند و به دنبال آن، "پذیرش قیود"، "تابعیت سرزمینی"، "مشارکت در حاکمیت" و "مقاومت در برابر دیگری" را الزامی میسازد.

اگرچه عناصر ساخت دهندهی "کردیسم" مانند ملیت، ملت و قلمرو در دوران "پیشامدرن" نیز وجود داشته و بخشی از آگاهی ملی بوده اند اما شهروندی (citizenship) به معنای مدرن، رکن فعال و بنیادین مشارکت سیاسی و اجتماعی در "کردیسم" است. شهروندی در مفهوم جدید آن معادل "ملیت"، زیرساخت مشارکت در قدرت و حاکمیت در یک ملت و ضرورت "ملت باوری" است.

"کردیسم" به لحاظ تعاریفی چون یکپارچگی، خویشاوندی، شهروندی و مسوولیت مشترک، برای آحاد ملت، وظایف یکسانی برمیشمرد و براساس دیدگاه "هم این و هم آن"، هم مبتنی بر کدهای مشروع (legal codes) و نهادهاست و هم به مفاهیم "ملت" و "ملیت" و "قلمرو" معتقد و پایبند است. شهروندی در این معنا، مشارکت در سرنوشت یک اجتماع و ترویج حس برادری (brotherhood) میان

اعضای جامعه و اعطای امتیازات قانونی و منافع ناشی از آن به یک عضو سیاسی از جامعه است. این منافع و امتیازات، شامل آزادی مدنی، برخورداری از حمایت قانون، حق مشارکت در انتخابات و ... است.

### اصول ناسیونالیسم دمکراتیک در کردیسم

1. دمکراسی عبارت از برابری حقوق سیاسی برای همه‌ی شهروندان است. در کردیسم، مفاهیم شهروندی و آزادی و حاکمیت مردم و برابری حقوق، مفاهیمی است که با یکدیگر پیوستگی دارند، منشاء و مصدر قدرت مردم هستند و آزاد کسی است که جزیی از مردم باشد.

2. در کردیسم، لیبرالیسم و دمکراسی مترادف نیستند. دمکراسی یک شکل حکومت و یک شیوه‌ی تنفیذ قدرت سیاسی است که در لیبرالیسم، صورت یک نوع ایدئولوژی است که هدف آن، محدود نمودن هرگونه قدرت سیاسی است. بنیاد دمکراسی، حاکمیت مردم و بنیاد دمکراسی حقوق فردی است.

3. اصل اساسی دمکراسی در کردیسم این است که مردم بر بنیاد " رضایت همگانی ملی " از حقوق سیاسی برخوردارند. برابری حقوق مبین برابری طبیعت انسان‌ها نیست. برابری حقوق افراد، ناشی از این مساله است که این افراد، همگی شهروند ملی هستند و همین حقوق است که مشارکت صاحب حق را در امور عمومی مم‌کن می‌سازد.

4. در کردیسم، شهروندان حقوق سیاسی برابر دارند. این حقوق سیاسی برابر ناشی از این نیست که انسان‌ها به طور کلی، حقوقی غیر منقول دارند. اگر شهروند از حقوق سیاسی برخوردار است به این دلیل است که به یک ملت تعلق دارد و به عبارت دیگر در کشور خود، یکی از شهروندان است. س‌کویی که دمکراسی روی آن ساخته شده است جماعت شهروندان و وارثان تاریخی واحد است که مایل به تداوم همین تاریخ و ادامه‌ی حرکت به سوی یک سرنوشت مشترک هستند.

5. دمکراسی در کردیسم، شرکت کردن یک ملت در سرنوشت خود است. مشارکت در کردیسم، در یک قالب سیاسی است که در آن هر شهروند، حق دارد خصوصاً از طریق تعیین حکام و ام‌کان اظهار موافقت و مخالفت با آنها در امور عامه شرکت کند. بدین ترتیب، آنچه دمکراسی را دمکراسی می‌کند نهادهای دمکراتیک نیست بل که مشارکت ملت در این نهادهاست و به این اعتبار، "حداکثر دمکراسی" نه مترادف با "حداکثر آزادی" و نه "حداکثر برابری"، بل که "حداکثر مشارکت" است.

6. توسل به "اصل اکثریت"، نتیجه‌ی اتفاق آرای است که در مفهوم "اراده‌ی عمومی" و "حاکمیت مردم" نهفته است. کردیسم ت‌کثر عقاید را امری مشروع می‌داند که با تعریف ملت سازگار است اما حد ت‌کثر این است که مقید به تامین خیر عامه باشد.

7. اصل دمکراسی و روش‌های آن در کردیسم، بهره‌برداری از تمام امکاناتی است که مردم را بیشتر به حاکمان پیوند و دمکراسی محلی را نیز توسعه دهد. این بدان معناست که مشارکت مردم را در مجالس روستایی و حرفه‌ای و تحریک حس ابت‌کار مردم و مراجعه به رفراندوم و تنظیم صور کیفی بیان موافقت مردم را افزایش دهد.

8. دمکراسی در کردیسم عبارت از قدرت مردم است و قدرت مردم یعنی قدرت یک جماعت به هم پیوسته که تاریخ به آن شکل بخشیده و ملت نام گرفته است.

در نظام سیاسی که استقرار آن باعث از هم پاشیدگی و نابودی و تفاوت میان ملت‌ها بشود یا سبب فروپاشی آگاهی گردد یعنی از مردم احساس تعلق به یک واحد یعنی یک ملت را بگیرد یک نظام غیردمکراتیک به حساب می‌آید.

کردیسم با تعریف "در گروه (in- group)" و "خارج از گروه (out- group)" مرزی میان "خود" و "دیگری" تعریف کرده و "شناسهی" یک جامعه را براساس "خود" و "غیرخود" بنیاد میگذارد.

اما چرا تمایز لازم است؟

"کردیسم"، رابطهی طبیعی افراد جامعه را با یکدیگر و با فضای خارج از خود تبیین میکند و نشان میدهد این جوامع، چگونه ایفای نقش میکنند. وجوه تمایز همیشه به عنوان عوامل جداکننده از یکدیگر ظهور پیدا میکنند و به مثابه یک موجودیت ارگانیک، ضمن به وجود آوردن یک ساخت از یکپارچگی، جریان‌های مداوم به سوی یگانگی یک جامعه‌ایجاد، فرهنگ جامعه‌ی مورد نظر را ارگانیک و "هویت ملی" را تعریف میکنند.

از نگاه "کردیسم"، وجه فاعلی جامعه‌ی مدنی، به وجود آوردن جامعه‌های است که به دلیل توان بالقوه، آسیب‌پذیری کمتری در برابر تغییرات دارد. نیروی وابسته به اجتماع در جامعه‌ی مدنی، به معنای توانایی ایجاد موازنه میان جامعه و دولت به مثابه یک واحد خودمختار است. جامعه باید واجد آگاهی بوده یا توانایی دسترسی به آن را داشته و قادر به درک شرایط سیاسی جامعه نیز باشد و این به معنای یک آموزش و پرورش عمومی و توانایی ایجاد جامعه‌های مستقل از دولت است.

جامعه‌ی مدنی، یک "کیفیت پیوسته" و یک "تقسیم بندی غیردولتی" مبتنی بر نهادهایی است که به اندازه‌ی کافی نیرومند هستند تا توازنی میان دولت و جامعه ایجاد و از سلطه‌ی دولت و ذره‌ای شدن جامعه جلوگیری کنند.

یکی از مهمترین اهداف "کردیسم"، سیاسی کردن فرهنگ است. "کردیسم" با این تعریف که فرهنگ، ماده‌ی خام و شاکله‌ی ملت‌باوری و پیشزمینه‌ی شکل‌گیری ملت - دولتهاست براین باور است که فرهنگ، هنگامیکه سیاسی شود میتواند به وجود آورنده‌ی ملت باوری باشد. نظریه‌ی دولت-ساخت در "کردیسم"، پارادایمی به وجود می‌آورد که توسعه‌ی ملت-دولت را درحوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (خصوصاً) و مرکزگرایی انتقالی تبیین میکند. (نقش آفرینی دولت در گسترش خود به تمام حوزه‌ها در یک "ناحیه‌ی سرزمینی"، ثبات جغرافیای سیاسی و پاسداری از همسانی فرهنگی است).

"سیاسی کردن فرهنگ" به معنای آن است که آنچه در گذشته به صورت خالص فرهنگ تلقی میشد در دوران کنونی، با سیاست و اجتماع مرتبط شده و دربردارنده‌ی اقلیم، اقتصاد و جامعه است. سیاسیسازی فرهنگ همچنین به معنای تغییر به هم پیوسته‌ی روش و رفتار در مردم ساکن جامعه است. یک فرهنگ



سیاسی، کانون اجتماع سیاسی است و عاملی است که تمام گروههای اجتماعی را که عضو ملت هستند تحت تأثیر قرار داده و آنها را به مثابه یک کل واحد در کنار هم گرد میآورد.

در "کردیسم"، به همپیوستگیها دینامیک بوده و در قالب توامان فرهنگ و سیاست (فرهنگ سیاسی) همواره واجد پتانسیلهای بالقوهای برای پدیدار شدن است. "کردیسم" نتیجهی یک مجموعهشرایط اجتماعی و سیاسی است که در نتیجهی گذار از "فرهنگ ایستا" به "فرهنگ پویا" (فرهنگ سیاسی) به وجود میآید. بنا به اثر این باور در فرهنگ، تأثیر آن نه فقط بر روی "تصمیمسازان سیاسی" یا "نخبگان"، بلکه یکایک افراد جامعه خواهد بود به گونهای که تمام اعضای جامعه را به هم نزدیک میکند. رابطهی "هویت" و "ملتباوری کردی"، نتیجهی این عمل و تعاملات است.

"کردیسم" یک ضرورت اجتماعی مبتنی بر نوعی ساخت اجتماعی و فرهنگی در دوران کنونی است. از این نگاه، ملت، اجتماع اتنوفرهنگی براساس اشتراک تاریخی، روش زندگی، آرمان مشترک و مکان جغرافیایی ویژه است که در قالب "هویت" ساکنان آن متبلور میشود. در "کردیسم"، تعلق ملی به معنای دستیابی به "عقلیتی" است که بر تمامی اعضای جامعه مؤثر و برای همهی آنها مهم است. "اکتساب" یا "فراگیری" (acquisition) "هویت ملی و عمل فرماسیون ملی، فراتر از یک هیجان غیر عقلانی، پروسهای کاملاً عقلایی بوده و بر یک "میثاق" دلالت میکنند. "کردیسم"، استدلالی کاملاً عقلایی از واقعیت ملت کرد بوده و نشان میدهد آنچه از دیدگاه عقل راستین رضایت بخش است، باید در جهان محقق شود.

"کردیسم" با طرح این سؤال که "حق ملت کرد چیست و استحقاق چه چیز را دارد؟" با پیریزی شالودههای از اصول مورد وفاق و تنظیم یک نظام زبانی مشترک، خواستهها، دیدگاهها و منافع ملی را در شاهراه

زبان و مفاهیم مشترک در هر چهار مرحله‌ی سازماندهی (organization) ، رهبری (leadership) ، استراتژی (شیوهی حرکت) و تاکتیک (شیوهی عمل) هدایت و با اعمال روشهای خردبنیاد، ضمن ایجاد همخوانی اندیشه با مطالبات و تناسب داشتهها با خواستهها، تلاش ملت کرد را برای به دست آوردن حقوق خود سامان داده و زمینه را برای یکسانسازی روحی، فکری و اعتقادی فراهم میآورد. "کردیسم" با زایمان یک فکر و آفرینش متدولوژی اندیشیدن، با بضاعت علمی، فکری و فرهنگی، تمام هم خود را مصروف گریز از گرداب بحران "دیگری شدهگی" کرده و در نهایت، واقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک هویت مستقل به نام "ملت کرد" را تثبیت میکند. هدف "کردیسم"، استاندارد کردن اندیشه، افکار، احساسات و رفتار "ملت کرد" و نظم، اولویتبندی و تمرکز بر پتانسیلهای موجود "ملت" برای ایجاد و استقرار یک چارچوب مشخص به نام "کردستان" است.

"کردیسم"، با تعریف حق آزادی و مساوات در حیثیت و حقوق ملت کرد، حق انتخاب نظری و عملی انسان در تمامی زمینها را و راهها به گونهای که عمل او به سلب حقوق دیگران و اخلاق منجر نشود به رسمیت شناخته و آزادی اندیشه، آزادی بیان، آزادی مذهب و آزادی انتخاب را در تمامی حوزهها برای ملت کرد و نوع بشر مشروع میداند. "کردیسم"، ضمن به رسمیت شناختن حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی برای تمامی انسانها به مثابه "حق توسعه"، این حقوق را "حق توسعه ملت کرد" نیز دانسته و با این دیدگاه که در "حق توسعه"، هدف، ایجاد شرایطی است که انسانها بتوانند تواناییهای بالقوهی خود را بالفعل نموده و به حداکثر برسانند آن را معیاری جهت سنجش احترام به نوع بشر و به تبع، ملت کرد نیز میداند.

"کردیسم"، با نفی ارزشها، رفتارها و اندیشه‌های "دیگری" علیه "خود" بر مبنای تفکیک، محدود سازی، قایل شدن به برتری و کنار زدن به خاطر "بنیادگرایی" که نتایجی چون ایجاد خصومت، تحمیل رنج، بیعدالتی و نفرت در برداشته و با بهانه قرار دادن ویژگی‌هایی چون وضعیت طبقاتی، عقاید سیاسی و دیدگاه‌های مذهبی تلاش میکند به صورت خودسرانه، اقدام به بزرگنمایی تفاوت‌های گروهی و فردی نموده و با خلق نابردباری نژادی، نابردباری مذهبی و نابردباری فکری، بستری لازم برای "کرد ملت ستیزی" را مهیا کند حق حیات، حق آزادی و حق امنیت را برای ملت کرد مسلم و مشروع میدانند.

"کردیسم"، همهی آموزه‌های مبتنی بر برتری و تبعیض را هم به لحاظ علمی مردود و هم به لحاظ اخلاقی محکوم میدانند. "کردیسم"، مکتب آزادی و برابری ملت کرد در برابر تمامی ملتهای جهان است.

"کردیسم" با پذیرش آزادی ادیان و مذاهب، حق انتخاب و تدین انسان به هر مذهبی، حق ایمان داشتن، اظهار دین و بیان اعتقادات دینی، انجام مناسک و اعمال مذهبی، آموزش امور دینی، تبلیغ و ترویج تعالیم دینی در جامعه و تحرک اعمال دینی را به رسمیت شناخته و بر این باور است که آزادی دینی، هنگامی تحقق خواهد یافت که دین و مذهب انسان، هرچه باشد منجر به سلب حقوق فردی و اجتماعی او نخواهد شد.

"کردیسم" با تمرکز روی توانایی تاثیرگذاری منابعی چون قلمرو تاریخی، اسطوره‌های مشترک، خاطرات تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک و قوانین عمومی مشترک، با ایجاد جریان تحرک سیاسی و اجتماعی، ساخت فرصت سیاسی را تولید و تداوم بخشیده و با ایجاد تعادل در تمامی حوزه‌ها، ضمن

فرماسیون وابستگی درونی، تحرکات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را در کنار قوانین مدنی و مشارکت آزاد، به سوی قطبی شدن و تشکیل یک هویت مستقل هدایت می‌کند.

جریان هدایت به سوی "هویت مستقل"، مشتمل بر سه مرحله‌ی "ساخت هویت انباشته"، "انسجام گروهی" و "تعهد سیاسی" است که با گسترش به تمامی لایه‌های اجتماع، بستری لازم برای مشارکت جمعی در جهت "هویت-ساخت" را فراهم خواهد ساخت. احزاب سیاسی، مدارس، دانشگاهها، اتحادیه‌ها، مراکز مذهبی، رسانه‌ها، تعاونی‌ها و ... به عنوان تکیه‌گاه و سلول هدف این پروسه شناخته می‌شوند.

بدین ترتیب، نقش "کردیسم" ایجاد امنیت فکری و روانی برای کنشگر در مواجهه با تصاویر عینی مثبت "دیگری-ساخت" و توجه صرف به برونداد "خود-ساخت" خواهد بود که با تولید یک خط حایل ذهنی میان "خود" و "دیگری"، زمینه‌های حرکت اجتماعی و سیاسی و در ادامه، اقدام نزد کنشگر کرد را فراهم می‌آورد.

"کردیسم" ماهیتی است که با کنش "خود" تعریف می‌شود. از این رو به صورت یک جریان شناور و پویا، تفکر جمعی مردم برای دستیابی به هدف مشترک با مسوولیت مشترک جمعی در عمل متقابل با نخبگان، رقبا و قدرت را تولید و در ادامه‌ی پروسه، بازتولید و کامل می‌کند. این پارادایم از توسعه، توانایی لازم برای تبیین توسعه تحرک سیاسی و اجتماعی برای روبرو شدن و ایجاد دیالوگ با "دیگری" را هم فراهم می‌سازد. انتشار سریع حرکت به لایه‌های گوناگون جامعه به دلیل ماهیت ناپایستا و "خودکنشگر"، ابتکار مداوم و سریع در اشکال حرکت، تجدید مداوم عمل جمعی، ظهور مداوم

ترکیباتی از مشارکت سازمان یافته و سازمان نیافته و توانایی بسیجیده کردن مردم در تقابل با "دیگری" از ویژگی های بنیادین نظریه ی "کردیسم" است.

از نگاه "کردیسم" آنچه در تاریخ به نام "ناسیونالیسم" به وقوع پیوسته و نتایجی بعضاً وخیم به بار آورده است نه ناسیونالیسم، بلکه چائوونیسیم (Chauvinism) یا "میهنپرستی متعصبانه" است. مهمترین ویژگی "چائوونیسیم"، "دشمنسازی"، تعریف "گروه های فرا" و "گروه های فرو" و به وجود آوردن یک سلول هدف برای جامعه ی سیاسی شده است. این عوامل به عنوان یک مرکز ثقل، با ایجاد آگاهی کاذب به ویژه در هنگام عدم وجود یک جامعه ی مدنی، بیشترین تأثیر را برای دستیابی به هدف بر جامعه خواهند گذارد. فرونشانی جوامع مدنی در کشورها و "ابرخود" رژیم های متبوع در هر یک از این کشورها، بازخوردی جز نگاه به گذشته و انتخاب پدیده های به نام "میهنپرستی متعصبانه" نداشته است. همین عامل، سبب ظهور فاجعه های وخیم به نام ناسونالیسم شده است.

"بازگشت به آنچه از آن جلوگیری شده بود"، مهمترین عامل انگیزاننده ی "چائوونیسیم" بوده است.

در میهنپرستی متعصبانه، "غیرخودی" همواره به عنوان دشمن شناخته میشود. این مسأله موجب میشود که اعضای گروه، تمامی مظاهر مدنی، سیاسی، اقتصاد و اغلب حقوق بشر "دیگری" را انکار کنند.

دیدگاه چائوونیسیتی در واقع، نسخه ی امروزی "روم متمدن" و "غیر رومی بربر" از نگاه شهروندان "رم" در عصر امپراتوری است.

نخبگان از قوم باوری به عنوان یک ابزار تحرک اجتماعی- سیاسی استفاده میکنند. اما این فقط مطلوبیتی محدود در فرم تقلیل گرایانهی آن است. قوم باوری شاید شمشیر دولبه‌ای است که هم به عنوان ابزاری مناسب توسط نخبگان مورد استفاده قرار میگیرد و هم به عنوان وسیله‌ای در خدمت "دشمن‌کشی" چائوونیسیم قرار میگیرد. در حقیقت، نخبگانی که از قوم باوری به عنوان یک ابزار استفاده میکنند، ناخودآگاه، آن را در میهنپرستی متعصبانه به کار میگیرند.

چائوونیسیم اغلب "بخشی از یک استراتژی طراحی شده برای حرکت بخشی به گروهها است" که توسط طبقه‌ی "الیت" فرموله شده و هدف آن، ایجاد یک شرایط مصنوعی (مثلاً آگاهی بخشی کاذب) برای دستیابی به مقاصد غالباً افراطی است. از نظر "کردیسم"، این موضوع اگرچه در بسیاری از دورانهای سده‌ی بیستم به نام ناسیونالیسم ظهور پیدا کرد، اما ماهیت واقعی ناسیونالیسم نیست و تنها بخشی از تئوری قوم باوری در شکل انحرافی آن است.

ویژه‌گی قومی- ملی چائوونیسیم ابتدا به ساکن روی "برتری ملی" متمرکز میکند:

"فناناپذیری ملتها در مقابله با دسیسه‌سازی دشمنان" و "تمایل مداوم به پرستش گذشته‌ی ملی".

جنون ایجاد سوءظن (Paranoia) ، راهبری سیاستهای حکومتی به سوی رادیکالیسم، روحیه "غیر خودی کشی" را در "خودی" به وجود آوردن و تولید یک گذشته‌گرایی برتری نگر ، بذرها‌ی "غیرخودی کشی"

را در دل "خودی"ها کاشته و به نسل کشی مردم توسط رادیکالیسم منجر می شود. ("کینه های قوم یکهن" در قالب میهنپرستی متعصبانه (چائووینیسیم) ظاهر شده و به رادیکالیسم سیاسی می انجامند).

چائووینیسیم در تدارک گسترش غیرمعقول نقشه‌ی خیالی از تصویر سازیهای خود است. بنابراین نمیتوان چائووینیسیم را به عنوان "ناسیونالیسم" در نظر گرفت. "چائووینیسیم"، واکنشی به تورم ناشی از تجربی دوران انسداد، با ابزاری به نام قومیت است.

"هویت پرستی" آتشین مزاج که به چائووینیسیم میانجامد با آنچه به نام ملت باوری شناخته میشود و وجه ممیزهی آن ثبات قدم در راه "هویت خواهی" است، تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. (شاید بتوان ادعا کرد ملت کرد بیش از تمامی دیگر ملل در تاریخ، قربانی چائووینیسیم و میهن پرستی برتری خواه گروه سلطه شده است).

انسان در "کردیسم" فردی است که همان ملت و میهن است ملتی که قانونی اخلاقی است و افراد و نسلها را درون سنت و رسالتی به هم پیوند میزند که از حد غریزه زیستن در چارچوب محدود لذت طلبی فراتر میبرد تا زندگی والاتری را فارغ از محدودیت های زمان و مکان در چارچوب تکلیف ایجاد کند. زندگی والاتری که در آن، فرد از طریق فدا کردن منافع خصوصی خود و از راه فدا کردن خود، آن هستی کاملی را محقق میکند که متضمن ارزش خود او به عنوان انسان است. انسان در "کردیسم" همواره از سه اصل آرمانی به مثابه شرط ایجاد آزادی های فردی پیروی و تحقق آنها را هدف می داند: "شهروند بودن"، "کارایی" و "برخورداری از حق انتخاب". (به این بیان، تشکیل یک سرزمین ملی مستقل حتی به فرض در قالب یک دولت آزادیخواه به معنایی مضاعف، شرط ایجاد آزادی های فردی است: تا

زمانی که تبعیض ملی میان ملتی که فرد به آن تعلق دارد و گروه مسلط، به طور واقعی ادامه دارد فرد احساس آزادی نخواهد کرد، اگرچه بر اساس قوانین جاری فرد می‌بایست این احساس را داشته باشد. و تا زمانی که او دولتی را که به طور نظری شهروند آن محسوب نمی‌شود از آن خود نداند، قادر به راهیابی به آزادی مثبت مشارکت سیاسی نخواهد بود. اگر آزادی\_مشارکت در عصر ما بخشی از کل یک آزادی است که ما تصور آن را داریم، آزادی ملی حتما یکی از عوامل یا یک مرحله‌ی اجتناب ناپذیر آن را تشکیل می‌دهد).



## کردیسم در عمل

از نگاه کردیسم، دولت الزام‌های خاصی در قبال شهروندانش دارد و اگر این الزام را به شیوه‌ی رضایت بخش انجام دهد می‌تواند توقع تداوم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد. در مقابل، اگر دولت موجود، در این راستا درست عمل نکند و اعضای گروه خاص را استثمار و سرکوب کند یا نگاه فرادستی و فرودستی در تعاملات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اعمال کند آن گروه می‌تواند از حقوق خود، با ایجاد دولت خاصی حمایت و به مطالبه‌ی آنها از هر طریق ممکن اقدام نماید.

اما موضوعی که در کردیسم مورد اهمیت قرار می‌گیرد آشفتگی در فهم "ملت" و "دولت" است. از نگاه کرد ملت باوری، ملت، به اجتماعی از افراد با آرمانی از نظر سیاسی خودمختارانه اشاره می‌کند و دولت مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی است که در چارچوبه‌ای به نام کشور خواستار انحصار موفقیت‌آمیز زور مشرع است. این آشفتگی در مورد ملت کرد که اکثریت آنها در چهار کشور پراکنده هستند بعضاً نتایج وخیمی به بار آورده است. در واقع، دولت در نهایت، ملت را از نظر سیاسی متحد می‌سازد.

با این مقدمه می‌توان وارد مقوله‌ی کردیسم در عمل شد. از منظر کرد ملت باوری، جنبش مقاومت ملی، جنبشی تاریخی است که از 1639 تا به امروز با نوسانات فراوان و مبارزات مقطعی گوناگون خود را نمایانده است. و با توجه به شرایط و اوضاع مشخص هر دوران، با آرمان‌ها، ایدئولوژی‌ها و مبارزات مقطعی گوناگون در آمیخته و رنگ و بوی آنها را به خود گرفته و خواسته‌های تاریخی خود را برتن آنها پوشانیده است. از دیدگاه ما، جنبش مقاومت ملی کرد تا به امروز کوششی گسترده و قابل ستایش، اما ناهماهنگ، برای دستیابی به حق آزادی ملت کرد بوده است. این جنبش اگرچه مستمر و جهت‌دار، اما غیرمتمرکز و شناور بوده است. این جنبش تاکنون نه دارای ساختار منسجم و نه صاحب رهبری سراسری و سازمان‌متعینی بوده است که بتواند نسبت به تعاملات سیاسی، رویکردهای استراتژیک اتخاذ کند. آن

مجموعه‌ای از فعالیت های نامنظم گروهها و احزاب پراکنده و غیرمنسجمی بوده است که تاکنون نتوانسته در قالب سازوکاری مشخص، برنامه‌ای معین و هدفی واحد، یک چارچوب سیاسی مستقل به نام کردستان را محقق سازد.

ازنگاه کردیسم، شروط مهمی که ملت کرد را به تشکیل هویت ملی مستقل هدایت میکند در وجه ایجابی و به عنوان بنیادی ترین شرط، حق تعیین سرنوشت ملت کرد و در وجه سلبی، اشغال کردستان توسط گروه سلطه، نقض جدی حقوق و امنیت شهروندان، ناتوانی گروه سلطه در تامین منافع سیاسی و اقتصادی مشروع و عدول از مذاکره‌ی صریح و ضمنی برای به رسمیت شناختن حقوق و منافع اساسی است

کردیسم با این باور که جنبش‌ها و فعل و انفعالات آن در متن جامعه و در تلاطم ارتباطات و دادوستدها ی کلیت جامعه شکل می‌گیرد بستره را برای فرصت آفرینی و زمینه سازی هارمونیک جنبش های صنفی ( دانشجویان، معلمان، کارگران و زنان ) مهیا میکند تا بتوانند ضمن کمک به یکدیگر، در راستای دستیابی به هدف حرکت کنند. کردیسم با این اعتقاد، احزاب، مبارزات دانشجویی، اعتراضات کارگری، خواست های صنفی، جنبش معلمان و همه‌ی لایه‌های جامعه را در مسیر دستیابی به هویت مستقل سامان می‌دهد.

بر این اساس، کردیسم، پس از پاسخگویی به پرسش‌هایی چون آرایش نیروهای فکری-سیاسی چگونه است؟ وزن، موقع و مکان ما چیست؟ امکانات و محدودیت های ما کدام است؟ در پی چه هستیم؟ نسبت دوری و نزدیکی مان با نیروها و قدرت مستقر چیست؟ در چه مرحله‌ای به سر می‌بریم؟ مرحله‌ی

پیش‌اروی ما کدام است؟ مدار فعالیت مان کجاست؟ در پی تحلیل چه هستیم؟ و با کدام روش؟ استراتژی‌های خود را در عرصه‌ی عملی به ترتیب زیر معرفی می‌کند:

- 1- نقش آفرینی در قالب هویت مقاومت
- 2- نقش آفرینی در قالب هویت قدرت
- 3- تجمیع و سازماندهی نیروهای اجتماعی، سیاسی پیرامون نقطه کانونی هویت ملی
- 4- ایجاد و تداوم گفتمان‌های درون گروهی
- 5- اندیشیدن به میکروپولیتیک در عین تفکر ماکروپولیتیک
- 6- جنبش در کنار سازمان
- 7- تلاش برای ایجاد زنجیره و درادامه، شبکه‌ی هم‌ارز
- 8- تشکل، پروژه و برنامه در قالب ساماندهی یک بلوک
- 9- کانونی کردن "باهم بودگی" و "درهم بودگی"
- 10- توسعه‌ی روابط افقی و تلاش برای ارتقای عمودی در قالب تشکل و سازمان
- 11- ملاک قراردادن هویت شناسنامه دار ملی
- 12- فعالیت نهادمند
- 13- تقویت قدرت "خود"
- 14- تعریف هویت ملی کرد در طول مصالح جهانی
- 15- تولیدنویین، مخاطب نویین، ترکیبات نویین، سازماندهی نویین و رهبری نویین

16- بازسازی آرمانهای ذهنی، تلاش برای ایجاد یک عینیت سیاسی، اجتماعی نوین از طریق انطباق سازی سپهر ذهنی و عینی.

کردیسم بر این باور است که ملت کرد اکنون به خودآگاهی مؤثر یعنی وجود تصویر دارای انسجام درونی و نظم منطقی دست یافته و برای کسب حقوق ملی و هویت فرهنگی خود، به مقابله با ساختارها و نیروهای سیاسی ای برخاسته که یا این حقوق را از او دریغ داشته و یا مانعی در راه کسب آنها بوده اند.

"کردیسم" برای پدید آوردن "آگاهی مشترک" و "شعور عام" درباره‌ی مفهوم و معنا، نظام دانشی (جهان بینی) و نظام ارزشی (ایدئولوژی) خود را در حوزه‌ی هدف، "هویت مستقل ملی"، در حوزه‌ی اندیشه، "کرد ملت باوری" و در حوزه‌ی عمل، "ساختن دانایی و توانایی برای تعریف کردستان و کرد در زمینهای جهانی" قرار داده و به دور از هرگونه لکنت کلامی، "هویت مستقل" را اساس یکپارچگی شناخت (شناختن و شناخته شدن) ملت کرد در تمامی عرصهها میداند:

یاران من! وطن خود را دوست داشته باشید. کشور ما خانه‌ی ماست خانه‌ای که کردگار به ما ارزانی داشته است و در آن خانواده‌ی پرجمعیتی را جای داده است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم. خانواده‌ای که ما با آن، بیش از هر خانواده‌ی دیگری احساس همدردی میکنیم و آن را سریعتر درک می‌نماییم. و این خانواده از آنجا که بر روی نقطه‌ی خاصی تمرکز یافته و دارای عناصر و اجزای همگن است مستعد نوع خاصی از فعالیت است. سرزمین ما کارگاه عمومی ماست...

ما وقتی بر اساس اصول درست برای سرزمین خود زحمت میکشیم، برای کل بشریت زحمت میکشیم. کشور ما نقطه‌ی اتکا و اهرمی است که باید برای خیر عموم به کار ببریم. اگر ما این نقطه‌ی اتکا را از دست دهیم در مظان آن قرار گیریم که نه تنها برای کل بشریت بلکه برای میهن خود نیز بی فایده شویم.. انسان‌ها پیش از آنکه بتوانند با ملت‌های تشکیل دهنده‌ی بشریت همبستگی پیدا کنند می‌باید خود ملتی داشته باشند. هیچ همبستگی راستینی جز در میان ملت و افراد برابر وجود ندارد. تنها از طریق هویت خودمان است که می‌توانیم وجود جمعی شناخته شده‌ای داشته باشیم...

پرچمی را که خداوند به شما داده است رها نکنید. هر کجا که هستید در درون هر ملتی که اوضاع و احوال شما در آن قرار داده شده است همواره آماده‌ی مبارزه برای تامین آزادی آن ملت باشید اما چنان مبارزه کنید که اگر خونی ریخته شد بیانگر عظمت ملتتان باشد و نه خودتان به تنهایی. نگوئید من، بگوئید ما. هرکس در بین شما باید بکوشد تا سرزمین و ملتش را در وجود خودش مجسم سازد. هرکس در میان شما باید خودش را ضامن و مسوول هموعان خویش بداند و چنان بر اعمال خود مسلط باشد که موجب شود سرزمین و ملتش را به واسطه‌ی او دوست بدارند و احترام بگذارند.

ملت شما نشانه‌ی ماموریتی است که به شما داده شده تا ماموریت خود را نسبت به بشریت ایفا کنید. توانایی‌ها و نیروهای همه‌ی فرزندان ملت باید مصروف ایفای آن ماموریت شود. سرزمین واقعی، اجتماع انسان‌های آزاد و برابری است که به واسطه‌ی وفاقی برادرانه به هم پیوسته اند که برای رسیدن به هدفی مشترک فعالیت کنند. شما موظفید چنین کنید و ملت خود را در چنین حالتی نگه دارید.

ملت مجموعه‌ی کمی افراد نیست بلکه همبستگی و جماعت است. بنابراین بدون حقی یگانه و یکسان هیچ کشور واقعی وجود ندارد. وقتی یگانگی و یکسانی آن حق به واسطه‌ی وجود طبقات، امتیازات و نابرابری نقض شده باشد، کشور واقعی وجود ندارد. وقتی فعالیت بخشی از قوا و توانایی‌های فرد متوقف و یا خفته و خاموش باشد، وقتی اصل مشترکی وجود نداشته باشد که مورد شناسایی و قبول همگان باشد، ملت و مردم راستین وجود نخواهد داشت، بلکه تنها توده‌ای تصادفی از آدمیان وجود دارند که شرایط (و یا زور) آنها را گرد هم آورده و شرایط هم ممکن است آنها را پراکنده سازد.

هر امتیازی که مقتضی تسلیم قدرت، میراث و یا هر حق خاص دیگری جز حق مشترک در میان همگان باشد، در حکم غصب و جور است و موظفید که در مقابل آن مقاومت و آن را نابود سازید.

سرزمین شما پرستشگاه شما باد. اگر نمی‌خواهید که سرزمین و ملت خود را خوار بدارید، هیچ قاعده‌ی دیگری و هیچ قانون اخلاقی دیگری را نپذیرید... به نام عشقی که نسبت به سرزمین و ملت خود می‌ورزید، باید به نحوی خستگی ناپذیر با هرگونه نابرابری به مبارزه برخیزید...

قوانین شما باید معطوف به تنظیم تدریجی حیات شما بر حسب کاربرد همان قانون اعلی باشند و به این منظور، ضروری است که همه‌ی شما در تنظیم آن قوانین یاری کنید. قوانینی که تنها به وسیله‌ی بخش کوچکی از شهروندان تنظیم شده باشند، هرگز نمی‌توانند طبعاً چیزی جز بازتاب اندیشه‌ها، آمال و خواست‌های همان بخش باشند یعنی بازتاب خواست‌های یک سوم یا یک چهارم یک گروه یا یک منطقه و نه کل کشور.

قوانین باید بیانگر خواسته‌های عمومی و کلی باشند و خیر عام را پیش ببرند. قوانین باید همچون ضربان قلب ملت باشند. کل ملت باید مستقیماً یا بطور غیرمستقیم قانونگذاری کند. با واگذاری این مأموریت به گروهی اندک، نفع یک گروه خاص را جایگزین نفع کل کشور خواهید کرد...

کشور صرفاً قطعه‌ای از زمین نیست. کشور واقعی همان اندیشه‌ای است که بدان حیات می‌بخشد. کشور اندیشه‌ی عشق و احساسی از یگانگی و جماعت است که همه‌ی فرزندان آن سرزمین را با هم متحد می‌سازد.

تا وقتی که حتی یکی از برادران شما نتواند به حکم حق رای خود در پیشرفت زندگی ملی نقشی داشته باشد، تا زمانی که حتی یک تن در جهل به سر برد در حالی که دیگران آموزش یافته اند، تا زمانی که حتی یک تن باشد که به رغم توانایی و میل به کار کردن به واسطه‌ی فقدان کار در فقر و فاقه به سر برد، در آن صورت، شما، کشور به معنای واقعی آن یعنی "کشور همه و برای همه" نخواهید داشت.

هرگز منکر وجود ملت‌های دیگر نشوید. خود را موظف بدانید که حیات ملت خود را در زیبایی و قدرت به پیش ببرید، کشوری که از هرگونه ترس و واهمه و شک و تردید آزاد باشد و اساس آن بر مردم استوار باشد و قدرت آن عبارت از قدرت یکپارچه‌ی همگان باشد..

و مادام که آماده اید برای ملت خود جان خود را فدا کنید زندگی سرزمین شما جاوید خواهد بود.  
(مازینی 1872-1805)

کردیسم، مبارزه‌ی بی پایان یک ملت برای دستیابی به "گوهر آزادی"، "آزاد زیستن"، "آزاد اندیشیدن" و "آزاد ماندن" است.

"کردیسم"، سرنوشت ماست و سرنوشت ما را رقم خواهد زد.

### مفاهیم کردیسم

همچنانکه گفته شد نظریه کردیسم می‌تواند با انتقال حقایق در یک چهارچوبه‌ی مشخص، زمینه‌ی "خودشناخت" یک ملت را در قالب دولت - ملت فراهم آورد.

کردیسم، اثبات هویت ملی در قالب "دولت - ملت" است و به عنوان یک نظریه، "سیمایی سیاسی" است که بیانگر رخساره طبیعی رابطه‌ی فرد با مجموعه‌ی خود است. "ایسم (ism)" در کردیسم یک "عمل (practice)"، جریانی از توسعه، یک کنش، یک ساز و کار تطبیقی و جبرانی و ایفای نقش بازیگری از سوی "توده‌ها" و "نخبگان" در پروسه‌ی "ملت باوری" است.

"کردیسم"، حرکت از ذهنیات پراکنده به عینیات منسجم، حرکت از تعادل ناپایدار "هنجارگرایی" به تعادل پایدار کرد ملت باوری و تلاش برای تثبیت واقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملت کرد در قالب یک هویت مستقل است. "کردیسم" محصول خودآگاهی و جزء ضروری تفکر یک کرد است و به عنوان نظریه‌ای که وجوه آن منحصرآ خودآگاهی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ملت کرد خواهد بود "گرایش درونی" ملت را به سوی کامل شدن به مثابه یک ارگانیسم متبلور خواهد ساخت. بنابراین می‌توان گفت کردیسم "تعبیر خود به زبان خود" است و تنها به وسیله‌ی آن می‌توان تمامیت و واقعیت



کردستان را تبیین ، توصیف و تشریح کرد. در کتاب دوم به شرح مفاهیم پایه‌ای نظریه‌ی کردیسم می‌پردازیم.

شرح روایت ملت در "کردیسم"، رسیدن به عظمت، قدرت و آزادی است. (1)

"کردیسم" در ساده ترین تعریف، عشق به ملت کرد است که با قرار دادن بنیاد خود بر رویه‌های هنجاری، ادراکی و نهادین، مشارکت توده‌ای مردم را به عقلیت "ملت باور" ارتقا می‌دهد. (2)

"کردیسم" به منزله‌ی شکل بندی های استدلالی، استراتژیک و تاکتیکی، وجوهی از واقعیت های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به هم پیوسته است که هدف نهایی خود را در کلیت یکپارچه‌ای به نام کردستان محقق می‌سازد. (3)

"کردیسم"، محصول مبارزات ملت کرد علیه سلطه است (از نظر تاریخی - روش شناختی، شامل دوره‌ی 400 ساله‌ی کولونیالیسم بین دولتی است) که دست کم شامل این ویژگی‌ها بوده است:

1- یک مبارزه‌ی ارضی همگانی و مشترک

2- زبان همگانی و مشترک

3- یک فرهنگ همگانی و مشترک

4- وحدت همگانی و مشترک

5- تاریخ همگانی و مشترک

6- درک همگانی و مشترک درباره‌ی تعلق جمعی که "احساسات همبستگی اجتماعی" نامیده می‌شود.

7- زمینه‌ی روانی مشترک (4)

"کردیسم" صورت ویژه‌ای از هویت سیاسی است که در اجتماع موسوم به ملت کرد ریشه دارد. (5)

"کردیسم" در واقع صورت‌های مشروعیت یافته‌ی زمان حال برای "ملت کرد" در قالب کنش و واکنش پویایی هویتی به نام "کرد" با تاکید بر نهادها، رفتارها و ادراکات است که در تعهدات هنجاری، علایق و سیاستهای نهادینه‌ی این حوزه دخیلند. (6)

هویت ملی در "کردیسم" برحسب آرمان‌های مربوط به شهروندی، مشارکت و دموکراسی بیان و اندیشه‌ی "کرد ملت باوری" را به عنوان شالوده‌ای برای هویت شهروندی و همبستگی تقویت میکند. (7)

"کردیسم" در حوزه‌ی "آرمان‌های ملی" در جستجوی تحقق این اهداف است:

1- تحقق استقلال سیاسی ملت کرد از راه پیش گرفتن کرد ملت باوری.

2- تثبیت شأن و منزلت ملت کرد در مقام ملتی آزاد.

3- تحقق اصل حاکمیت ملی و مساوات برای ملت کرد در برابر سایر ملل. (8)

"کردیسم به رسمیت شناختن حاکمیت ملی ملت کرد زیر لوای حاکمیت مردمی است. (9)

"کردیسم" با طرح "رهایی ملی برتر از همه چیز" بنیاد احساسات و نگرش های "کردملت باوری" را به سوی هویت مستقل هدایت میکند. (10)

"کردیسم"، مشروعیت بخشی متقارن به فرهنگ ملت کرد به عنوان فرهنگ مسلط در حوزه‌ی جغرافیایی "کردستان" است. (11)

"کردیسم" نه تنها ذهن ما را به اهمیت زمینه‌های مستقیم تاریخی و ساختاری معطوف میکند بلکه نشان می‌دهد هر گونه بحث درباره‌ی ملت باوری را نمی‌توان از دعوی‌های به مراتب اساسی‌تر درباره‌ی ذهنیت و هویت انسانی جدا کرد. (12)

"کردیسم" به رسمیت شناخته شدن ملتی است که از لحاظ تاریخی به صورت نادرست شناخته شده یا تلاش برای حذف آن صورت گرفته است. از نگاه "کردیسم" هر مفهومی از هویت باید شامل این مطالبات به عنوان بخشی از درک خود آن مفهوم باشد. (13)

"کردیسم به عنوان یک گفتمان سه کار اصلی انجام می‌دهد:

1- راههای مختلف تولید و باز تولید شناخت را پیوسته بازشناخته، تأیید و بیان میکند (شناخت شناسی)

2- وجوه مختلف هستی را پیوسته بازشناخته، تأیید و بیان میکند (هستی شناسی).

3- رویه‌های مختلف توانمندی سازی را پیوسته بازشناخته، تأیید و بیان میکند (سیاست). (14)

"کردیسم"، حاکمیت اندیشه‌ای واحد و همگون ساز از ملت، پافشاری بر وحدت ملت و تبدیل تفاوت‌های درونی به یک ساخت همگن است. (15)

از نگاه "کردیسم" آن چیزی که لقب جدایی طلبی به خود گرفته تلاش برای یافتن جایگاهی مستقل است که ناشی از ادراک حس تفاوت با "دیگری ناخود" است و آن را می‌توان متساویاً به عنوان واکنشی در برابر اصطلاحات طردکننده‌ای نیز تلقی کرد که از سوی گفتمان سلطه بر ملت کرد تحمیل شده است. (16)

از دیدگاه "کردیسم"، مذهب متفاوت در میان کردها نباید هرگز به تشکیل مرز میان "ما" و "آنها" منجر شود. در "کردیسم"، مرز خود و دیگری، "خود کرد" و "دیگری ناخود کرد" است. (17)

"کردیسم" هرگونه انحرافات اختلاف جویانه مذهبی را در چارچوب اصول خود، نفی و آنها را فاقد اعتبار و مشروعیت می‌داند. از نگاه "کردیسم"، همه‌ی کسانی که در جغرافیای سرزمینی و ذهنی کردستان زندگی میکنند ملت کرد را تشکیل می‌دهند. (18)

"کردیسم"، وحدت پنداری "ملی" در پاسخ به پرسش های مربوط به هویت، حاکمیت و تابعیت در عین تعلق افراد به جماعات گوناگون است. (19)

"کردیسم" واگذاری حاکمیت سرزمینی به جامعه ای همگون به نام "ملت کرد" در جغرافیایی به نام "کردستان" است. (20)

"کردیسم" تحقق بخشی به همخوانی مرزهای دولتی ملی با خطوط پیچیده ی هویت شهروندان کرد به نام "شهروندی دولت ملی" است. (21)

"کردیسم" با تاکید بر این آرمان که "ملت"، منشأ مشروعیت است بر این باور است که حق مشارکت در استقلال باید تابعی از گفتمان "هویت" باشد. (22)

"کردیسم" به مثابه یک ایدئولوژی، هنجار سیاسی گسترش یابنده ی همگون ساز با هدف دستیابی به هویت مستقل در یک نظم فراگیر کردستان محور است. (23)

"کردیسم" تلقین حس غرور ملی و فراخوان ملت کرد به مبارزه برای رهایی است تا جایگاه شایسته ی خود را در تاریخ در مقام ملتی بزرگ به دست آورند. (24)

"جنبش خود آگاهی ملت کرد" فلسفه‌ای است که براساس جنبش مخالفت متحد آحاد ملت کرد از سرزمین کردستان با هدف پایان دادن سلطه از طریق "حق تعیین سرنوشت ملی" به دست می‌آید. (25)

"کردیسم" معطوف به آرمانی است که خواهان حذف مرزهای تعیین شده به دست سلطه و هدف آن تشکیل کشور مستقل کرد است. (26)

ایجاد "آگاهی پایدار ملی" در حوزه‌ی آموزش فرهنگ، آرمان بنیادین "کردیسم" در تثبیت یکپارچه سازی ملی است. (27)

"کردیسم" به عنوان "یک باور مقدس"، اساس شخصیت ملی و عامل همبستگی و وحدت ملت کرد به مثابه یک ارزش بنیادین است. (28)

"کردیسم" یک برنامه‌ی سیاسی معتبر برای ملت کرد در رابطه با تاریخ، ارزش بنیادین و هویت، و تاکید مستقیم بر موجودیت مشخصه‌ی ملی است. (29)

"کردیسم" به مثابه یک ملت باوری رهایی بخش، مبارزه‌ی خود را علیه سلطه‌ای که سرزمین کردستان را تحت سلطه گرفته است هدف گیری می‌کند. (30)

هدف نهایی "کردیسم"، تشخیص بخشی به هویت ملی، انهدام نظام سلطه و حیات بخشی به دولت مستقل کردستان است. (31)

مقصود از ایدئولوژی "کردیسم"، اصول، ارزش‌ها و آرمان‌هایی است که ایجاد و تثبیت کشور مستقل کرد را به منظور دستیابی به اهداف مشترک، بازسازی یا آزادسازی از طریق اجرای عدالت، تساوی و نظم، هدایت و تشویق می‌کند. (32)

مقصود از بسیج ملی در "کردیسم"، شورش‌ها، قیام‌ها یا مبارزاتی شکل گرفته و سازمان یافته توسط گروه ملی کرد است که خواهان به رسمیت شناخته شدن هستند. (33)

فرهنگ مدنی در "کردیسم" مجموعه اعمال، مناسک و آئین‌های مشترک شهروندان با هدف تحمیل وفاداری و دفاع از "ملت - کشور" است. (34)

هدف ملی در "کردیسم"، خودشناسی مردمان ملت - کشورها و یافتن اصالت فرهنگی بازآفرینی شده به وسیله هنرهای ملی و فرهنگ‌های مردمی است. (35)

وظیفه‌ی تعیین حد و مشخص کردن حاکمیت، دفاع از مرزهای سرزمینی و حصول شناسایی بین المللی از جنبه‌های خارجی "کردیسم" محسوب می‌شود. (36)

اهمیت سازماندهی داخلی جامعه‌ی ملی، حل مشکلاتی است که نیل به خودکفایی و مشروعیت سیاسی ایجاد میکند. همچنین به کارگرفتن وسایل نهادینه الزامی به منظور وحدت بخشیدن به ملت در چارچوب اهداف وحدت بخش "کردیسم" قرار می‌گیرند. (37)

هویت فرهنگی در "کردیسم" بازتاب حافظه‌ی تاریخی و جوهره‌ی حیاتی ملت در گذشته، حال و آینده بوده، هست و خواهد بود. (38)

"کردیسم، ارزش گذاری ماهیت ملت کرد به عنوان منبعی مشروع برای تاسیس موجودیت و هویتی جداگانه و مستقل است. (39)

تلاش "کردیسم" تحقق بخشیدن به عمل گرایی مبارزات مردمی جهت شکل گیری سرمشقی ایدئولوژیک در تلاش برای استقلال است. (40)

سه عامل جمعی که "کردیسم" در عملگرایی خود باید اهمیت بسیاری به آنها دهد:

1- تدوین قانون اساسی

2- انتخاب دولت منتخب

3- حمایت ملی از قانون اساسی و دولت منتخب. (41)



"کردیسم" با اجتناب از قطبی شدن ایدئولوژیک، دستیابی ملی به قدرت سیاسی را با حضور تمام گروه‌ها، اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها در چارچوب سیاسی سرزمین مستقل کردستان هدف می‌کند. (42)

"کردیسم" با نگرستن به تمامیت ارضی کردستان" به مثابه ایدئولوژی معنوی، تمامی بخش‌های جامعه را به مشارکت میهن پرستانه برای "اتحادملی" فرا می‌خواند. (43)

در "کردیسم"، نخبگان روشنفکر از طریق نگاهداری و ساختن ایده‌ها و افکار، هنر، ادبیات، نقاشی و موسیقی بر اصالت ملت تاکید می‌ورزند. (44)

"کردیسم" با این باور که آموزش توده‌ها رسماً ابزاری را پدید می‌آورد که به وسیله آن نیل به پیشرفت جامعه‌ای متمدن و آزاد امکان پذیر است به مردم کمک می‌کند در تجربیات مشابه شریک شوند، اهداف مشابه داشته باشند و الگوهای مشترک اقتباس کنند. (45)

"کردیسم" با پروراندن فرهنگ میهن مدارانه بر پایه‌ی عشق به میهن و احساس دفاع از سرزمین و ملیت، این فرهنگ را به صورت مناسک و تشریفات، یادبودها، جنبش‌ها و مراسم متجلی می‌سازد. (46)

"کردیسم"، نفی قالب گیری هویت‌های جمعی به نام "ملت" از سوی گروه سلطه است. (47)

"کردیسم، نظریه‌ای فلسفی و سیاسی است که برای ملت کرد ارزشی برابر با سایر ملل تعریف، تبیین و تثبیت میکند و مبنای ارزش اخلاقی خود را بر "رهایی ملی" بنیاد می‌نهد. (48)

"اصلی که اعتقاد آن این است که واحد سیاسی و ملی باید سازگار و متناسب باشند" بنیاد "کردیسم" به عنوان یک نظریه است. (49)

"کردیسم" بر این باور است که عدم توجه به اصل و ایجاد ناسازگاری‌های ناشی از آن، عامل بسیاری از خونریزی‌های با منشأ ملی در تاریخ سده‌ی بیستم بوده است. (50)

از نگاه "کردیسم" رابطه‌ی ناسیونالیسم با هویت ملی رابطه‌ای دیالکتیکی و منطقی است. در حالی که ناسیونالیسم به عنوان بیان هویت یک ملت عمل می‌کند در عین حال ضمن این فرآیند به شکل‌گیری و تعریف آن هویت نیز یاری می‌رساند. (51)

"کردیسم" بروز دادن احساس علاقه نسبت به سرزمین و بازتاب احساسات عمیقی است که جامعه‌ی ملی کردستان نسبت به میهنی با معنا و مفهوم متعارف ابراز می‌کند. (52)

"کردیسم"، همگرایی و یکپارچگی ملت کرد در یک جامعه‌ی سیاسی است، خواه بر حسب امتزاج نهادینه‌ی سنجیده و خواه بر حسب خودشناسی و خواه بر حسب احساس درونی که از رویدادهای تاریخی نیرو گرفته و در رویدادهای تاریخی نیز منعکس می‌شود. (53)

"کردیسم" بر این اعتقاد است که دولت‌ها مشروعیت خود را فقط از مردمیکه نمایندگی آنها را دارند کسب میکنند لذا باید این احساس را در میان ملت تقویت و تثبیت کرد که مردم خود را با جامعه‌ی ملی تطبیق دهند و جزو آن به حساب آورند. (54)

"کردیسم" میکوشد ملت کرد منافع ملی خود را شناخته، آن را پیگیری، حفظ و حمایت کنند. (55)

الحاق طلبی در "کردیسم" عبارت از تلاش برای بازیابی سرزمینی که از نظر قومی، فرهنگی و تاریخی به یکدیگر وابسته بوده و بر اثر تجزیه، تابع حکمرانان گروه مسلط است. (56)

از نگاه "کردیسم" چون کردها دارای خاستگاه تاریخی مشترکی هستند اساساً ملتی واحد با مردمی هستند که به یکدیگر پیوسته اند و بنابراین باید از لحاظ سیاسی به هم بپیوندند. (57)

"کردیسم" با تعریف معیارهای "متعلق بودن به یک ملت" و برشمردن تفاوتها و تمایزها، مبارزات مردم کرد را در مسیر "استقلال ملی" هدایت کرده سامان می‌دهد. (58)

"کردیسم" در حوزه روانشناسی دو عامل را مورد نظر قرار می‌دهد:

نخست: پس راندن احساس فروتری که از عقب ماندگی، در حاشیه قرار گرفتن و قربانی شدن سرچشمه می‌گیرد.

دوم: عقلایی کردن غرور اغراق آمیز آحاد ملت کرد نسبت به سنتها و دستاوردهای ملی. (59)

ملت در "کردیسم"، درکنار سایر تعاریف، مفهومی از وطن پرستی و هویت جمعی نیز عرضه میکند.  
(60)

در "کردیسم تاریخی"، ملت کرد با دارا بودن سرچشمه و اصالت در معنای داشتن یک "هویت"، دارای نهادهای ملی، سرزمین و تداوم تاریخی بوده و در نهایت هم با همان زمینه‌ها استقلال ملی خود را باز به دست خواهد آورد. (61)

دوره‌ی "بیداری ملی" در کردیسم، مبتنی بر عناصر "فرهنگی - زبانی" و احساسات ملی است که با فعلیت یافتن ظرفیت‌ها به خودآگاهی کامل ملی منجر خواهد گشت. (62)

"کردیسم" سه عامل بسیار مهم را در رهایی ملی موثر می‌داند: اندیشه ملی، هویت ملی، حقوق ملی.  
(63)

از نگاه "کردیسم"، روح ملی، خود را به شکل یگانه در هنر، موسیقی، عادات و سنتها یعنی فرهنگی در گسترده‌ترین معنای کلمه متجلی میکند. (64)

وحدت زبانی، وحدت تاریخی و وحدت فرهنگی ملت کرد در نهایت امر باید تظاهر سیاسی خود را در همبستگی و همکاری ملی پیدا و به تشکیل یک واحد سیاسی مستقل بیانجامد. (65)

"کردیسم" و اندیشه‌ی برخاسته از آن، ذاتی وحدت ملت کرد و دارای توانایی بالقوه مجاری سازی برای درآمیختن با لیبرالیسم و دموکراسی است. (66)

از نگاه "کردیسم"، سرزمین کردستان علاوه بر جغرافیای سرزمینی به مثابه سرزمین ملت کرد، دارای فضای زبانی و فرهنگی منحصر به خود نیز هست که آن را از "دیگری ناخود" متمایز می‌سازد. (67)

در "کردیسم"، مفاهیم حاکمیت مردمی و ملی به این معناست که حق مردم در مشارکت دموکراتیک در انتخاب شکل دولت مورد نظر خود، تضمین هویت ملی و حق دولت ملی کرد در تنظیم آزادانه‌ی امور داخلی و خارجی خود خدشه ناپذیر است. (68)

یکی از مهمترین اهداف "کردیسم"، تجدید ساختار بنیادی روابط سیاسی و اجتماعی در مسیری دموکراتیک برای دستیابی به حاکمیت راستین ملی یا حکومتی است. (69)

"کردیسم"، شکل - ساخت محوری مشروع سازی سیاسی حاکمیت ملت کرد بر سرنوشت خود است. (70)

"کردیسم" در نظام عمل، استقرار نهادها، شعایر ملی، پرچم، سرود، نشان‌ها و نشانه‌های ملی است.  
(71)

"کردیسم" با تعریف معیارهایی چون ثبات نهادهای ضامن دموکراسی، حکومت قانون، تضمین حقوق بشر، احترام به اقلیت‌ها و حمایت از آنها و نیز حمایت از اقتصاد فعال، فرصت حق تعیین سرنوشت ملی را به تحقق سعادت ملی رهنمون می‌سازد. (72)

"کردیسم" در حوزه اخلاق، ضمن بازتعریف منظم ارزش‌ها و نشانه‌ها الگوهای اخلاقی را براساس مرجعیت ملی ساماندهی می‌کند. (73)

"کردیسم" در پیوند با محیط برانگیزاننده‌ی آن یعنی سرزمین کردستان، در ابعادی تحلیلی و تطبیقی، به بررسی پیوندهای برآمده از جامعه‌ی کردستان برخاسته و بستر استقرار حاکمیت کردی در چارچوب کردستان را مهیا می‌سازد. (74)

از نگاه کردیسم، سرزمین مستقل کرد آرمان اخلاقی و معیاری است که فرزندان ملت کرد، خود را با آن بسنجند و بر این باور شوند که کردستان، تنها سرزمینی است که ملت کرد می‌تواند در آن به سرنوشت نهایی خود نائل شود. (75)

"کردیسم"، احساسی از کرد بودن، هویت محسوس و یگانه‌ی کردی و بازتعریف احساس در معنای هویت ملی است. (76)

معیار مدنی عضویت ملی در "کردیسم"، آزادی یکایک افراد در چارچوب هویت ملی کردی است و به عنوان یکی از ارکان حقوقی بر آن صحنه گذارده می‌شود چون ملت به عنوان یک فردیت، تعریف می‌شود. (77)

"کردیسم" به معنای دستیابی به یک واحد سیاسی متعلق به ملت کرد است. "کردیسم" در این معنا درهم آمیختن کشورسازی و تمرکز دولت نیز هست. (78)

"کردیسم" با برانگیختن آگاهی جمعی از سرنوشت مشترک به دنبال تحقق یک هدف دسته جمعی است که در قالب دولت - ملت متجلی می‌شود. (79)

"کردیسم"، فراتر رفتن از آگاهی گروهی بومی و پذیرفتن داوطلبانه‌ی هویتی ملی است. (80)

از نگاه "کردیسم"، بسیاری از ناکامی‌های رهایی طلب کردستان در دهه‌های اخیر که موجب عدم صلاحیت آنها در ورود به مقوله‌ی انقلاب‌های حقیقی می‌شود ناکامی در پدیدآوردن تحولات معنادار اجتماعی و سیاسی و ناتوانی در ایجاد احساس و ادراک پرشدت هدفی مشترک بوده که از هویت ملی سرچشمه می‌گیرد. "کردیسم" بر این اساس، در یک نظام چینه بندی مبتنی بر طبقه، قدرت و موقعیت،

یک اجتماع سیاسی تعریف میکند که با نگرش بنیادی به هویت ملی، ضمن ایجاد یک سازماندهی سیاسی و اجتماعی برتر، مانع از عدم دستیابی به هدف نهایی در نقاط سرنوشت ساز می‌شود. (81)

تلاش "کردیسم" اهمیت بخشی به نمود انگیزه‌های آگاهانه در برآورد اهمیت حقیقی مفاهیمی چون "هویت ملی"، "ملت"، "حق تعیین سرنوشت ملی" و "هویت مستقل" است. (82)

"کردیسم" در تطابق با سیاست ایدئولوژیک گروه سلطه که عموماً ابزاری برای وارونه جلوه دادن حقایق است تلاش میکند با بسیج نگرش‌های مطلوب موجود و در موارد لزوم تغییر نگرش‌ها، اندیشه‌ی ملی را سامان بخشیده و "ملیت کردی" را به عنوان آرمان سیاسی به یک نگره‌ی بنیادی تبدیل کند. (83)

"کردیسم" معنا دادن و ساختار بخشیدن به جهان سیاسی ملت کرد و بازتاب "هویت ملی" در اندیشه، گفتار و کردار اعضای ملت است. (84)

"کردیسم" یک نهضت عمل است که به دنبال ایجاد یا تقویت آن احساس در گروه‌های خاصی از مردم است که در واقع ملت واقعی (ملت کرد) را می‌سازند، احساسی که بهترین نامیکه بر آن می‌توان نهاد "احساس ملی" است. (85)



از نگاه "کردیسم"، هدف جنبش های ناسیونالیستی، ایجاد یا احیای حس ملی است که برای هستی یک ملت حکم یک ضرورت را دارد. این ملت باید دولتی از آن خود داشته یا دست کم از استقلال فرهنگی کامل برخوردار باشد. (86)

از نگاه "کردیسم"، هنگامیکه ملیت به سادگی به عنوان یک واقعیت تلقی شود، هر ملیتی - بزرگ یا کوچک - این حق بی چون و چرا را دارد که خودش باشد و براساس سرشت خودش زندگی کند. (87)

"کردیسم" براین باور است که جهانی گرایی و جهانی شدن، اگرچه ممکن است برخی اشکال ملت باوری را محدود کند، اما قطعاً شکل های دیگری ایجاد خواهد کرد چرا که جهانی شدن، با تقویت و تشابه تماس های فرهنگی، عموماً یک پاسخ بومی‌گرایانه را در میان کسانی که به فرهنگ ملی دل می‌بندند و از آن دفاع می‌کنند برمی‌انگیزد. (88)

از نگاه "کردیسم" ملت باید نوع مشخصی از دولت- سرزمین مدرن باشد بدین معنا باید بین واحد ملی و سیاسی یک سازگاری محقق یا مطلوب موجود باشد. (89)

"کردیسم" تبیینهای مرتبط با نحوه‌ی شناخت از ما، مناسبات اجتماعی، قدرت، جامعه و فرهنگ و تاکید بر ملت به عنوان محور اصلی است. (90)

"کردیسم" شیوه‌ی بودن ملت کرد در درون جهان ملتهاست که با تاثیرپذیری از "هویت ملی" و تاثیرگذاری بر سایر مولفه‌های هویت طلبانه بر آنها حک و نقش می‌شود. (91)

گفتمان ملت در "کردیسم" فرض را بر این می‌نهد که هر ملت در میان ملت‌های گذشته، حال و آینده، سرنوشتی ویژه دارد و از این حیث، منحصر به فرد است. اهل هر ملتی خاستگاهی یکسان و تجربه‌ی تاریخی، علایق و فرهنگی مشترک دارند. زبان و دین نیز گاه مندرج در آن فرهنگ شمرده می‌شوند. این گفتمان همچنین برآمدن ملت را امری جهان شمول معرفی می‌نماید. (92)

گفتمان ملت در "کردیسم" حق حاکمیت بر مردم و نمایندگی سیاسی از سوی مردم را منحصرأ از آن ملتها می‌شمارد و بر این باور است که هنگامیکه گروهی از انسانها در قالب یک ملت مجتمع گردند شایستگی استقلال را حایز خواهند شد. ادعای اخلاقی- سیاسی گفتمان ملت این است که هرگاه ملتی اراده کند حق دارد حکومت تشکیل دهد و حکومت واجد مشروعیت، حکومتی است که نمایندگی ملت را عهده دار باشد. (93)

از نگاه "کردیسم" در تاریخ هر ملت، نوعی پیوستگی هست که آکنده از شرح شجاعت، عظمت، فداکاری، مظلومیت و تحمل شدید نزد آن ملت است و کامیابی نهایی هر ملتی در آن است که تشکیل حاکمیتی دهد و در زادبومی مجتمع گردد. (94)

از نگاه "کردیسم" ملت‌ها واحدهایی اجتماعی و سیاسی هستند که بر پایه‌ی ضوابط خاصی از ماهیت خود شکل گرفته اند و تکوین آنها بر این فرض بنیان گذارده شده است که اجتماعات فرهنگی باید به اجتماعات سیاسی مبدل شوند و افراد وابسته به این گونه جماعتها حق دارند بر خود فرمانروا باشند یا دست کم فرمانروایشان را خود برگزینند. (95)

کمال مطلوب ملت کرد در "کردیسم" آن است که دولت و حکومتی تشکیل دهد یا عنان اختیار کشور و حکومت موجود را به دست گرفته و به یک دولت ملی مبدل شود. (96)

نکته‌ی ذهنی در ایدئولوژی "کردیسم" آن است که ملت کرد از ملل دیگر چیزی کم ندارد و منظور از جنبه‌ی ذهنی، تلاش برای بسیج نیروها در مصاف با امر برابری ملت کرد در برابری با سایر ملل و در نتیجه برخورداری از حق توسعه است. (97)

"کردیسم" بر این باور صحنه می‌گذارد که توسعه‌ی ناموزون در عالم واقع منجر به سلطه‌ی امپریالیستی مرکز بر پیرامون گشته است. در این میان نواحی پیرامون خواه ناخواه در مقابله با این سلطه واکنشی دوگانه بروز داده اند و در عین مقاومت در برابر آن تلاش نموده اند تا از قوای محرک آن به سود خود بهره برداری نمایند. این هم تنها بر پایه آرمان‌گرایی سیاسی و بسیج ایدئولوژیک نیروها با تکیه بر منابع خودی امکان پذیر بوده است یعنی با تاکید بر "ملت". (98)

"کردیسم"، اسطوره‌ی همبستگی، پیوستگی و تجدید حیات ملت کرد است. (99)

"کردیسم"، ایدئولوژی ترویج روح ملیت، احساس شدید تعلق به هویت جمعی و همبستگی میان جمعی گسترده بر پایه‌ی زبان، فرهنگ، میراث، مذهب مشترک یا شهروندی ملی است. (100)

ملت در "کردیسم" گروهی هم پایگاه است که مدعی قدرت سیاسی ارضی بر پایه‌ی اعتقاد مشترک به فرهنگ ویژه‌ی خود بوده و اجتماع سیاسی خود را بر مبنای مفهوم شهروندی و حاکمیت مردم قرار می‌دهد. به عبارت دیگر ملت عبارت از اجتماعی از مردم که سرشتی زبانی، پشتوانه فرهنگی‌شان و دولت مدرن تقویتشان از نظر سیاسی باشد. (101)

در حالی که وجود اجتماع زبانی مشترک، شرط لازم ملت بودن شمرده می‌شود شرط مهمتر آن است که احساس درونی تعلق به اجتماع از مردم که سرنوشت مشترکی داشته باشند - سرنوشتی که حاصل تجارب و خاطرات مشترک است - و همچنین اجتماع جغرافیایی مردم که وابستگی مکانی و متقابل داشته باشند در کار باشد. (102)

هدف از تعریف "اسطوره‌ی ملی" در "کردیسم" نه تنها توجیه حق ملت کرد بر سرزمین کردستان بلکه تعریف رسالت خاص ملت کرد در قبال سایر ملت‌ها و تعیین دلیل عقلانی برای ادعای آن به برابری سیاسی و فرهنگی با دیگر ملل است. (103)

از نگاه "کردیسم" خاطرات تاریخی مشترک و تجارب جمعی، از حساس‌ترین عوامل در ساختن ملت‌ها به عنوان جوامع فرهنگی دارای سرنوشت سیاسی مشترک به شمار می‌آید. (104)

"کردیسم" به لحاظ جامعه‌شناختی نوعی همبستگی اجتماعی است که اعضای یک جامعه‌ی فرهنگی می‌را به یکدیگر پیوند می‌دهد. (105)

ایدئولوژی ملی در "کردیسم" چهار مولفه با هدف اصلی را دنبال میکند: وحدت ملی، ترویج پیشرفت ملی، تدوین رسالت ملی، آرمان استقلال ملی. (106)

فرهنگ در "کردیسم" مجموعه‌ای از پسندهای ثابت همبستگی بر پایه‌ی ارزش مشترک است که در جریان اجتماعی شدن درونی می‌شوند و با اتصال به مجاری ارتباطی مشترک، ارزشها، عادات و آداب و رسوم مشترک را به صورت بنیاد موجودیت ملی در آورند. (107)

"کردیسم" مدعی حقوق لاینفک برای تمامی اتباع ملت کرد در تمام زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در کنار سایر انسانها و ملت هاست. (108)

ملت در "کردیسم" نمونه‌ی اعلا‌ی اجتماعی فرهنگی است. ظهور همبستگی ملی به معنای وجود نظام فکری و نمادین مشترک و شیوه‌های رفتاری مشترک است که اعضای یک ملت را به هم متصل میکند. (109)

"کردیسم" قابل قبول‌ترین بنیاد برای مشروعیت سیاسی ملت کرد و گامی اساسی و قطعی در مسیر تحول و اندیشه و عمل ملت کرد به سوی عقلانیت و خردمداری است. (110)

از نگاه "کردیسم" عنصر سازنده‌ی اصل تشکیل ملت، معانی مشترک و درک و شناختی است که آحاد ملت در مورد تجارب مشترک خود و بده بستانهایشان با سایر گروهها دارند. این معانی و تجارب مشترک پس از آنکه تعریف شوند از نسلی به نسل دیگر منتقل و به صورت خاطرات، نمادها و ارزش‌ها رمزگذاری و تبدیل به اسطوره‌ی سازنده "در ملت می‌شوند. این اسطوره‌های سازنده چندین مولفه اند: نام مشترک، اسطوره‌ای مشترک، روایت تاریخی مشترک به تصور برخورداری از یک فرهنگ یگانه و تحول ناپذیر به وابستگی به سرزمینی خاص و احساس درونی تعلق و همبستگی. (111)

یکی از اندیشه‌های اصلی حاکمیت در "کردیسم"، احساس تعلق به یک ملت واحد و وجود یک نیروی مرکز گرا در جهت وحدت بخشی است. (112)

کل نظام - نهادهایی که یک ملت به آنها اعتقاد دارد از جمله پرچم ملی، سرود ملی، خاطرات تاریخی گذشته، اصول مذهب حاکم، مقررات اقتصادی مورد قبول عموم و سلسله مراتب اجتماعی استقرار یافته در "کردیسم" بخش هایی از احساس تعلق به کردستان به مثابه سرزمین ملی است. (113)

ملی سازی سرزمینی در کردیسم، اجتماعی کردن سرزمینی جمعیت به منظور ایجاد احساس هویت مشترک با انگاره هایی از وطن و ملت است که به مثابه بخشی از طرح ملی سازی ترسیم می‌شود. (114)

نقش محوری مکان و مکان سازی در شکل گیری تعاملی هویت قومی- ملی در نگره‌ی جغرافیایی "کردیسم" اهمیت جغرافیای ناسیونالیسم را به عنوان فصل مشترک مکان، قدرت و هویت آشکار می‌سازد. (115)

از دیدگاه "کردیسم" نقش جغرافیایی تعریف قلمرو ملت‌ها و مرزهای موجود بین "ما" و "دیگران" به زبان فنی و تشریح واقعیت‌های ناظر بر محیط طبیعی، فرهنگی و چگونگی مدیریت بر آنها است. (116)

"کردیسم" بیدار کردن عشق به سرزمین با هدف درک مشترک زادگاه و ایفای وظیفه‌ی ملی است. (117)

بنای ملی فضای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از هدف‌هایی است که در پشت ملی سازی سرزمینی قرار دارد و "کردیسم" از ساز و کارهای لازم که معرف تصویری ملی و خاص از کردستان به عنوان زادگاه، وطن و سرزمین است برای تشخیص بخشی ملی استفاده می‌کند. (118)

مرز سازی و بنای مکان اجتماعی، وجوهی بنیادین از عناصر پایه ساختن هویت در "کردیسم" به شمار می‌آیند و از این منظر، مرزها هم نهاد و هم منظر رابطه‌ی قدرت و نهادهای اجتماعی هستند که در جریان تفکیک کردارهای نهادین به بخشی از حیات روزمره تبدیل می‌شوند. مرزها هم خالق و هم مخلوق هویت هستند. (119)

به اعتقاد "کردسیم" احساس هم هویتی با "عرصه نزدیک و بی واسطه"ی محلی گسترش می‌یابد نه آنکه از میان برود. براین اساس، هویت ملی در آن مکان‌هایی از همه جا نیرومندتر خواهد بود که هویت‌های ملی وضعی مطمئن و استوار دارند. (120)

از نگاه "کردسیم" وابستگی به سرزمین به همان قدمت جامعه‌ی انسان است و شواهد اندکی از این بابت وجود دارد که پیوندهای ایدئولوژیک نیرومندی که هویت، سیاسی و سرزمین را به یکدیگر می‌پیوندند رو به سستی داشته باشد. (121)

با کردسیم می‌آموزیم که تنها اصل مشترکی که بنیاد هر ملتی را تشکیل می‌دهد احساس اعضای این ملت است به اینکه ملتشان به سوی یک سرنوشت مشترک حرکت می‌کند و ملتزم و متعهد به واحد جمعی خود به مثابه "ذات ملت" است. (122)

تاریخ سلطه در کردستان، تاریخ حمایت از تحقیر شخصیت ملی ملت کرد است. گروه سلطه همواره این ملت را منفعل، محتاج سرپرستی، عاجز از گذران زندگی خود، احساساتی، آتشین مزاج، نظم ناپذیر و حتی وحشی می‌نامند تا توجیهی مناسب برای تداوم سلطه و سرکوب فرآهم آورند. (123)

اصولی که در "کردسیم" به عنوان بنیادهای اصول ملی و توجیه اقدام سیاسی شناخته می‌شوند عبارتند از:

1- اصل "حق تعیین سرنوشت ملی" برای تمامی ملتها از جمله ملت کرد یک حق انکار ناپذیر است.



2- ملت کرد به مانند تمام ملتهای دنیا حق دارد از استقلال سیاسی و دارا بودن کشوری مستقل برای خود برخوردار باشد.

3- اگر ملتی فاقد کشور باشد حق دارد با توسل به همه‌ی شیوه‌های ممکن برای استقلال مبارزه کند.

4- تمامی ملت- دولت‌های جهان حق دارند سیاستهای داخلی و بین‌المللی خود را بدون دخالت کشورهای دیگر تنظیم کنند. (124)

مهمترین نتایجی که "کردیسم" با خود به همراه می‌آورد عبارتند از:

1- عضویت در هویتی ملی برای فرد نوید بخش‌رهایی و آزادی از فراموش‌شدگی انفرادی و به مفهوم عضویت در مجموعه‌ای است که بر زندگی فرد موثر خواهد بود.

2- مشروعیت یافتن با ملت برای افراد، امید تجدید و بازسازی را از طریق بازسازی یا تجدید حیات ملت فراهم می‌کند.

3- به افراد اطمینان می‌دهد که همگی از موقعیتی یکسان به عنوان اعضای ملت برخوردار خواهند بود. (125)

احساس پرتوان "ما بودن" در "کردیسم" نخستین ابزاری است که مردم به وسیله‌ی آن هویت خود را به صورت دسته‌جمعی باز می‌شناسند. (126)

"کردیسم" فلسفه‌ای است سیاسی که معتقد است ملت باید عامل نخست در تعریف و ایجاد نهادهای سیاسی و تشکیل کشور به عنوان قلمروی مشخص، حکومت و قابلیت برقراری رابطه‌ی متقابل باشد. (127)

همه‌ی ملت‌ها دارای حق استقلال به "فضیلت حق درباره‌ی وضعیت سیاسی خود" هستند، آزادانه تصمیم می‌گیرند و آزادانه راه توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را پی می‌گیرند. (128)

"کردیسم" حق بهره‌مندی هر کس از فرهنگ خودش، آزادی مذهب، حق استفاده‌ی هر فرد از زبان خودش به طور علنی و خصوصی، حق تاسیس نهادها و انجمن‌ها، حق حفظ رابطه، حق مشارکت موثر در زندگی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و عدم تبعیض و برابری رفتار را برای تمامی ملت‌ها به رسمیت می‌شناسد. (129)

ملت در "کردیسم" برجسته‌ترین هویت گروه برای مقاصد سازمان سیاسی است. (130)

از نگاه "کردیسم" اقلیت‌ها و جوامع قومی در هر کشوری به عنوان اعضای کامل و برابر جوامعی هستند که در آن زندگی می‌کنند. (131)

"کردیسم" ملت را به وحت و تجمع در یک واحد ارگانیک سیاسی در قالب یک کشور مستقل از طریق ترویج هویت مشترک و وفاداری به سرزمین ملی فرا می‌خواند. (132)

"کردیسم" عشقی بزرگتر از عقل و قوی تر از اراده می‌پرورد، عشقی که به کمک این باور می‌آید که این سرنوشت، یگانه سرنوشت مقدس برای ملتی است که عشق به آزادی، محرک بودن و ماندن اوست. (133)

"کردیسم" هم یک شیوهی عمل سیاسی و هم یک شیوهی گفتمان است که در هر حوزه با ایجاد یک نظام تعاریف و مفاهیم، هویت را به عنوان یک صورتبندی گفتمان و تابع قواعد ملت و معمولی ساخت، حفظ و بازتولید می‌کند. (134)

"کردیسم" بیشتر یک مقوله‌ی قابل گسترش است تا مقوله‌ای محدود و از این رو مجموعه‌ی گسترده‌ای از انگیزها را پوشش می‌دهد که در رابطه با هویت ملی معنا پیدا می‌کنند. (135)

"کردیسم" یگانه پارادایم مشترک بر رویکردهای نظری و حوزه‌های نگرش است که می‌تواند هویت خواهی ملت کرد را در چارچوب یک هویت مستقل به فعلیت درآورد. (136)

"کردیسم" آموزه‌ای است دال بر اعتقاد به آزادی در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی برای ملت کرد و قادر ساختن او بر اینکه با اعمال وجوه گوناگون بر خود حکومت کند. (137)

هدف "کردیسم" متحد ساختن کلیه‌ی اعضای جامعه کردستان صرفنظر از وابستگی‌های ویژه‌ی آنان با تکیه بر وفاداری‌ها، نمادها و نهادهای مشترک است. (138)

ملت در "کردیسم" جمعیت انسانی صاحب نامی است که اساطیر و خاطرات، فرهنگ عام توده، موطنی مشخص، وحدت اقتصادی و حقوق و وظایف برابر برای کلیه اعضا دارد. (139)

ملیت از نگاه "کردیسم" جدای از موجودیت سیاسی، موجودیتی اجتماعی نیز هست که در طی زمانی دراز شکل گرفته و متمایز از شیوهی حکومتی قانونی است. (140)

"کردیسم" بر این باور است که در صورتی که احساس ملیت به هر درجه‌ای از قوت وجود داشته باشد دلیلی موجه برای به هم پیوستن کلیه اعضای ملت تحت یک حکومت و داشتن حکومتی جداگانه برای خودشان وجود دارد. (141)

"کردیسم" با پذیرش ناسیونالیسم دمکراتیک، بر این باور صحنه می‌گذارد که شهروند دمکراسی مدرن، هم‌حس جداگانه‌ی هویت و حوزه‌ی عمل و هم‌هویت ملی مشترک را تجربه می‌کند. (142)

"کردیسم" منشأ هویت فردی را در ملت می‌نهد که صاحب حاکمیت، کانون اصلی وفاداری و اساس همبستگی همگانی تلقی می‌شود اما همزمان به شهروندان، حق داشتن صور گوناگون هویت در یک فضای عمومی به نام جامعه مدنی را نیز می‌دهد. در "کردیسم" از شهروندان انتظار می‌رود که هویت خود را از ملت خود بگیرند. (143)

اگرچه در کردیسم حق شهروندان در دمکراسی مدرن برای شرکت در فعالیت هایی که مستقل از کشور است و از طریق آنها می‌توانند حس هویتی متفاوت با هویت سیاسی خود را ابراز دارند محفوظ است اما سلسله مراتب وفاداری های اجتماعی که در آن ملت برای همه ی افراد از هر نظر ضرورتاً در راس بالاترین نقطه‌ی آن قرار دارد یک اصل محتوم و گریزناپذیر خواهد بود. (144)

از نگاه "کردیسم" ناسیونالیسم سیاسی هر گاه با دمکراسی ترکیب شود می‌تواند با پی ریزی شالوده‌ای برای یک فدراسیون جهانی که هم همکاری و هم کنترل و پاسخگویی محلی را جایز می‌شمرد در خدمت ادغام درآید نه اینکه مانعی در راه آن باشد. این امر تا حد بسیاری بستگی به آن خواهد داشت که ناسیونالیسم سیاسی به پشتگرمی دمکراسی بتواند بفریبندگی های اشکال چائوونیستی (میهن پرستی متعصبانه) فایق آید. آرمان دمکراتیک نوین شالوده‌ای محکم برای فدراسیونی از ملل می‌باشد زیرا متکی بر اعتقادی است که اغلب زیر عنوان حقوق خلاصه و جمع بندی می‌شود و بر این باور است که همه‌ی مردم باید از "حق تعیین سرنوشت" به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به بهروزی و نیکبختی بزرگتر برخوردار باشند. (145)

"کردیسم" به عنوان یک جنبش، حرکتی سیاسی است که مدعای خود را بر این اصل توجیه می‌کند که ملتی به نام "ملت کرد" وجود دارد، وفاداری سیاسی بیش از هر چیز به ملت مربوط می‌شود و ملت باید در داخل قلمرو ملی خویش خودمختاری سیاسی داشته باشد و اینکه دعوی قدرت در این سازمان سیاسی خودمختار بر مشروعیت ملی آن متکی است. (146)

"کردیسم" به عنوان یک ناسیونالیسم وحدت بخش، جنبش سیاسی معارضی است که بخش های اشغال شده ی سرزمین کردستان را جزو قلمرو ملی می داند و در نتیجه به دنبال یکپارچه کردن کردستان از طریق تشکیل و استقرار یک دولت ملی است. (147)

مقصود از اصالت در "کردیسم" بیشتر یک وضعیت علمی یعنی تعلق داشتن به مکان، درگیر بودن در زمان و تلاش برای تصرف ظرفیتهای موجود است. (148)

با "کردیسم" ملت کرد می تواند ادعا کند که مالک سرنوشت خود و ضامن بهشت و دوزخ خود خواهد بود. (149)

انسان کرد در "کردیسم" نقطه به نقطه و خط به خط، موقعیت زمانی خود را ارزیابی و کنجکاوانه با ورود هر عامل جدید به محاسبه اش، به نتایجی آگاهانه تر دست خواهد یافت. (150)

در "کردیسم" دولت ملی به عنوان نهاد عالی و کانون وفاداری تلقی می شود که از طریق رسانه ها، کنترل آموزش، خط مشی زمانی و هدایت توسعه ی سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی تقویت می شود. (151)

در "کردیسم" واژه ی "ملی" به عنوان یک مشخصه ی زندگی روزمره درمی آید که محکم ترین مبنا را برای یک احساس گسترده از هویت ملی فراهم می آورد. (152)

"کردیسم" بر این باور است که هنگامیکه یک ملت بنا بر اصول راستین خود تلاش میکند، برای بشریت تلاش میکند. ملت از این دیدگاه تکیه گاه اهرمی خواهد بود که باید آن را برای صلاح همگان به کار بست. (153)

"کردیسم" با برانگیختن نظریه‌ی ملیت، حق مسکوت خود را به یک آرمان تبدیل و از همه‌ی ملتها دعوت میکند برای کسب آزادی ملی خود مبارزه کنند. (154)

"کردیسم" در جستجوی روح و رسالت "ملت" برای دستیابی به آزادی و برابری و اتکا به قدرت خود برای رهایی ملی است. (155)

"کردیسم" به مفهومی دیگر می‌تواند به جای "آگاهی ملی" به کار رود و بر مجموعه‌ای از مفاهیم و احساسات دلالت کند که قالب مفهومی هویت ملی را تشکیل می‌دهند. از این نگاه، هویت ملی چیزی است که می‌توان آن را هویت بنیادی خواند، هویتی که تصور می‌رود در مقایسه با هر هویت دیگری، کلیه‌ی حوزه‌های زندگی اجتماع، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را شامل خواهد شد. (156)

هویت ملی از نگاه "کردیسم"، هویتی تکامل یافته و به معنایی دیگر تکامل یافته‌ی مفهوم هویت به معنای دقیق کلمه و ناشی از یک جریان منظم تکامل جهت دار اجتماعی برای "ملت" است. (157)

هویتی که قابلیت اطلاق گسترده دارد یا همان هویت بنیادی که تصور می‌رود ماهیت دارنده اش را تعریف میکند از هر نوعی که باشد رفتار را در موقعیت های گوناگونی شکل می‌دهد. این هویت همچنین تصویر نظم اجتماعی یا آگاهی اجتماعی جامعه‌ی مفروض را منعکس میکند و در واقع این تصویر را در مقیاس کوچک در بر می‌گیرد. این امر چارچوب هویت بنیادی در جهان مدرن را اساس آگاهی اجتماعی مدرن نیز میکند و دال بر آن است که در جهان مدرن، آگاهی اجتماعی، شکل آگاهی ملی را به خود می‌گیرد. (158)

"کردیسم" چارچوب سازوکار فرهنگی اصل یکپارچگی اجتماعی، ساختار اجتماعی و نظام شناختی نظم آفرینی است که به واقعیت اجتماعی ما معنا می‌بخشد و در نتیجه به آن شکل می‌دهد. (159)

دو اصل بسیار مهم در "کردیسم"، "اصل حاکمیت مردم" و "اصل برابری بنیادی در ساختار سیاسی و اجتماعی" است و بر این اساس، دولت یکی از ضروریات اصل حاکمیت مردم است و قدرتی که توسط دولت اعمال می‌شود از ملت نشأت می‌گیرد. اصل برابری نیز براساس کمیت فراگیر هویت ملی عامل مهمترین ضرورت ساختاری یعنی ماهیت قشربندی اجتماعی است. (160)

هویت ملی کردی در "کردیسم"، نخستین هویت از سلسله‌ی هویت‌ها و عنصر اصلی مرجعیت برای آحاد ملت کرد است. هویت ملی، اصل سازمان دهنده‌ای به دست می‌دهد که در موارد مختلف قابل کاربرد است، به آنها معنا می‌بخشد و به عناصر هویتی معین تبدیل میکند. (161)



"کردیسم" به مثابه یک اصل سیاسی بر این باور است که واحد سیاسی و ملی باید بر یکدیگر انطباق داشته باشند. از این دیدگاه "کردیسم" را می‌توان یک نظریه‌ی مشروعیت سیاسی دانست که چنین ایجاب می‌کند مرزهای قومی، مرزهای سیاسی را قطع نکنند. "کردیسم" با این تعبیر "سیاسی کردن هویت" است. (162)

تصویر ذهنی "کردیسم" از جامعه باید دو عنصر را شامل شود: ماهیت ملت در کل و ماهیت انسانهایی که اجزای ملت هستند و آن را تشکیل می‌دهند. ماهیت ملت در کل حامل موجودیتی یکپارچه و جمعی است که به سبب پیوند افراد شکل گرفته است و ماهیت انسانهایی که اجزای ملت هستند مشتمل بر جهت‌گیری اراده، مصالح و هدف اعضای ملت در جهت دستیابی به خواسته و آرمان ملی است. (163)

از نگاه "کردیسم" همانطور که انسان نمی‌تواند بدون هیچ یک از اندام‌های حیاتی‌اش زندگی کند بدون ملیت نیز نمی‌تواند زنده بماند. هر انسان با ملیتی خاص به دنیا می‌آید و انتظار می‌رود خود را در حس وابستگی و سرسپردگی به ملت نمایان کند. (164)

"کردیسم" بازتابی از یک هستی جمعی، نمادی از تعالی عامه مردم، یک نظم سیاسی و اجتماعی جدید و یک واقعیت ساختاری برای ملت کرد است. (165)

"کردیسم" در نمود عملی خود، بسیج سیاسی به منظور دست یافتن به حاکمیت ارضی ملی، تحکیم این حاکمیت و حفظ آن است. این نمود، محصول هدف ما و خاطره‌های جمعی، زبان، فرهنگ و دین و پیوند با قلمروی خاص برای تشکیل یک اجتماع سیاسی ملی است. (166)

زبان از نگاه "کردیسم"، مخزن لایه‌های تاریخ و ارزش‌هایی است که در ملتی نهفته اند و به همین سبب روح ملی ذاتی را به بهترین نحو نمایش می‌دهند. (167)

در "کردیسم" انسان اسیر بردگی نمی‌شود نه نژادش به اسارت درمی‌آید، نه زبانش و نه دینش. (168)

از نگاه "کردیسم" تجمع بزرگی از انسانها با روانی سالم و گرمای دل، وجدانی اخلاقی می‌آفریند که نامش ملت است. ملت از این نگاه، یک تجمع داوطلبانه، معنوی و ایدئولوژیک نیز هست. (169)

"کردیسم" احساس گروه یا جمعی از مردم است که در قلمروی به هم پیوسته زندگی میکنند و زبانی واحد و یا لهجه‌هایی خویشاوند به عنوان وسیله‌ای انتقالی برای افکار و احساسات مشترک به کار می‌برند، اعتقادات مذهبی مشترک دارند، دارای نهادها، سنتها و عادات مشترکی هستند که در طی تاریخ مشترک اکتساب و مبادله کرده اند و خواست مشترکی را برای همگونی و همانندی می‌پروراند. (170)

جنبش ملی از نگاه "کردیسم" تلاش‌های سازماندهی شده برای کسب همه‌ی صفات یک ملت کامل از همه‌ی جهات است. (171)

خواسته‌های مربوط به بهسازی فرهنگ ملی، توجه به اهمیت زبان، ایجاد یک ساختار کامل اجتماعی شامل نخبگان فرهیخته جامعه و کسب حقوق مدنی برابر و حق تعیین سرنوشت ملی، از اهداف جنبشهای ملی در "کردیسم" به شمار می‌آیند. (172)

"کردیسم"، فلسفه‌ی مشروعیت بخشی به اندیشه‌ها و عقاید مربوط به حاکمیت ملت کرد، حقوق بشر، مدیریت ملی و دولت ملی به وسیله‌ی ایجاد یک فرهنگ مشترک برپایه‌ی زبان واحد ملی است. (173)

"کردیسم" تلاش یک ملت برای احیای هویت ملی خود زیر یک پرچم ملت باور است که خواهان به رسمیت شناخته شدن به عنوان بازیگری مستقل از سوی جامعه‌ی بین‌المللی، کشورها و سازمانهای بین‌المللی است. (174)

از نگاه "کردیسم"، استقلال، امنیت و مشروعیت، تنها در جهانی که ملت-کشور برآن حاکم باشد و با کسب موقعیت یک ملت - کشور قابل دستیابی است. (175)

از نگاه "کردیسم" کردستان واحد سیاسی خواهد بود که در آن مرزهای ملت منطبق با مرزهای کشور است و مرزهای کشور به واسطه‌ی دربرگیری ملت است که مشروعیت می‌یابند. (176)

"هسته‌ی مشترک" در "کردیسم" به این معناست که آحاد ملت کرد، همگی "هویت ملی" را اندیشه و تجربه کرده اند. (177)

"کردیسم" با مطابقت میان وسایل و اهداف در واقعیتی عینی نسبت وسایل و اهداف در خود آگاهی عامل رفتار، به تأویل شناخت متقابل اعضای ملی و ملت مبادرت میکند. براین اساس، نه تنها اندیشه‌ی عدالت، سبب رفتارها در جهت ارتقای موقعیت است بلکه یک احساس ذاتی در درون آحاد ملت وجود دارد که شهروندان را وامی‌دارد موقعیت خود را در تمام ابعاد بهبود بخشیده و در چارچوب مفهومی به نام ملت، آن را ارتقا دهند. (178)

هدف نظام آموزشی در "کردیسم"، دگرگونی ارزشها و اخلاق سنتی و خلق ارزشها و اخلاق جدید است که با خصلت ملی همسان و با نیازهای ملت هماهنگ باشند. (179)

"کردیسم" باز نمودن آن اراده‌ی ملی است که می‌بایستی همه‌ی اعضای ملت به آسانی در آن شریک باشند چون به عنوان اعضای ملت، راه دیگری جز شرکت در این اراده ملی وجود ندارد. همین اراده ملی است که "کردیسم" را به ترجمان ملت باوری هر یک از اعضای ملی بدل می‌سازد. (180)

از نگاه "کردیسم"، مردمیکه به هر دلیل احساس می‌کنند به اجتماعی تعلق دارند که وفاداریشان در درجه اول معطوف به آن است حق دارند منافع عالی‌ه‌ی خود را تعیین و زندگیشان را بر طبق آن تنظیم کنند که صورت آرمانی آن یک سازمان سیاسی (دولت ملی) متعلق به خودشان است. آنان حق انکار ناپذیر تعیین شکل و قواعد این سازمان را در صورتی که لزومش را احساس کنند نیز دارند. (181)

"کردیسم" پدیده‌ای سیاسی - اجتماعی است که در یک لحظه تاریخی مفروض در یک منطقه‌ی جغرافیای مشخص به نام کردستان، در پاسخ به ترکیبی منحصر به فرد از مسایل جامعه کردستان نمایان خواهد شد.

( (182

"کردیسم" ملت باوری کردی است که حول اصول قانونی عقلانی، قبول اصول عام و کلی و عشق به ملت و نهادهایش شکل می‌گیرد. در این الگو ضمن امعان به آداب و رسوم، زبان، مذهب و خویشاوندی، بر اهمیت فرهنگ مدنی مشترک و برابری قانونی سیاسی اعضای متعلق به یک قلمرو ارضی مشخص تاکید می‌شود. (183) (

فرهنگ در "کردیسم" حیظه‌ی افکار و عقاید، نمادها، اسطوره‌ها، ارزش‌ها و گفتارهایی است که از طریق آن ملت‌های جهان خود را می‌شناسند، با اعمال لازم در آن آشنا می‌شوند و خود را به جهانیان می‌شناسانند.

( (184

"کردیسم" ملت کرد را در برابر "پیکار سرنوشت سازی" قرار می‌دهد که نظام ارزشی او را به عنوان یک ملت در برابر سایر ملل و هویت او را به عنوان یک هویت ملی در چارچوب یک سرزمین مستقل تعریف نماید. (185) (

اصل بنیادین نظریه‌ی سیاسی "کردیسم" بر این فرض بنیاد گذارده می‌شود که شالوده‌ی مشروعیت، مبتنی بر " اصل حق تعیین سرنوشت ملتها" به عنوان یک مساله‌ی اساسی است. (186)

از نگاه "کردیسم" اصل حاکمیت بر ملت کرد، ذاتاً در وجود ملت کرد نهفته است و هیچ گروهی از انسانها، هیچ فردی و هیچ حکومت و یا دولتی نمی‌تواند قدرتی اعمال کند که ناشی از آن نباشد. (187)

"کردیسم" بخشی از جان و روان انسان کرد است که به روح او معنا و خلاقیت می‌بخشد و ریشه در فرهنگ ملت او دارد، "کردیسم" آگاهی ملی را ملکه‌ی ذهن آحاد ملت کرد می‌سازد. (188)

ملت از نگاه "کردیسم"، اجتماعی با ذهنیت مشترک است که بر زبان و فرهنگ مشترک و منش ملی مشترک مبتنی است و عالی‌ترین شکل وحدت یا همکاری اجتماعی است. (189)

"کردیسم" ایجاد یک نظام ملت باور است که مظهر ارزش‌های مردم باشد و بنیادهای یک سرزمین مستقل کارآمد به نام کشور مستقل کرد را فراهم کند. (190)

مهمترین و بنیادی‌ترین مسایل مبتلابه "کردیسم" عبارتند از:

"هویت" که متضمن ایجاد حس تعلق ملی است، "مشروعیت" که به اقتدار نظام کرد ملت باور مشروعیت می‌دهد، "مشارکت" یا فرآیندی که طی آن ملت در امور سیاسی مداخل می‌کنند و "نفوذ" که با موضوع قابلیت از حیث اختیارات در اداره امور در درون جامعه سرو کار دارد. (191)

در "کردیسم" از نهادها بهره گیری می شود تا نقشه هایی برای کنشگران اجتماعی به وجود آورند. نهادها به عنوان نیرویی مولد و سازنده در زندگی "کرد" عمل می کنند، معنی می آفرینند و میان کنشگران در گروه بندی های اجتماعی خاص، تفاهمات را موجب می شوند. (192)

ویژگی "کردیسم" به عنوان یک اندیشه ی مسلط آن است که می تواند هستی شناختی خاص و استدلالش را در موضع اصلی قرار دهد. در این موقعیت، ایدئولوژی از راه هستی شناسی مندرج در سنتهایی که عرضه می شوند می تواند به بافتهای متنوع معنی در زمان و مکان، وحدت ببخشد. بر این اساس، "کردیسم" زائیده ی منطقی فرهنگی یا هستی شناسی گوناگونی است که از طریق آنها شیوه های رفتار و عقاید را در طول زمان پدید خواهد آورد. منطق "کردیسم" ریشه در شیوه های اعمال عادت شده ی واقعیت های روزمره ی ملت کرد دارد. (193)

"کردیسم" به جای آنکه یک بعد ساده باشد واقعیت را به نحوی ساخته و پرداخته می کند که در میان توده ها طنین انداز می شود و به این اعتبار الگوی الزام آوری در مورد شرایط اجتماعی و سیاسی به دست می دهد. (194)

"کردیسم" مستلزم تخیل خلاق درباره ی کردستان است و افسانه ها و اسطوره ها می توانند به گونه ای به سرزمین و ملت کرد وجهی قانونی و مقدس ببخشند که کرد ملت باوری را به چیزی شبیه دین نزد ملت کرد تبدیل کند. (195)

از نگاه "کردیسم" در کرد بودن چیزی نهفته است که ملت کرد در آن وجه مشترک دارند. چیزهایی را که به عنوان کوچکترین مخرج مشترک نزد ملت باید کرد مطرح کرد عبارت از زبان، تاریخ و ذهنیت مشترک خواهند بود که هویت ملی کردها را به عنوان کرد می‌شناسانند. (196)

"کردیسم" یک نهضت سیاسی است که آرمانش به دست آوردن دولت ملی کرد و فراهم آوردن سازو کارهای مورد نیاز برای دستیابی به قدرت برابر و توانایی انتخاب برابر با سایر ملت‌های جهان است. (197)

از نگاه "کردیسم" جوامع ملی باید شرایط سیاسی مساعد را برای تداوم خود و توسعه‌ی آزاد فراهم آورند. آنگاه که ملت آزادیخواه، ارزش حقوق و آزادی افراد را بالا برد می‌توان گفت که این امر منطقیاً متضمن ترتیبات دمکراتیک است. از این رو می‌توان گفت "کردیسم" می‌تواند زیربنای یک دمکراسی آزادیخواهانه باشد. (198)

از دیدگاه "کردیسم" ملت‌ها بخشی از هویت انسان را تشکیل می‌دهند و هویت شایسته‌ی احترام است بنابراین همه‌ی انسانها موظف هستند به آنچه که در دیگران بخشی از حس هویت آنها را می‌سازد احترام بگذارند و آن را به رسمیت بشناسند. (199)

در "کردیسم" کشور ملی مقبول‌ترین شکل سازمان سیاسی است و کشور ملی نه تنها پیش شرط آزادی راستین بلکه اساس مدرن سازی و توسعه اقتصادی نیز قلمداد شده است. (200)



"کردیسم" تجلی سیاسی عواطف همگانی زیربنایی است که از ارزش ذاتی مشارکت سرچشمه میگیرد.  
"کردیسم" حق گروهی آزادیخواهی ملت کرد است. (201)

"کردیسم" مبنای اخلاقی حق ملت را نسبت به استقلال ملی توجیه، گذشته‌ی ملت و هدف‌های آتی آن را تبیین و صورتهای قابل گفتگوی سیاسی را که همهی میهن پرستان باید محترمشان بشمارند تعریف میکند. بدین ترتیب در خدمت آرمان "کرد ملت باوری" است. (202)

"کردیسم" عبارت از ابزار هویت خاص ملت کرد در برابر سایر ملل یا دولتها به عنوان اعلام حق این ملت به حفظ و پیش بردن هویت خود در عالم بین المللی است. (203)

فرهنگ در "کردیسم" مجموعه یا الگوی رفتارها، اعتقادات، نگرشها، ارزشها، نهادها، نمادشناسی، شمایل نگاری، هنر و سبک مصنوعات است که در بین اعضای یک ملت، مشترک است. (204)

هنر در "کردیسم" پشتیبان خاص ملت کرد به ویژه در تباین با هویت سایر ملتهاست و هنر ملی نیز به تبع، آفرینش آثاری است که هویت، ملیت و حق آزادی ملیت کرد را متجلی کند. بنابراین هنرمند ملی نیز اثر آفرینی است که اثر او پشتیبان روند عادی اخلاقی و ملی جامعه و سرزمینش باشد. (205)

از نگاه "کردیسم" اگر ملتی بتواند تاریخ و فرهنگ خود را حفظ و از آن حراست کند در آن صورت مجبور نخواهد بود هویت خود را نیز همراه با استقلالش به ملتهای دیگر واگذار کند. بنابراین حفظ

همه آن چیزهایی که فرهنگ یک ملت را تشکیل می‌دهند اعم از رفتارها، اعتقادات، نگرشها، ارزش نهادها، نمادشناسی، سبک مصنوعات و هنر مشترک می‌توانند ضامن تداوم و بقای یک ملت باشند. (206)

از نگاه "کردیسم" امکان احراز "خود بودن" و "هویت ملی"، مبتنی بر عضویت در جامعه‌های است که در آن حقوق انسانی و برابری افراد بتواند در عرصه سیاسی تحقق پیدا کند. (207)

"کردیسم" به عنوان یک نظریه ملت باور و استقلال طلب در تقابل با سلطه، راه را برای آن چیزی باز میکند که به عنوان چارچوب "رهایی ذهنی" از قید سلطه و سپس "رهایی عینی" برای دستیابی به رهایی ملی توصیف میشود. (208)

"کردیسم" با سخن گفتن از "آگاهی ملی" به مخاطبان خود یادآوری میشود که "چه بخواهیم چه نخواهیم باید استقلال ملتها را به عنوان یک واقعیت بپذیریم و با آن کنار بیاییم". ورود تمام ملتها تحت سلطه جهان به عنوان یک کشور مستقل به عرصه فعال بین المللی نویدبخش دوران نوینی در تاریخ جهان خواهد بود. (209)

از نگاه "کردیسم" حق تعیین سرنوشت داخلی و "حق تعیین سرنوشت خارجی" برای تمام ملتها جهان محترم، معتبر و مشروع و حق دسترسی به همه سطوح نظام سیاسی برای تمام انسانها به رسمیت شناخته شده است. (210)

از نگاه "کردیسم" "حق تعیین سرنوشت"، "حق جستجو برای سعادت" و بنابراین به معنای "حق زندگی و حق آزادی"، یک حق خاص غیرقابل انتقال است. (211)

از نگاه "کردیسم" ادبیات ملی ساخته و پرداخته‌ی عملکرد فرهنگی انسانهایی است که در فعالیت ملی شرکت داشته اند. ملت و تجلی فرهنگی آن در ادبیات، زیربنا و انجام بخش ساختار سیاسی است و به آن معنا می‌دهد. ادبیات از طریق فراخوانی و در واقع خلق تصویر وحدت آفرین، به شدت به احساس ملی و هویت ملی و به حفظ دولت ملی کمک می‌کند. ادبیات ملی یکی از شیوه‌های تقویت احساسی است که کشور و جمعیت، آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. بیان ادبی به ایجاد تصاویر مشترک و تفاسیر موجود از رابطه‌ی میان مردم و کشور آنها کمک می‌کند. ادبیات ملی عرصه‌ی رقابت و تصحیح هویت های ملی از طریق تلفیق گروهها و اندیشه‌ها نیز هست. (212)

یکی از وظایف بنیادین ادبیات ملی در "کردیسم"، خلق تصویری از ملت و هویت ملی همراه آن است که بتواند وفاداری و سرسپردگی شهروندان را برانگیزد. (213)

از نگاه "کردیسم"، ادبیات ملی علاوه بر کارکرد داخلی ملت سازی و تشکیل هویت ملی، در جامعه‌ی بین المللی نیز وظیفه‌ی مهمی بر عهده دارد. ادبیات ملی به عنوان ویژگی ذاتی دولتهای ملی جدید شناخته شده است. در نظر جهانی، بهره مندی از فرهنگ ملی به یکی از نشانه‌های استاندارد ملت بودن تبدیل شده است. (214)

هنگامیکه ادبیات ملی از الزامات اساسی یک دولت ملی تمام عیار باشد ملتهای جهان باید از ادبیات ملی خود برخوردار و از آن پاسداری کنند. (215)

"کردیسم" مستلزم مبارزات آشکار برای خلق هویتی فراگیر است که تفاوت‌های فرعی و فداکاری‌هایی چون پیوند‌های قومی یا دینی را که در رقابت با یکدیگر قرار دارند و ممکن است جمعیت‌های ملی را دچار افتراق و تضاد کنند پوشش می‌دهد. (216)

از نگاه "کردیسم" شهروندی راستین، متضمن چیزی بیش از صرف واگذاری حقوق و تکالیف معین به یک فرد است. در مفهوم کامل‌تر، شهروند، شخصی است که وفاداری و تعهد اخلاقی نسبت به سرزمین و کشور خود حس میکند و حاضر است از برخی جنبه‌های نفع شخصی به خاطر جامعه‌ی وسیع‌تر بگذرد. (217)

رسالت اساسی "کردیسم"، اندیشه‌های حاکمیت مردم، حقوق سیاسی داخلی و خارجی، آزادی روح درون، دستیابی به حقیقت و آزادی برای ملت کرد و برابری با تمامی ملتهای جهان است. (218)

از نگاه "کردیسم"، بدون حق همانند و هم شکل، کشور واقعی وجود ندارد، در جایی که همانندی و هم شکلی این حق در اثر وجود فرقه، امتیاز، مذهب و نابرابری نقض گردد کشور واقعی وجود ندارد. (219)

پرچم از نگاه "کردیسم" باز نمود تعیین شده‌ی رسمی یک ملت است. این نماد، اطلاعات مهمی درباره‌ی تاریخ یک ملت، وابستگی‌های آن و اهداف و آرزوهای آینده‌ی آن فراروی انسان قرار می‌دهد. پرچم ملی تدوین‌کننده طبیعت ذهنی ملت نیز هست و هویت یک ملت را عینیت می‌بخشد. پرچم ملی، تبلور نهایی ملت است. (220)

از نگاه "کردیسم" هر ملتی از زبانی ویژه برخوردار است که روح اعضای آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد و مشارکت آنها را امکان‌پذیر می‌سازد. تجسم تجربه‌ی جمعی ملت، تجلی انسانیت ویژه‌ی یک ملت و راه تحقق آن است. (221)

سرود ملی از نگاه "کردیسم" باز نمود موسیقایی یک ملت از خود، مکان‌یابی آن ملت از خود در نقشه‌های اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی، نماد رسمی میهن‌پرستی و تجسم ماهیت یک ملت است که حالات، امیال و اهداف یک ملت را نشان می‌دهد. (222)

از نگاه "کردیسم" ملتها و فرهنگها باید به یکسان ارزشمند و یگانه شناخته شوند. محروم ساختن ملتها از این شناسایی برای تمامی ملتهای جهان و برای بشریت زیانبار خواهد بود. (223)

از نظر "کردیسم" زنان هویت ملی خود را باید با هویت سیاسی و اجتماعی خویش به عنوان زن وفق دهند. زنان هم به عنوان ناسیونالیست برای دستیابی به هویت ملی و هم به عنوان زن برای استیفای حقوق خود در بافتارهای گوناگون مبارزه می‌کنند. بنابر نظر "کردیسم" ملتها و ناسیونالیسم جنسیت دارند مانند اشاره‌های متداول به کشور به عنوان سرزمین مادری، بنابراین جسم و رفتار زنان به عنوان

حامی ملت نگریسته می‌شود. "کردیسم" از زنان و جنبش آنها انتظار دارد که با حضور در عرصه‌ی سیاست و نقد روابط جاری قدرت، جنبش کرد ملت باوری را اعتبار بخشند. (224)

"کردیسم"، یافتن منابع هویت فردی در ملت کرد است که هدف اصلی وفاداری و مبنای همبستگی جمعی محسوب می‌شود. (225)

"کردیسم" یک رشته‌ی مرکزی است که مفاهیم ملت کرد، کشور کردستان و دولت ملی کرد را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به مردم کردستان حس هویت ملی می‌بخشد. (226)

"کردیسم" با این اندیشه که کردستان به شهروندان کرد تعلق دارد و قدرت باید در نهایت در دستان ملت کرد بوده و سیاستمداران تنها ابزار و خدمتگزاران واقعی مردم هستند دموکراسی را نیز تشویق می‌کند. (227)

"کردیسم" عرصه‌ی هویت، همبستگی و مقاومت یک ملت برای دستیابی به گوهر آزادی است. (228)

انطباق هویت‌های طبیعی با مولفه‌های اساسی و هویت‌های مصنوعی است که بر مرزبندی‌های سیاسی استوارند. در "کردیسم" هویت نه تنها به گذشته می‌نگرد بلکه نسبت به متغیر آینده و حال نیز تعریف می‌شود. تبیین هویت با چنین رویکردی اقدام‌یکنشگرانه است نه واکنشی افعالی. (229)

"کردیسم" بر این باور است که هویت مبتنی بر مرزهای مصنوع هرگز نزد ملت کرد اعتبار و مشروعیت نداشته است. (230)

از نگاه "کردیسم" هر ملتی تا حد ممکن، نیازمند مجموعه نهادهای خاصی برای تصمیم سازی جمعی در مورد مباحث مرتبط با اعضای خود می باشد. از این منظر، مساله در قالب حق تعیین سرنوشت ظهور و بروز می یابد. با این بیان، دولت مستقل، عالی تین هدف حق تعیین سرنوشت خواهد بود و ملت کرد لزوما باید این مساله را به عنوان سرمشق هدف نماید. (231)

از نگاه "کردیسم" ملت ها از حق اساسی تصمیم گیری برای خود برخوردارند و این حقوق حاکمیت باید اعمال گردد. این حقوق می تواند معقولانه به برخی نهادهای فدرالی یا جهانی منتقل گردد. (232)

در "کردیسم" احترام برای استقلال همه ی ملت ها ضروری است. احترام به استقلال ملت ها شامل در نظر گرفتن آنها به عنوان مسوول تصمیم گیری در قبال استفاده از منابع رشد اقتصادی، حفظ محیط زیست و ... می شود. (233)

"کردیسم" این باور است که فرایند جهانی شدن با نزدیک کردن فرهنگ ها به یکدیگر آنها را به گونه ای در کنار یکدیگر قرار می دهد که وادار شوند در شرایط نوین، ضمن حضور و تعامل (ترکیب، تعدیل، تبادل، اختلاط) قدرتمندانه، بر توان خود افزوده و حیات خود را تداوم بخشند. به باور کردیسم، گزینش و جذب عناصر فرهنگی، تعدیل فرهنگ خودی، گاهی عدول از آن و حضور فعال در عرصه ی فرهنگی در جامعه ی جهانی شده امروز گریز ناپذیر است. (234)

از نگاه "کردیسم" فرد می‌تواند در فرآیند جهانی شدن، امکان همزیستی و تبادل فرهنگی را در عین حفظ خصوصیات و هویت ملی خود حفظ کند. کردیسم بیش از جهانی شدن یا گلوبالیزاسیون، به "گلوبالیزاسیون" یعنی "جهانی اندیشیدن و ملی زندگی کردن" می‌اندیشد و اندرکنش‌های خود را بر این بنیاد معناپذیر و عملی می‌سازد. (235)

"کردیسم" عبارت از آگاهی از تفاوت (نه برتری)، برجستگی ذهنی آن تفاوت (نه برتری) و بسیج شدن بر پایه این تفاوت (و نه برتری) است. هویت کردی در این نظریه هنگامی شکل می‌گیرد که یک "کرد" بگوید: "من یک کرد هستم چرا که در کرد بودن با گروه خود شریک هستم". ناگفته پیداست که مقصود از گروه در این عبارت، اشاره به مفهوم "ملت" است. (236)

از دیدگاه کردیسم می‌توان گفت ملت باوری شکلی از فرهنگ (یک بایدانگاری، یک زبان، اساطیر، نمادگرایی و آگاهی) است که چهار هدف عمده را جستجو می‌کند:

1. تبدیل یک گروه قومی منفعل به یک اجتماع ملی سیاسی فعال.
2. سازماندهی فرهنگ جماعت و ایجاد یک فرهنگ عالی استاندارد و رسمی.
3. تبدیل جماعت به یک ملت دارای همگونی فرهنگی.
4. استیفای یک سرزمین-ملت و تشکیل یک دولت برای آن ملت. (237)



هدف کردیسم در عرصه‌ی عمل، دستیابی به موقعیت برتر در پروسه‌ی رهایی با استفاده از "مهندسی قدرت" است بنابراین، سازماندهی نیروها، ایجاد و توسعه‌ی نظام دانش محور، شکل‌گیری جامعه‌ی اطلاعاتی، سازمان اجتماعی، سیاسی، حقوقی و در صورت لزوم، نظامی در چارچوب "مهندسی قدرت"، رهیافتی منطقی برای دستیابی به هدف خواهد بود. (238)

"کردیسم" خاص‌گرایی سیاسی و فرهنگی یک ملت برای دستیابی به هویت مستقل در چارچوب یک دولت مستقل است. (239)

"کردیسم" اساساً معطوف است به اصول، ارزش‌ها و معیارهایی که درباره‌ی آحاد ملت کرد در همه جا معتبر است. حق تعیین سرنوشت، آزادی، صلح، امنیت و حاکمیت از جمله این معیارها هستند. (240)

"کردیسم" بر این باور است که روابط، مواضع و اندرکنش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مبتنی بر هویت ملی است و تمامی پرداخت‌ها بر اساس معناپذیری و معنادگی از این مساله شکل ساخت پیدا میکنند. (241)

از نگاه کردیسم انسان همانگونه که باید یک بینی و دو گوش داشته باشد باید ملیتی هم داشته باشد. از این منظر گفتمان ملی هم فرهنگ ساز و هم هویت ساز است. (242)

به باور کردیسم، تازیخ بدین معنا نیست که در هر نقطه و در هر لحظه‌ای از تاریخ که بایستیم خود را در برابر چند راهه‌هایی ببینیم که تاریخ منطقاً و عقلاً می‌تواند از آنها عبود کند. سخن از تاریخی است که عرصه فرصت هاست و فرصت‌ها را می‌آفریند. هرگاه این فرصت‌ها به خوبی مورد استفاده قرار گیرند مطلوب خواهند افتاد. بنابراین تازیخ می‌تواند محصول برنامه ریزی باشد. (243)

از نگاه "کردیسم" تاریخ احزاب ما در بسیاری موارد، تاریخ نوعی ناسازگاری درونی آرمان‌ها بوده است که در درون آنها وجود داشته و امکان تحقق عملی هدف را از آنها گرفته است. (244)

"کردیسم" بر این باور است که "حق تعیین سرنوشت ملت‌ها" بدیهی‌ترین حق برابر انسانی است. (245)

به باور "کردیسم"، "فرهنگ سنتی ناتوانی" همواره انسان را متهم و در گوش او می‌خواند که: تو نمی‌توانی و باید تا ابد افلیج بمانی. این فرهنگی است که مدام نتوانستن را تلقین می‌کند: نمی‌توانی روی پای خودت بایستی. نمی‌توانی با مغزت فکز کنی. نمی‌توانی با کالبد خود حس کنی و ... بنابراین باید مغز و قلب خود را از دیگری بخری. (246)

از دیدگاه "کردیسم" یک شخص نمی‌تواند خودش را هم آلمانی و بریتانیایی، هم فرانسوی و هم آمریکایی و هم کرد و هم فارس، عرب یا ترک بداند. تعلق به یک ملت و داشتن چنین احساسی به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر خود، وشی مشروع برای فهم و اعلام موقعیت خود در جهان است. (247)

"کردیسم" به این معنا نیست که تنها در قبال ملت خود، وظایف و مسوولیت هایی داریم بلکه بدین معناست که وظایف ما در سطح وسیع تر با وظایفی که در قبال سایر ملیت ها به معنای دقیق کلمه داریم متفاوت است. از این منظر و با بررسی درست اخلاق، مرزهای ملی اهمیت بیشتری می یابند اما این به معنای نادیده انگاشتن مصالح انسان ها نیست. کردیسم با احترام به حق تعیین سرنوشت ملت ها سهم یکملا برابر برای تقاضاهای حقیقی سایر ملیت ها قایل می شود. (248)

دعوی سیاسی ما در "کردیسم"، هم ادعای هویت و هم حق اخلاقی ملت کرد را برای دستیابی به چارچوبه ای متمایز و مشخص از سایر ملت ها تقویت و بر آن پای می فشارد. (249)

هنگامی که تمامی ملت ها از سازوکار لازم برای حق تعیین سرنوشت برخوردار باشند و به این کار همت گمارند مسلماً جهان آزادتر و مکانی آرام تر خواهد بود. حق تعیین سرنوشت ملت ها صلح طلبانه ترین اندیشه برای جهان است. (250)

به باور "کردیسم"، انگاره ها رباره ی آگاهی تاریخی و تبیین نسبت میان گذشته با اکنون و آینده را باید رشته به رشته از لابه لای تاریخ این ملت بیرون کشیده و خرده خرده بارسازی کرد. (251)

"کردیسم" بر این باور است که ملت کرد در طول تاریخ سلطه، گرفتار غضب دوجانبه قدرتمندان دینی (Religious) establishment و قدرتمداران سیاسی (Political establishment) بوده است که با ابزار جهاد علیه کفر و نظامی‌گری، اشغال کردستان را مشروع جلوه داده است. (252)

"کردیسم" صورت فیزیکی، صورت منطقی و صورت حقیقی آزادی برای ملت کرد است که نیروی آزاد بودن، آزاد شدن و آزاد ماندن را توسط آحاد ملت به او خواهد داد. (253)

"کردیسم" به آحاد ملت کرد مجوز ورود به بازار رقابت انسانی به عنوان یک انسان فارغ از محدودیت را با حفظ هویت خود خواهد داد. (254)

به باور کردیسم، حق تعیین سرنوشت، با پذیرش اهمیت درک انسان از سرشت و سرنوشت خود او، به بشریت خواهد آموخت که در اعتبار دعوی یک ملت برای دستیابی به حقیقت، نباید به دیده‌ی انکار نگریست. حق تعیین سرنوشت، سبب ساز چنین کوشش شناخت شناسانه‌ای خواهد بود. (255)